



سیری در معارف اسلام

معرفت به خدا؛ راه‌ها و آثار

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

اصفهان - بیت‌الاحزان - ذی‌القعدة - ۱۳۹۴ هـ ش



www.erfan.ir

معرفت به خدا؛ راه‌ها و آثار

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: مصطفی محفوظی
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۵	جلسه اول: جایگاه زن در اسلام.....
۱۷	تساوی حقیقت زن و مرد در قرآن.....
۱۸	تقوی، ملاک برتری در اسلام.....
۱۹	تساوی زن و مرد در پاداش اعمال.....
۱۹	پاداش اول اهل عمل: حیات طیبه.....
۱۹	تفسیر امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> از حیات طیبه.....
۲۰	رضایت از مقدرات الهی.....
۲۱	پاداش دوم اهل عمل.....
۲۱	اسوه حیات طیبه.....
۲۲	ملاک برتری در قیامت.....
۲۲	چهار دسته از همسران در قرآن.....
۲۲	الف) امْرَأَاتَ فِرْعَوْنَ.....
۲۳	فرعون.....
۲۳	ب) امْرَأَاتِ نُوحٍ وَامْرَأَاتِ لُوطٍ.....
۲۴	عدم شفاعت انبیا نسبت به دشمنان خدا.....
۲۵	ج) همسر ابولهب.....
۲۵	د) ممتازترین اسوه: خدیجه کبری <small>علیها السلام</small>
۲۶	اهمیت و جایگاه فرزند دختر در خانواده از دیدگاه اسلام.....
۲۶	گریه حضرت ابراهیم بر نداشتن دختر.....
۲۷	فرمایش پیامبر در ثواب والدین دختر.....



- ۲۷..... گلايه قرآن.....
- ۲۹..... **جلسه دوم: تفکر**.....
- ۳۱..... محدودیت عقل انسان.....
- ۳۱..... کلام امام صادق علیه السلام درباره عقل.....
- ۳۱..... اشتباهات عقل.....
- ۳۲..... امام مانع لغزش عقل.....
- ۳۲..... تباهی و انحراف در جدایی از امام.....
- ۳۳..... کلام نورانی امام رضا علیه السلام در فضیلت تفکر.....
- ۳۳..... انحصار.....
- ۳۴..... چگونه در امر خدا تفکر کنیم؟.....
- ۳۴..... کلمات قرآن و اهل بیت علیهم السلام در خلقت عالم.....
- ۳۵..... نظر علم روز در عظمت عالم.....
- ۳۶..... تبیین کلام امام رضا علیه السلام.....
- ۳۶..... سر برتری انسان بر سایر مخلوقات.....
- ۳۶..... یکی از نشانه‌های وجود خدا.....
- ۳۷..... معجزه کلمات معصومین در آفرینش عالم.....
- ۳۸..... عظمت الهی در آفرینش چشم در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام.....
- ۳۸..... فرمایش امام رضا علیه السلام در قدرت الهی و عجز انسان.....
- ۳۹..... تفاوت مخلوقات با وجود کثرت.....
- ۳۹..... حالات پیامبر در عبادت.....
- ۴۰..... روضه حضرت معصومه علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام.....
- ۴۱..... **جلسه سوم: تسبیح**.....
- ۴۳..... تسبیح در قرآن.....
- ۴۳..... فهم تسبیح در نماز.....
- ۴۴..... تسبیح گفتن تمام موجودات در قرآن.....
- ۴۴..... نزول از مقام انسانیت بدون فهم معنای تسبیح.....



فهرست مطالب

۴۵	حدیث پیامبر ﷺ در تسبیح جمادات
۴۵	آیات تسبیح
۴۵	آیه اول
۴۵	همراهی تسبیح و حمد در قرآن
۴۶	آیه دوم
۴۶	آیا صفات خداوند را درست متوجه شدیم؟
۴۷	کمال انسان در صورت فهم صحیح صفات و عظمت الهی
۴۷	صفت عزت
۴۸	صفت غنی
۴۸	آیه سوم
۴۹	نظر علم روز در رابطه با تعداد موجودات
۵۰	چرا مال حرام؟
۵۰	تسبیح آسمانیان
۵۱	لذت حقیقی فهم قرآن
۵۱	تسبیح کائنات جاهلانه نیست
۵۲	روضه حضرت رقیه <small>رضی الله عنها</small>
۵۳	جلسه چهارم: ارزش عقل
۵۵	لیس العباده کثره الصلاه
۵۵	کتاب گران سنگ کافی و زحمات مؤلف آن
۵۶	بزرگترین معجزه اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۵۷	دلیل فضیلت ابوذر در کلام امام صادق <small>علیه السلام</small>
۵۷	فایده تفکر، رسیدن به توحید حقیقی
۵۸	تفکر مقدمه اصلاح
۵۹	انسان در جایگاه شیطان
۵۹	عادی نگری انسان
۶۰	حجم خورشید در علم امروز
۶۰	خورشید در قرآن



معرفت به خدا؛ راه‌ها و آثار

- ۶۱..... نظر امام صادق علیه السلام در مورد کثرت عمل
- ۶۲..... روایت امام زمان علیه السلام درباره خمس
- ۶۲..... عبرتی برای انسان در نگاه به برخی چهارپایان در قرآن
- ۶۳..... نعمت شیر
- ۶۳..... جنگ با خدا
- ۶۴..... روضه حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۶۷..... **جلسه پنجم: ارزش معرفت**
- ۶۹..... مقایسه تفکر و عبادت در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۶۹..... جان عبادت، معرفت است
- ۷۰..... کتاب آفاق
- ۷۰..... عشق، محصول معرفت
- ۷۱..... جایگاه تجلی کامل عشق الهی
- ۷۱..... نتیجه خلوص و معرفت در اعمال
- ۷۱..... حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد امیرالمومنین علیه السلام
- ۷۲..... معرفت در همه اعمال
- ۷۲..... برز الایمان
- ۷۳..... بعثت انبیاء برای علاج جهل
- ۷۳..... نیاز به معرفت
- ۷۴..... معرفت، کلید رهایی از بدی‌ها
- ۷۴..... کتاب انفس
- ۷۵..... کتاب قرآن
- ۷۵..... تفسیر آیه ابتدایی سوره حمد از زبان اهل تسنن
- ۷۶..... مجالس روضه: مجالس علم و معرفت
- ۷۶..... داستانی در مورد آخوند خراسانی
- ۷۷..... درک خداوند به وسیله تفکر
- ۷۷..... استثنا در آب
- ۷۸..... برنامه اول خدا



فهرست مطالب

۷۸	برنامه دوم خدا.....
۷۸	معدۀ انسان، آزمایشگاهی بزرگ.....
۷۹	روضه شام عاشورا.....
۸۱	جلسه ششم: ویژگی اهل خرد و اندیشه (سبک بالان)
۸۳	جلب رضایت محبوب، هدف سبک بالان.....
۸۴	نفس مطمئنہ.....
۸۴	سبک بالان، همیشه راضی.....
۸۵	آزادی از مال دنیا.....
۸۵	بیماری پول.....
۸۶	نمونه‌ای از افراد سبک بال.....
۸۶	خمس.....
۸۷	دیدار با خدا.....
۸۷	امام حسین <small>علیه السلام</small> و سبک بالی.....
۸۸	مسیر آدم شدن.....
۸۸	اولی الالباب.....
۸۹	حکمت آفرینش شب و روز.....
۸۹	عجایی در مورد یک نوع پرنده.....
۹۰	تفکر برای شناخت خدا.....
۹۰	ویژگی‌های زمین و موجودات.....
۹۱	روضه حضرت زینب <small>علیه السلام</small>
۹۳	جلسه هفتم: جهل و پالایش از جهل به وسیله شناخت خدا
۹۵	اولین و مهمترین رسالت انبیاء.....
۹۵	جهل، بزرگترین خطر.....
۹۵	حذف پروردگار، نتیجه جهل.....
۹۶	فراگیری جهل.....
۹۶	سیر شرک در آیین مسیحیت.....
۹۶	حذف کامل خدا و جایگزین شدن ماده.....



- ۹۷.....حکمت دوم بعثت انبیاء: خود شناسی
- ۹۷.....جاهلیت مدرن
- ۹۸.....حکمت سوم بعثت: مبارزه با جهل نسبت به آفرینش (جهان بینی الهی)
- ۹۸.....چگونه خدایی شویم؟
- ۹۹.....ارزش انسان هدایت یافته
- ۹۹.....شناخت جایگاه
- ۹۹.....استفاده از دنیا در مسیر آخرت
- ۹۹.....زن و خانواده
- ۱۰۰.....چگونه معرفت پیدا کنیم؟
- ۱۰۰.....روایت امام صادق علیه السلام در مورد دیدار مومنان با خدا
- ۱۰۱.....حدیث توحید مفضل
- ۱۰۲.....شناخت خدا به وسیله قرآن
- ۱۰۲.....چشم
- ۱۰۲.....زبان
- ۱۰۳.....حافظه
- ۱۰۳.....لبها
- ۱۰۴.....تعبیر پیغمبر صلی الله علیه و آله از قلب
- ۱۰۴.....ظاهر قلب
- ۱۰۵.....قلب از نظر دانشمندان خارجی
- ۱۰۵.....قلب در قرآن
- ۱۰۵.....پستانداران
- ۱۰۶.....روضه حضرت علی اصغر علیه السلام
- ۱۰۹.....جلسه هشتم: معرفت خدا، جهان، خود و قیامت
- ۱۱۱.....چهار دانشمند
- ۱۱۱.....مضامین آیات مکی
- ۱۱۲.....اهمیت شخصیت انسان
- ۱۱۳.....داستان فروش حضرت یوسف علیه السلام



فهرست مطالب

۱۱۴.....	اصرار قرآن به شناخت.....
۱۱۴.....	خداشناسی.....
۱۱۵.....	کلمه الله.....
۱۱۵.....	کلمه الرحمن.....
۱۱۵.....	محبت الهی.....
۱۱۶.....	نیاز به گناه، معلول معرفت نداشتن به خدا.....
۱۱۶.....	معرفت به خدا.....
۱۱۷.....	زیبای بی نهایت.....
۱۱۷.....	مالک روز قیامت.....
۱۱۸.....	داستان موسی بن عمران.....
۱۱۹.....	دعوت به تحدی.....
۱۱۹.....	زبان عاقل.....
۱۱۹.....	قیامت در قرآن.....
۱۲۰.....	سوره زلزال.....
۱۲۰.....	جهان شناسی سوره ها.....
۱۲۰.....	کتاب هایی در مورد جهان.....
۱۲۱.....	اعجاز های الهی در آفرینش انسان.....
۱۲۱.....	جهان شناسی در سوره نباء.....
۱۲۲.....	روضه حضرت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۱۲۵.....	جلسه نهم: حاصل معرفت.....
۱۲۷.....	چهار بخش معرفت.....
۱۲۷.....	تهی دست ترین انسان.....
۱۲۸.....	نتیجه اعمال انسان بی معرفت.....
۱۲۸.....	سخن پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> در مورد انسان های با معرفت.....
۱۲۸.....	دانشمندان صهیونیستی.....
۱۲۹.....	نتیجه دانش غلط.....
۱۲۹.....	نتیجه بی دینی در جوامع.....
۱۳۰.....	آمار برخی از مشکلاتی که نتیجه بی دینی هستند.....



معرفت به خدا؛ راهها و آثار

- ۱۳۰..... ترس پیغمبر ﷺ برای امت.....
- ۱۳۰..... آرامش؛ نتیجه معرفت.....
- ۱۳۱..... انسان، نائب خدا در زمین.....
- ۱۳۱..... دانش عظیم امیرالمومنین ﷺ.....
- ۱۳۲..... تعبیر امیرالمومنین ﷺ از زمین.....
- ۱۳۲..... معرفت بخشیدن خدا به آدم.....
- ۱۳۳..... فرار حضرت عیسی ﷺ.....
- ۱۳۳..... علم به حقایق الهی.....
- ۱۳۴..... مقام کلیم الهی موسی ﷺ.....
- ۱۳۴..... ارزش معرفت موسی ﷺ.....
- ۱۳۴..... درخواست پیرمرد نودساله از امام صادق ﷺ.....
- ۱۳۵..... کمبود کسب معرفت.....
- ۱۳۶..... مقام ابان بن تغلب.....
- ۱۳۷..... افراد اهل معرفت.....
- جلسه دهم: بندگان خوب خدا.....**
- ۱۳۹.....
- ۱۴۱..... روایت تربیتی امام رضا ﷺ.....
- ۱۴۱..... بنده خوب.....
- ۱۴۲..... جاهل نمیرید.....
- ۱۴۲..... اهمیت عالم از این دنیا رفتن.....
- ۱۴۲..... معبدی در یونان.....
- ۱۴۳..... پاسخ امام رضا ﷺ در مورد بندگان خوب خدا.....
- ۱۴۳..... خصلت اول.....
- ۱۴۳..... چشمه خیر.....
- ۱۴۴..... رسیدگی به طلاب.....
- ۱۴۵..... اهمیت حمایت از طلاب.....
- ۱۴۵..... عبد خوب خدا.....
- ۱۴۶..... مال دنیا.....



فهرست مطالب

۱۴۶ دنیایی که در حلالش حساب و در حرامش کیفر است
۱۴۶ زندگی خوب و رعایت انصاف
۱۴۷ عمل نیک برای رضایت خدا
۱۴۸ خصلت دوم
۱۴۸ سخن امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> در مورد بندگان خوب خدا
۱۴۹ خصلت سوم
۱۴۹ جاده سپاس از نظر قرآن
۱۴۹ خصلت چهارم
۱۴۹ عظمت صبر
۱۵۰ صبر در بلا
۱۵۰ خصلت پنجم
۱۵۱ داستانی از سید ابوالحسن اصفهانی

جلسه اول

جایگاه زن در اسلام

امشب به مناسبت ولادت وجود مبارک حضرت معصومه علیها السلام در رابطه با جنس زن نظر پروردگار مهربان عالم و پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله را عرض می‌کنم. موضوع مهمی که کمتر به آن پرداخته شده است.

تساوی حقیقت زن و مرد در قرآن

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ قَرِيبًا﴾^۱

در اولین آیه سوره مبارکه نساء، خداوند عنصر وجود مرد و زن را از یک حقیقت می‌داند و در اصل خلقت مرد و زن هیچ تفاوتی قائل نیست. «اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...» از پروردگارتان پروا داشته باشید؛ پروردگاری که شما انسان‌ها را چه مرد و چه زن از یک حقیقت، گوهر و مایه آفرید. جالب این است که در ابتدای آیه، در حالی که می‌خواهد خلقت مرد و زن را بیان کند، امر به تقوا می‌کند. تقوای در فکر و در ارزیابی؛ که برخلاف آن حقیقتی که خلقت شما مرد و زن را تشکیل داده است، فکر نکنید. فرهنگ سازی نکنید و در

۱. نساء: ۱.



اصل خلقت مرد و زن اختلاف قائل نشوید. به فرهنگ برتر بودن خودتان و پست‌تر بودن زن فکر نکنید و این تقوای فکری را مراعات کنید. «وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...» از این عنصر ما جفت شما را آفریدیم. یعنی در اصل آفرینش و خلقت هر دو یک واحد و یک حقیقت هستیم. اما از این حقیقت و از این گوهر دو شاخه منشعب شده است. «وَيَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...» این نگاهی است که خدا به مرد و زن دارد و این نگاه را هیچ مکتبی در جهان نداشته و ندارد. از این عنصر، گوهر و حقیقت واحد دو شاخه ظهور کرد. "رجال کثیرا و نساء" یک شاخه مردان زیاد و یک شاخه هم زنان زیاد هستند.

تقوی، ملاک برتری در اسلام

تفاوت در بدن هیچ ارتباطی به حقیقت واحده ندارد. بدن مرد اقتضا می‌کند ساختمانش اینگونه باشد، ولی این امتیاز نیست. بدن زن اقتضا داشته که اینگونه باشد و این امتیاز نیست. بنابراین هیچ افتخاری در شکل خلقت مرد بر زن نیست و همچنین هیچ افتخاری هم در شکل خلقت زن بر مرد نیست. مرد و زن فقط در یک نقطه با همدیگر جدا می‌شوند؛ دو نقطه وجود ندارد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱

خداوند در سوره مبارکه حجرات بیان می‌کند که در کجا مرد و زن از همدیگر جدا می‌شوند و تفاوت پیدا می‌کنند: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ...» همه شما را از یک مرد و زن آفریدیم؛ "ذکر" که معروف است به آدم و "انثی" همسرش، که می‌گویند اسمش حوا بوده است.

نقطه امتیاز بین مرد و زن فقط در این مرحله است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» با ارزش‌ترین شما در پیشگاه خدا، باتقواترین شماست. اگر زن باتقواتر است در امر معنوی بر مرد امتیاز دارد، نه جسمی و مادی. اگر مرد باتقواتر است بر زن امتیاز دارد. اگر هر دو



باتفاوت هستند، در پیشگاه پروردگار از ارزش مساوی برخوردار هستند. این هم یک نکته مهم قرآنی است که پاداش زن در ایمان، اخلاق و عمل، کمتر از پاداش مرد نیست.

تساوی زن و مرد در پاداش اعمال

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

لذا می‌بینید در سوره مبارکه نحل می‌فرماید: «مَنْ عَمِلْ صَالِحًا...» کسی که عمل شایسته انجام بدهد... عمل شایسته چیست؟ عمل شایسته عملی است که مطابق با خواست پروردگار صورت می‌گیرد و نشانه عمل صالح، کاری است که خدا بر آن دستور و نظر دارد. کسی که عمل شایسته انجام بدهد؛ اعم از عبادات و خدمات به عباد خدا. «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى...» فرقی ندارد این عمل کننده مرد باشد یا زن. «وَهُوَ مُؤْمِنٌ...»

پاداش اول اهل عمل: حیات طيبة

کسانی که دارای عمل صالح هستند، دو پاداش دارند. پاداش اول شان: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...» با توجه به معنایی که امیرالمومنین علیه السلام از آیه شریفه دارند، خود ما به این مرد و زن کمک می‌دهیم که دارای حیات طيبة شوند. هم به مرد هم به زن. در پیشگاه ما فرقی نمی‌کند که انجام دهنده عمل شایسته چه کسی بوده است. ما دو پاداش به این مرد یا زن عنایت می‌کنیم.

تفسیر امیرالمومنین علیه السلام از حیات طيبة

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرمایند: حیات طيبة یعنی راضی شدن به آنچه که خدا برای بنده‌اش رقم زده است.^۲ قناعت به رقم زدن از جانب خدا "حیات طيبة" است و وقتی انسان قناعت

۱. نحل: ۹۷.

۲. حکمت ۲۲۹ نهج البلاغه: ... سَأَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ

به رقم خدا نداشته باشد، وارد طمع، حرص، بخل، غرور و کبر می‌شود. همکار ابلیس و هم مسیر شیاطین می‌شود. سالک راه دوزخ و ظالم می‌شود. این مزد کمی نیست که پروردگار عالم به مرد یا به زنی که دارای عمل صالح است عنایت می‌کند. کم نیست پروردگار عالم، انسان را در حوزه جاذبه خودش نگه دارد که این انسان در این حوزه به آنچه خدا برایش رقم زده و پیش می‌آید راضی باشد.

رضایت از مقدرات الهی

ما در زیارت امین الله می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ...» خدایا! نسبت به تمام رقم‌هایی که برای زندگی زدی، به من آرامش بده. مضطرب نباشم و سوال نکنم که چرا اینگونه شد؛ نگویم چرا خدا به من توجه نکرد و آرام باشم. این زیارتی است که زین العابدین علیه السلام کنار قبر امیرالمومنین علیه السلام می‌خوانده است. اسمش زیارت است ولی تمامش گدایی از پروردگار است: «راضیه بقضائک...» به تمام احکامی که در حق من صادر کردی خوش باشم. قضا یعنی احکام و احکام یعنی حلال‌ها و حرام‌ها و واجبات. دل نگران و ناراحت نباشم، وقتی صبح بخواهم بلند شوم و برای دو رکعت نماز بخوانم، آه و ناله نکنم و در دلم برای تو برنامه ندهم که ای کاش به جای این نماز صبح که خواب شیرین من را قیچی می‌کند، چهار رکعت دیگر به نماز ظهر و عصر اضافه می‌کردی. راضی و خوشنود باشم.

این معنی حیات طیبه است، هر چه حرف هست حقیقتاً در این حیات طیبه است؛ که اگر من قانع به رقم تو و به احکام تو در حق خودم باشم، دچار طمع و حرص و بخل در مال، کبر در مقام و غرور در شهرت نخواهم شد.

این یک کمر بند نورانی است که پروردگار عالم به زندگی مرد و زن دارای عمل صالح می‌زند. این یک مزد است برای دنیا...



پاداش دوم اهل عمل

و اما مزد آخرت: ﴿فَلَنْحَيِّيَنَّ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ این مزد دوم من است. بنده من هفتاد سال نماز خوانده‌است و من بهترین نماز دوره عمرش را ملاک پاداش همه نمازهایش قرار می‌دهم. بنده من هشتاد سال روزه گرفته‌است و من بهترین روزه‌ای که گرفته را ملاک پاداش همه روزه‌هایش قرار می‌دهم. انفاق و احسان کرده‌است و من بهترینش را ملاک پاداش برای تمام اعمالش قرار می‌دهم. "دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی..." اما آن کسی که بالاتر فکر می‌کند، می‌گوید: "دیوانه تو هر دو جهان را چه کند"

اسوه حیات طیبه

ما روی منبر گاهی حرف‌هایی می‌زنیم و شما می‌شنوید، اما بیایید بنشینیم ببینیم فهمش در طاقت ما هست؟ و اگر خود ما یک هزارم این پیش آمد برایمان اتفاق می‌افتاد، چه حالی داشتیم.

یک مردی تمام بدنش زخم است و طاقت بلند شدن و نشستن ندارد. او را روی تشک هم نخواه‌باندند و روی خاک است و خاک و ریگ هم در گرمای چهل و هفت هشت درجه است. کنارش هفتاد و یک بدن قطعه قطعه افتاده است. از خیمه‌هایش صدای گریه هشتاد و چهار نفر به گوشش می‌رسد. این گوش پر از گریه است و این چشم پر از هفتاد و دو بدن قطعه قطعه. با یک دنیا آرامش صورتش را بگذارد روی خاک و بگوید: «الهی! رضی بقضائک...»^۲. من به تمام رقمی که برایم زدی خوشم. این حال قابل درک است؟ بله! برای مومنان درجه بالا و اولیاء الهی قابل درک است؛ چون آنها در این مسیر و مسلک هستند و فکرشان همان فکر است؛ روحشان اتصال به آن ارواح دارد و قلبشان شعبه آن قلب‌هاست.

۱. نحل، ۹۷.

۲. مقتل الحسین (علیه السلام)، مقرر، ص ۳۶۷.

اما من، که یک مشکل اقتصادی، خانوادگی، جسمی، معاشرتی و قوم و خویشی و ... برایم پیش می‌آید، می‌گویم خدایا اصلاً چرا من را خلق کردی؟ یا می‌گویم خدایا همین الان مرگ من را برسان راحت شوم؛ و این یعنی از دست تو راحت شوم. و حقیقت این حیات طیبه در وجود اباعبدالله الحسین علیه السلام تبلور نموده.

من اگر از این قیدهای شیطانی آزاد نشوم درک معارف الهیه و درک حقایق وجودی اولیاء خدا برایم غیرممکن است و گاهی هم روش زندگی اولیاء خدا به نظرم افسانه می‌آید تا حقیقت.

ملاک برتری در قیامت

یک نگاهی هم به روز قیامت مرد و زن بیاندازیم، در چهار بخش قرآنی: خانمی که نسبت به شوهر وجه امتیاز شخصیتی پیدا کرده است. بدن که امتیازی ندارد. بدن مرد و زن را همه حیوانات دارند و جنبه بشری ما اصلاً برای ما امتیاز نیست. لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد: «لأفضل لعربی علی عجمی و لاعجمی علی عربی و لا أحمَر علی أسود و لا أسود علی أحمَر إلا بالتقوی...»^۱ تمام امور ظاهر را پایمال کرد و گفت که این‌ها ملاک امتیاز نیست.

چهار دسته از همسران در قرآن

الف) امْرَأَاتٍ فِرْعَوْنَ...

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَاتٍ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۲

حالا یک خانمی در شخصیت، بر شوهر امتیاز پیدا کرده‌است. زن و شوهر هم بودند و سرشان هم روی یک بالین بود. حالا قیامت هر دو را ببینید «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا...»

۱. الاختصاص (شیخ مفید)، ص ۳۴۱.

۲. تحریم: ۱۱.



این یک زن است. «امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ...» خدا برای کل اهل ایمان از مرد و زن، سرمشقی را مثل می‌زند: «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ...» زیر شکنجه شوهرش به چهار میخ کشیده‌شد، به پروردگار می‌گوید برای من مسکنی را با قید پیش خودت بودن در بهشت قرار بده. من بهشت تنها را نمی‌خواهم و بهشت با مقام عنایت را خواستارم. این خانم چه می‌گوید؟ از چه معرفتی برخوردار است که به پروردگار می‌گوید من بهشتی می‌خواهم که قلبم در آن بهشت برای ابد تو را لمس کند؟ من نمی‌خواهم زیر درخت گلابی و سیب بروم و کنار ازواج مطهره و نهرهای جاری در بهشت و کاخ‌ها باشم. من می‌خواهم در بهشت باشم اما با این معنا که قلبم وجود تو را دائم لمس کند. این یک زن با امتیاز است.

فرعون

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۱

شوهرش کجاست در قیامت؟ شوهرش «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا...» آتش را در برزخ به فرعون و فرعونیان حمله ور می‌کنم. «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ...» وقتی که قیامت شود امر می‌کنم: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» فرعون و فرعونیان را در سخت‌ترین جای جهنم ببرید. ببینید زن کجاست و مردش کجاست. این زنی است که دارای عمل صالح و امتیاز است؛ امتیازش هم به تقوایش است. آن هم مردی است که بی تقوا، بی پروا، نامرد، بی‌وفا، پست، خائن، ظالم، طمعکار، حریص، بخیل و آدمکش است. هر دو هم داخل یک خانه بودند.

ب) امْرَأَتِ نُوحٍ وَامْرَأَتِ لُوطٍ

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَاتَتَا تَحْتِ عِبْدَتَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَاتَتَاهُمَا فَلَمَّ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ سِتْنًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾^۲

۱ غافر، ۴۶.

۲ تحریم: ۱۰.

و اما یک زن و شوهر دیگر در قرآن، چه کتابی است این قرآن! چقدر زیبا به ما مسیر می‌دهد و جهت می‌دهد و اصلاح‌گری ما را می‌کند. می‌گوید دوتا زن: «كَاتَبَتْ حَتَّ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ...» این دو زن هر کدام دو شوهر شایسته صالح و پاک و درستکار داشتند. «فَخَاتَمَهُمَا...» اما این دو زن به فرهنگ این دوتا شوهر خائن بودند. یعنی پیغمبر ﷺ می‌فرماید: از دین این دو شوهر، این دو زن پیروی نمی‌کردند و خائن بودند. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: فکرتان نرود اینجا که این دو زن با مرد نامحرم رابطه داشتند؛ نه، آنها هر دو زن پاکدامن بودند، اما حاضر نشدند از فرهنگ پاک دو شوهر پیروی کنند! زن نوح و لوط.

مقام نوح و لوط علیهما السلام

شوهر یکی‌شان اولین پیغمبر اولوالعزم بود و شوهر یکی‌شان هم یک پیغمبر مرسل مثل حضرت لوط بود. ما روز قیامت دو شوهر را در بهترین درجات بهشت می‌بریم اما برعکس آن زن و شوهری که قبلاً گفتم، دو زن را هم با دوزخیان وارد دوزخ می‌کنیم.

عدم شفاعت انبیا نسبت به دشمنان خدا

حالا فکر می‌کنید پیغمبر اولوالعزمی مثل نوح، روز قیامت به پروردگار می‌گوید: وای زنم! نه، نه نمی‌گوید؛ لوط هم نمی‌گوید. چرا بگوید؟ قیامت که جای نجات مخالفان صددرصد خدا نیست. بله حالا من دوتا سه‌تا گناهی کردم، در طول ماه و در طول سال. روز قیامت می‌گویم خدایا صد دفعه در دنیا به غلط کردن افتادم، حالا هم می‌گویم غلط کردم. آیات و روایات می‌گویند او را می‌بخشیم. اما این دو زن خود را از عرصه غفران و رحمت، آن قدر دور کردند که در دنیا دیگر محل برگشت برایشان نبود. این هم یک زن و شوهر.



ج) همسر ابولهب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ^۱

یک زن و شوهر در تاریخ، زن و شوهری هستند که هر دو با هم به جهنم می‌روند. زن، زن عمومی پیغمبر ﷺ و شوهر هم عمومی پیغمبر ﷺ است. پیغمبر ﷺ برای عمو و زن عمو چه کار می‌کند؟ پیغمبر ﷺ برای کسی که خدا لعنتش کرده، کاری نمی‌کند. دستگاه بسیار منظم است.

درباره زن و شوهر اول عرض شد که شوهر -فرعون- در اعماق جهنم است. آسیه همسرش، در عالی‌ترین درجات بهشت است. درمورد زن و شوهر دوم گفته شد که شوهران در عالی‌ترین درجات بهشت و زنان در بدترین درکات جهنم هستند. در سومین مورد هر دو دست به گردن یکدیگر، در اعماق جهنم هستند.

د) ممتازترین اسوه: خدیجه کبری ﷺ

و اما یک زن و شوهر ممتاز که هر دو امتیاز تقوایی بالایی داشتند: شیخ صدوق نقل می‌کند که هر وقت پیغمبر ﷺ اسم خدیجه ﷺ را می‌برد، می‌فرمود: «زوجتی خدیجه فی الدنيا و الآخرة»^۲ من و خدیجه با هم در بهشت و در مقام اعلی هستیم.

بنابراین سخن قرآن این است که حقیقت، گوهر وجودی و عنصر معنوی زن و مرد یکی است. در بدن‌ها هیچ فخری به هم ندارند. هر دو بشر هستند و این نوع بدن را حیوانات عالم هم دارند مانند اسکلت، پوست، گوشت، اعصاب و... . بنابر آیاتی که خوانده شد، هیچ مردی حق ندارد به چشم حقارت به همسرش نگاه کند؛ به خصوص اگر همسر متدینه و پاکدامن و اهل دین و خدا است و فرزندان خوبی تربیت نموده‌است. ارج نهادن به مقام اینگونه زن‌ها لازم است. این مطلبی بود که به برکت ولادت حضرت معصومه ﷺ شنیدید.

۱. مسد.

۲. منبع این حدیث یافت نشد.

اهمیت و جایگاه فرزند دختر در خانواده از دیدگاه اسلام

اما مطلب دوم که شاید بسیاری از شما نشنیده باشید؛ مطلب بسیار عجیبی است؛ خوش به حال آنهایی که دختر دارند و دلسوز دختر هستند. در تربیت اسلامی آنها این قید را در ذهن مبارک‌تان نگه دارید که بدون این قید از پیشگاه خدا خبری نیست. اینکه یک مرد و یک زنی دختردار شوند، و هیچ کاری به کار دین، شخصیت، فکر و روحش نداشته باشند و خوش باشند که دختر دارند، هیچ چیز به آنها نخواهد رسید و اگر مواظبت نکنند و دختر بی‌دین شود، در روز قیامت به عنوان بی‌دین کردن یک نفر، طبق سخن قرآن، گناه بی‌دین کردن کل انسان‌ها بر گردنشان است^۱. عجب بار سنگینی است. تمام این مطالب ترجمه آیات قرآن است.

گریه حضرت ابراهیم بر نداشتن دختر

ببینید ارزش داشتن دختر و مواظبت از دختر تا کجاست. روایت را فیض کاشانی نقل می‌کند که شخصی حضرت ابراهیم علیه السلام را دید که یک گوشه نشسته‌است و به پهنای صورت اشک می‌ریزد. گفت: چه شده است؟ ابراهیم علیه السلام هیچ چیز کم نداشت. شما تعریف‌های خدا از ابراهیم را در قرآن و آخر سوره نحل ببینید، اصلاً آدم بهتش می‌برد. گفت: آقا چه حادثه‌ای اتفاق افتاده که گریه می‌کنید؟ فرمود: من حادثه‌ای برایم اتفاق نیفتاده‌است. هر نعمتی در این عالم بوده خدا به من عطا کرده‌است و در آخرت هم به من عطا می‌کند. من از یک نعمت محروم‌م که خدا اراده نکرد این نعمت را به من بدهد. من راضی هستم اما دلم می‌سوزد که این نعمت را ندارم و آن نداشتن دختر است. برای نداشتن دختر گریه می‌کنم^۲.

۱. «أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِقَرِينَتَيْهَا أَوْ فَسَادًا فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا». مانده: ۳۲.

۲. منبعی برای این کلام استاد نیافتم و نزدیکترین مضمون به کلام استاد این حدیث شریف است: «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ ابْنَةً تَبْكِيهِ وَتَنْدُبُهُ بَعْدَ مَوْتِهِ». عده الداعی، ص ۸۶.



فرمایش پیامبر در ثواب والدین دختر

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: هر کس یک دختر دارد یک دانه، اگر دوتا دارد دو برابر، سه تا دختر سه برابر... این دختر از وقتی به دنیا می‌آید تا زمان مرگش ممکن است نود سال طول بکشد؛ برای هر یک شبانه روزی که بر عمر دختر عبور می‌کند، خدا ثواب یک سال عبادت در نامه عمل پدرش می‌نویسد.^۱

خب چه چیزی گیر مادر می‌آید؟ مادر که نه ماه بچه را حامله بود و دو سال او را شیر داده‌است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: وقتی دختر به دنیا می‌آید، کل گناهان مادر هم با جدا شدن دختر از بدن مادر، از او جدا می‌شود^۲ و در این دو سال که شیر می‌دهد، هر یک باری که بچه با لبش سینه مادر را برای بیرون کشیدن شیر فشار می‌دهد، خداوند ثواب آزاد کردن یک برده از اولاد جدم اسماعیل عليه السلام را در نامه عمل مادر می‌نویسد^۳. با این آیاتی که خوانده شد تا حدودی به شخصیت والای حضرت معصومه پی بردید.

گلایه قرآن

خداوند در قرآن گلایه‌ای دارد و ما این گلایه را به صورت دعا بیان می‌کنیم: خدایا به حقیقت قسم! ما و زن و بچه‌ها و نسل ما را قدردان خودت قرار بده. یک گلایه‌اش در قرآن این است: ﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...﴾^۴ مردم مرا آنگونه که شایسته است قدردانی نمی‌کنند و روزانه صدها اشکال به من وارد می‌کنند.

خدایا ما را به قضا و اندازه‌گیری‌ها و رقم‌هایی که برای ما زدی راضی قرار بده. شر داعش را از سر مسلمان‌ها قطع کن. شر آل سعود را قطع کن. خدایا به حقیقت، ما را از بندگان

۱. جامع الأخبار، ص ۲۸۵، الفصل ۶۲

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۲۱۴.

۳. وسائل الشیعة / ج ۲۱ / ۴۵۱ / ۶۷ باب استحباب «خدمة المرأة زوجها و إرضاعها ولدها و صبرها علی

حملها و ولادتها...» ص ۴۵۱.

۴. زمر: ۶۷.

معرفت به خدا؛ راهها و آثار

واقعی خودت قرار بده. توفیق فهم معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به ما بیشتر عنایت کن.
فرج امام زمان علیه السلام را برسان. عاقبت همه ما را ختم به خیر بگردان.



جلسہ دوم

تفکر

محدودیت عقل انسان

یک مسأله‌ای که ثابت و قطعی است و کسی درباره آن شکی ندارد، این است که قدرت عقل و درک ما، قدرت فوق العاده محدودی است؛ امکان ندارد چتر عقل ما نسبت به همه حقایق عالم و مجهولات، فراگیر باشد. عقل در اسلام از ارزش خاصی برخوردار است.

کلام امام صادق علیه السلام درباره عقل

امام صادق علیه السلام از پروردگار نقل می‌کند که خداوند فرموده‌است: آفریده‌ای را محبوب‌تر از عقل نیافریدم، ولی این ارزش و محبوبیت عقل دلیل بر گستردگی این نعمت نیست.

اشتباهات عقل

از زمان شروع زندگی انسان در کره زمین تا امروز، میلیاردها اشتباه و خطا از بشر صادر شده‌است. در کنار این خطاها و اشتباهات، گاهی ضررهای غیر قابل جبرانی مرتکب شده‌است. این اراده حضرت حق تعالی بوده که عقل را محدود آفریده‌است. اما برای جبران محدودیت عقل و برای اینکه عقل از خطا و اشتباه مصون بماند و در تشخیص مسائل دچار ضرر و زیان نشود، خداوند معیاری را قرار داده و از بندگان دعوت کرده‌است که در تمام مسائل به این معیار متکی باشند. نام این معیار در قرآن مجید امام است.

۱. المحاسن، ج ۱، ۱۹۲ / ۱ باب العقل.... ص ۱۹۱.



امام مانع لغزش عقل

در سوره مبارکه بقره خداوند به این عنوان اشاره دارد: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۱ خدا به یک عقل، قلب و درک کامل، مانند وجود مقدس حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب می‌کند: من تو را برای کل انسان‌ها امام قرار دادم؛ به این معنا که معیار و میزان قرار دادم و آن‌ها می‌توانند با تکیه بر تو، از اشتباهات و خطاهای فکری‌شان جلوگیری کنند.

در سوره انبیاء همین کلمه امام را به صورت جمع ذکر کرده ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۲ ما این بندگان مخلص خود را -نه مخلص- برای شما معیار و میزان قرار دادیم که شما را به هر چه که حق و درست است و برای دنیا و آخرت‌تان سودمند است، راهنمایی کند.

تباهی و انحراف در جدایی از امام

جدا زیستن از امامان قرار داده شده توسط خدا، قطعاً انسان را به فساد می‌کشد و بالاترین فسادش هم فساد در فکر و اندیشه است. گوشه‌ای از این فساد را به صورت آمار عرض می‌کنم زیرا این مسائل را زیاد دنبال کردم:

جامعه یک میلیاردری هند دیوانه نیستند و متشکل از بهترین دانشمندان تا افراد عادی است که همه عقل دارند، ولی ملت هند تا الان به خاطر جدا زیستن از معیار و میزان خدا، برای تأمین سعادت خودشان، پانزده میلیون دین اختراع کردند. دارای افراد باسواد زیادی هستند و از قافله تمدن صنعتی، دانشگاهی و علمی نیز عقب نیفتاده‌اند. در بعضی از مسائل نیز حرف اول را می‌زنند. اما در زندگی انسانی، اخلاقی، ازدواجی و معاشرتی، اشتباه در اندیشه و فکرشان بسیار است.

حالا به تاریخ گذشته برگردید تا به زمان حضرت آدم علیه السلام برسید. قایل از امام انتخاب شده خدا جدا و مرتکب قتل برادرش شد. در متن قرآن است که از امام هدایت و معیار تشخیص

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. انبیاء: ۷۳.



حق و باطل جدا و قاتل برادرش شد؛ یعنی دلش منحرف و بی‌رحم گردید. افزون بر این که اندیشه منحرفی هم پیدا کرد.

پس از شنیدن این مقدمه به کلامی از وجود مبارک حضرت رضاعلیه توجه کنید که این ده شب در کشور ما سال‌ها است که به نام مبارک ایشان مزین شده‌است؛ اما از هر یک میلیون ایرانی در هفتاد میلیون مرد و زن، نمی‌توان ده نفر را یافت که به وجود مقدس حضرت رضاعلیه و فرهنگ ثمربخشش آگاهی و معرفت داشته باشند.

کلام نورانی امام رضاعلیه در فضیلت تفکر

با تامل در این روایت کوتاه از امام رضاعلیه روشن می‌شود که امام علی علیه حتی مردم مومن را در فرصت‌های جدای از امام خطاکار می‌داند. روشن است که خطاب حضرت رضاعلیه با مومنین خطاکار است: «لیس العبادة کثرت الصيام و الصلاة...»^۱ اگر اندیشه مومنی این است که به او بگویند عبادت یعنی چه؟ جواب بدهد که عبادت یعنی پر روزه و پر نماز بودن، امام می‌گوید این فکر اشتباه است. روزه و نماز بسیار عالی است اما بدنه کامل و جامع عبادت نیست.

انحصار

سپس حضرت کلمه‌ی «انما» را در روایت می‌آورند که خیلی لطیف است؛ «انما» آوردن، یعنی ای مردم مومن و متدین! غیر از من، که امام و معیار خدا هستم، چیز دیگری نیست. «... انما العبادة کثرت التفکر فی امر الله» عبادت زیاد، اندیشه کردن و فکر کردن در کار پروردگار است. و این عبادت کاری به بدن نیز ندارد و مربوط به عقل است. انسان باید در کار پروردگار اندیشه کند و با مرکب اندیشه از تمام عرصه‌های تاریکی بیرون رود و وارد منطقه نور یعنی توحید بشود؛ اگر وارد منطقه نور یعنی توحید شد، کل کار دنیا و آخرتش

۱. مائده: ۲۷ تا ۳۱.

۲. الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۳، ۱۴۱ / ۲۸ - باب التفکر، ص ۱۴۰.



سامان گرفته‌است و اگر این سفر اتفاق نیفتد، توقع سر و سامان پیدا کردن زندگی در دنیا و وقت مرگ و در برزخ و در قیامت نمی‌رود.

چگونه در امر خدا تفکر کنیم؟

در این موقعیت چگونه در کار خدا فکر کنیم؟ کمی توجه بفرمایید که مقداری مطالب ریز، دقیق و سنگین است. در آیه صد و شصت و چهار سوره بقره، خداوند تعدادی از کارهای خودش را در بیان کرده‌است؛ البته اگر بخواهیم لغت آیه را معنی کنیم، چیزی دستگیرمان نمی‌شود. بلکه باید آیات شریفه قرآن را با کمک دو منبع معنی کنیم: اول با کمک پیغمبر عظیم الشأن اسلام ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ و دوم با کمک آخرین پیشرفت‌های قطعی دانش.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَاقِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَنَضَّرِيفَ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱

کلمات قرآن و اهل بیت ﷺ در خلقت عالم

بخش بخش آیه را برایتان می‌خوانم: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» پروردگار نتیجه آیه را بعد از چندین مسأله، در آخر آیه ذکر می‌کند. نسبتاً از آیات طولانی قرآن و درمورد آفرینش آسمان‌ها و زمین است. در آفرینش آسمان‌ها و زمین چیست؟ کتاب‌های ما بخشی دارد که به نظر می‌رسد از قوی‌ترین معجزات اندیشه ائمه ما باشد: به نام "السماء و العالم"^۲ که نگاه پیغمبر ﷺ تا امام صادق ﷺ به عالم خلقت است. بقیه ائمه به دلیل حبس و تبعید از حرف زدن منع شدند.

۱. بقره: ۱۶۴.

۲. کتاب السماء و العالم، بحار الانوار، ج ۱۴.



نظر علم روز در عظمت عالم

در کتاب‌های علمی آمده‌است ما یعنی انسان‌ها، در کره زمین، در یک منطقه نسبتاً شلوغ آسمان اول هستیم. توجه بفرمایید که در کتاب‌های علمی غرب و شرق، که تعدادی از آن‌ها را دارم، هنوز به عنوان آسمان دوم برنخوردیم. همه این حرف‌ها فعلاً برای آسمان اول است. در آسمان اول، یعنی در عالم بالای اول، در بیابان یک خطی یافت می‌شود که موازی است و معروف به خط شیری است. نام علمی آن کهکشان است. منظومه شمسی ما یعنی زمین، مریخ، عطارد، زحل، زهره، اورانوس، نپتون، پلوتو و خورشید، در یک گوشه کوچک بازوی این کهکشان هستند. آخرین سیاره منظومه شمسی هر هشتاد و سه سال یک بار به دور خورشید می‌چرخد. فاصله را دقت بفرمایید: فاصله خورشید با زمین، حدوداً صد و پنجاه و چهار میلیون کیلومتر است که زمین سالی یک بار به دور خورشید می‌چرخد. اما دوری پلوتو را نسبت به خورشید آن قدر زیاد است که هر هشتاد و سه سال یک بار می‌تواند دور خورشید بگردد. این مجموعه در گوشه‌ای کوچک از بازوی کهکشان است. این اطلاعاتی بود که من یادداشت برداری کردم و شاید بردارانی از دانشگاه در جلسه حضور داشته باشند و بگویند جدیدتر از این اطلاعات در دسترس است.

در کهکشان ما که با چشم پیدا است تا الان سیصد میلیون ستاره شمرده شده و ثبت کردند که از این نو کهکشان، تا به امروز سی میلیون عدد کشف شده‌است که گاهی کهکشان ما در مقابل کهکشان بالاتر از خودش، مثل دانه ارزن در مقابل یک هندوانه است. سی میلیون کهکشان فقط در آسمان اول یافت شده‌است. خبری از عالم‌های بالا به طور مفصل نداریم و بنده به دلیل دنبال کردن این مسائل، حدود دو ماه پیش، اعلام کردند مراکز مهم علمی تلسکوپ‌دار جهان، یک کهکشان را کشف کردند که فاصله‌اش با کره زمین اینگونه است: اگر یک نفر از زمین به طرف آن کهکشان حرکت کند و هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر برود، پانصد میلیارد سال بعد به آنجا می‌رسد.

تبیین کلام امام رضا علیه السلام

امام هشتم علیه السلام می‌فرماید عبادت این است؛ نه این که ساعت‌ها نماز بخوانی و متوجه وجود عظیم خداوند نشوی؛ متوجه نشوی خدا چه کرد. این چه عبادتی است که آمیخته با جهل و نادانی است و عبادت کننده‌اش ظالم، دروغگو و بدعمل نیز می‌تواند بشود؟! اما اگر کار اصلی پروردگار را دریابی، در دامن رحمت و محبت و دینش قرار می‌گیری و یک انسان سر و سامان‌دار می‌شوی. بدون اندیشه درست در کار پروردگار، انسان با حیواناتی که اهل اندیشه نیستند چه فرقی دارد؟ آنها هم عبادت دارند. در فرصتی لازم است کیفیت عبادات موجودات را بیان کنم. پروردگار عالم می‌فرماید: همه موجودات هم نماز دارند و هم تسبیح دارند و هم آگاه به نماز و تسبیحشان هستند^۱.

سر برتری انسان بر سایر مخلوقات

اما امتیاز انسان به این است که کار پروردگار را متوجه شود و چشمش چشم گاو نباشد؛ گاو هم از طویله بیرون می‌آید و آسمان و تاریکی شب و روشنایی روز را می‌بیند تاریکی شب را می‌بیند. گیاهان، خورشید و ماه را نیز می‌بیند. این امتیازی نیست که انسان نیز شصت سال است همه این‌ها را می‌بیند و از گاو جلوتر نرفته‌است.

یکی از نشانه‌های وجود خدا

اما «... انما العبادة كثرت التفكير في امر الله» امروز به مهماندار محترم در اصفهان گفتم که برای فهم این معنا که عالم دارای خداست، تنها لازم است یکی از استثناءهای قانون کلی حاکم بر بخشی از جهان را نگاه کنیم: آب در چه درجه‌ای یخ می‌بندد؟ صفر. مدتی قبل با هواپیما به مقصد باکوی آذربایجان، از روی دریای خزر عبور می‌کردم. زمستان بود و بخش دریای متصل به آذربایجان کامل یخ زده بود. آب در صفر درجه یخ می‌زند و در

۱. ﴿... وَإِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾. اسراء: ۴۴.



چهل و پنج و چهل و هفت و پنجاه به بالا، داغ می‌شود. اگر درجه‌اش بالاتر رود و حرارت با آن بماند بخار می‌شود و از بین می‌رود. ولی خدا یک استثناء در این یخ زدن و بخار شدن قرار داده‌است و آن آب چشم انسان‌ها است. شما در بیست درجه زیر صفر، در هوای زمستان آب چشمت یخ نمی‌زند و در چهل و پنج درجه گرمای وسط مرداد، با وجود آفتاب نیز آب چشمت بخار نمی‌شود؛ حتی داغ نیز نمی‌شود و نمی‌سوزاند. اگر پروردگاری نبود، استثنائی وجود نداشت. قانون همه جا یکسان بود. اما چرا قانون در یخ زدن آب و در بخار شدن آب، با آب چشم من و تو کاری ندارد؟

امام هشتم علیه السلام می‌فرمایند: عبادت این است. وگرنه برو هر چه می‌خواهی نماز بخوان؛ معرفت نداشته باشی، فایده‌ای ندارد. بی‌دلیل گرسنه نماز و روزه بگیر؛ روزه از اشتباه فکر بگیر که در هیچ چیز اشتباه نکنی.

معجزه کلمات معصومین در آفرینش عالم

دنباله نظرات دانشمندان در مورد تاریخ آفریده شدن کهکشان‌ها نامعلوم است و تنها تاریخ احتمالاً درستی که اعلام کرده‌اند درباره خلقت زمین است؛ می‌گویند چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است از عمر زمین گذشته‌است. تا حدود هفتاد سال پیش نیز دانشمندان امریکا و اروپا عقیده داشتند که زمین قطعه‌ای جدا شده از جرم خورشید بوده‌است و از خورشید، صد و پنجاه و چهار میلیون کیلومتر فاصله گرفته و بر اساس جذب و دفع، در همین وضع کنونی، مانده‌است.

ولی امام باقر علیه السلام این حرف علمی قرن دو هزار میلادی را قبول نداشت. امام علیه السلام در مدینه و در گوشه خانه کاهگلی‌اش فرمود: زمین، مستقل آفریده شده‌است و کاری به خورشید ندارد.^۱ اکنون نیز دانشمندان اعلام کردند که جدایی زمین از خورشید حرف اشتباهی بوده و زمین به طور مستقل آفریده شده‌است.



۱. تفسیر نورالقلین: ۵۴۰/۴. ۶ انبیاء: ۳۰ و توحید صدوق، باب ۳۶ و احتجاج طبرسی: ۷۲/۲.

آن زمانیکه امیرالمومنین علیه السلام روی منبر مسجد کوفه به مردم فرمود: این ستارگان «...مدائن کمدائکم...»^۱

زمین‌هایی مانند کره زمین شما وجود دارد، تمام اساتید دانشگاه‌های هند، ایران، یونان و مراکز علمی عقیده داشتند که ستارگان میخ‌هایی نورانی هستند که به طاق آسمان کوبیده شده‌اند. اما علی علیه السلام می‌گفت نه این‌ها هر کدام برای خودشان، یک کره‌ای هستند. خدا را در کاری که دارد بشناس؛ این عبادت بسیار است.

سپس می‌گویند این سی میلیون کهکشان از زمانی که آفریده شدند، ثانیه‌ای چهارده میلی‌متر از همدیگر دور می‌شوند؛ یعنی میلیاردها سال است چه فضایی خدا در این عالم ایجاد کرده‌است که این‌ها به مانع بر نمی‌خورند و حرکتشان متوقف نمی‌شود. «لیس العبادة كثرة الثيام و الصلاة انما العبادة كثرة التفكير في امر الله» بسیار عجیب است.

عظمت الهی در آفرینش چشم در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: با یک ذره پیه و نه دنبه، با یک ذره پیه شما آسمان‌ها، باغ‌ها، شکل‌ها، درخت‌ها، و اشیاء و رنگ‌ها را می‌بینید؛ با یک ذره پیه و نه چربی که در حذقه‌تان قرارداده شده‌است. اگر چربی بود که می‌گفتیم کامل بود؛ پیه کم‌ارزش‌تر از چربی است. با چند استخوان که در گوش داخلی است، انواع صداها را می‌شنوی و با یک ذره گوشت در نوک زبان و نه همه زبان، به هر لغتی می‌توانی حرف بزنی. کار خدا این است.

فرمایش امام رضا علیه السلام در قدرت الهی و عجز انسان

نهایتاً سخن حضرت رضا علیه السلام در روایات دیگرشان این است که این خدا باید از او قدردانی شود یا نه؟ شکر شود یا نه؟ باید از معصیت خدا کناره‌گیری کرد یا نه؟ باید پیشانی بر

۱. سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۷۴: «هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض...»
۲. عَجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يُنْظَرُ بِشَحْمٍ وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ. نهج البلاغه،



خاک عبادت برای خدا سایید یا نه؟ فقط کافی است که یک اشاره به این پیه بکند که نبیند؛ بالاترین متخصصان چشم نمی‌توانند کاری انجام دهند. یک تلنگر به گوش بزند که نشنود؛ قوی‌ترین سمعک هم باشد، فایده‌ای ندارد. وقتی ارتباط عصب‌ها با مغز قطع شود، سمعک چیست؟ و اگر اشاره به زبان کند که سکوت کن هر چه می‌خواهی به خودت فشار بیاور؛ نمی‌توانی یک کلمه حرف بزنی. این عبادت است.

تفاوت مخلوقات با وجود کثرت

این یک بخش از آیه «ان فی خلق السماوات و الارض...» بود. تمام کارهای پروردگار شگفت‌انگیز است. اکنون انسان‌ها هفت میلیارد هستند. قبل از ما چندتا بودند؟ پنج میلیارد. همین‌طور تا زمان آدم و حوا کم می‌شود. از آن زمان تا الان پروردگار عالم دوتا سر انگشت را خط‌هایش را مثل هم خلق نکرده‌است و دوتا مردمک چشم نیز با هم یکسان نیست.

حالات پیامبر در عبادت

پیغمبر ﷺ گریه می‌کرد و به خدا می‌گفت: «زدنی فیک تحیرا»^۱ خدایا حیرت من را در خودت زیاد کن.

خاقانیا به سائل اگر یک دَرَم دهی خواهی جزای آن، دو بهشت از خدای خویش پیغمبر ﷺ با آن عظمت وقتی داخل محراب یا خانه می‌شد، رو به قبله ابتدا اشک می‌ریخت و می‌گفت: «ما عرفناک حق معرفتک...»^۲ آنگونه که باید تو را بشناسم نشناختم. «و ما عبدناک حق عبادتک...»^۳ و آنگونه که باید تو را بندگی کنم بندگی نکردم. من با دو رکعت نماز بی‌معرفتم و با دوتا روزه‌ای که معرفت در آن نیست، از هشت بهشت خدا دو دانگش را می‌خواهم.

۱. شرح الاسماء الحسنی (ملا هادی سبزواری) ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. الزهد، النص / ۷۴ / ۱۲ باب التوبة و الاستغفار و الندم و الإقرار.

انشاءالله ادامه مطالب در جلسه بعد تا ببینیم پایان این روایت بسیار کوتاه حضرت رضا علیه السلام چند شب طول می کشد.

روضه حضرت معصومه علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام

به خاطر علاقه شدیدی که حضرت معصومه علیها السلام به شما یابن رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند، از مدینه حرکت کردند و وارد ایران شدند؛ راه دور بیابانها و جادهها خواهرتان را از پا درآورد. در ساوه بیمار شد و خانمهای ساوه به او گفتند اگر وصیتی دارید ما حاضریم عمل کنیم. فرمود: من را برسانید به قم و وارد قم که شد چند روزی بیشتر زنده نماند و از دنیا رفت. یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! خواهر شما را درد فراق اینطور در مضیقه قرار داد که نرسیده به مرو و شما را ندیده از دنیا رفت. این خواهر شما بود که فقط درد فراق چشید؛ آن هم فراق یک نفر. اما یابن رسول الله عمهتان زینب چه کردند با این مصائب سنگینی که برایشان پیش آمد؟ و از همه دردناکتر اینکه وقتی دنبال برادرش آمد و وارد گودال شد، نشست، شمشیر شکستهها را کنار زد، نیزه شکستهها را کنار زد، دختران و زنان دیدند که زیر بغل یک بدن قطعه قطعه را گرفت و از زیر آن همه اسلحه بیرون کشید و گفت: «ا انت اخی؟» تو برادر منی؟ «وابن والدی؟» تو پسر امیرالمومنین علیه السلام پدر منی؟ «و ابن امی؟» تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر منی؟

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا اللهم اهلک اعدائنا و انصر و احفظ امام زماننا و اغفر لموتانا و اجعل عاقبت امرنا خیرا.»



جلسہ سوم

تسبیح

تسبیح در قرآن

در قرآن کریم، کلمه تسبیح و مشتقاتی که دارد، (یسبح، سبح، تسبیح) زیاد ذکر شده است. کلمه «سبحان الله» یعنی خداوند از هر عیب و نقصی منزّه و پاک است. اگر بخواهیم پاکی خدا از هر عیب و نقصی را درک و لمس کنیم و به گفته خدا در قرآن با حقیقت قلب و باطن دل، بفهمیم؛ چه راهی دارد؟

فهم تسبیح در نماز

وقتی شبانه روز در نمازهای واجب، نزدیک به پنجاه بار سبحان الله گفته می‌شود، کافی است که این لفظ فقط بر زبان جاری شود و دل، عقل و فکر با حقیقت و باطن این لفظ، کاری نداشته باشد؟

مرحوم آیت الله العظمی آقا سید علی نجف آبادی، در این شهر -اصفهان- یکی از مسائلی که درباره آن بسیار پافشاری داشت، این بود: مفاهیم، معانی و حقایق نماز را به مردم یاد بدهید و نگذارید طول پنجاه سال، مردم نمازی را که درک نمی‌کنند بخوانند؛ این نماز، نماز نواری است. یعنی این نماز، وقتی حقایقش را متوجه نشوند، با نواری که نماز را داخلش ضبط کردند، چه فرقی می‌کند؟



تسبیح گفتن تمام موجودات در قرآن

«سبحان الله» یکی از کلمات واجب نماز است. قرآن مجید در مورد این تسبیح‌گویی می‌فرماید: بدون استثنا، کار کل موجودات عالم است و عجیب این است که قرآن مجید می‌گوید: کل موجودات، علاوه بر این که به تناسب وجودشان زبان تسبیح گفتن دارند، شعور و فهم تسبیح گفتن را هم دارند.^۱

اما این حقیقت هنوز برای دانشمندان دانش امروز، ثابت نشده‌است؛ شاید در آینده ثابت شود. البته در این صد سال اخیر بخشی از آن روشن شده و کتاب‌هایی نیز نوشته شده‌است. این کتاب‌ها تحت عنوان نطق و شعور حیوانات است. این دانشمندان، هنوز به آن علم دست نیافتند که وارد دنیای جمادات هم بشوند و امواج تسبیح و شعور جمادات را هم بفهمند. آیا قبل از قیامت دانش بشر، این امواج تسبیح جمادات را نیز می‌فهمد؟

نزول از مقام انسانیت بدون فهم معنای تسبیح

مطلب، مطلب سنگینی است که تمام موجودات هستی گویای تسبیح هستند و شعور به تسبیح نیز دارند. اگر فقط گویای تسبیح باشیم، و فقط زبانم گویای سبحان الله در نماز باشد؛ ولی سبحان الله در شعور و فهم من تجلی نکند، قضاوت این است: بی تکبر از همه موجودات عالم، حتی جمادات، در تسبیح گویی عقب هستیم؛ یعنی در خط آخر ایستادیم.

اخلاق پروردگار این است که برتری را به حق، به موجودات عالم می‌دهد؛ هیچ وقت، صف مخلوقات را بهم نمی‌ریزد و پست را جلو و جلو را موخر کند. جاهل را مقدم کند؛ این کار را نمی‌کند. سابقه هم ندارد این کار را کرده باشد زیرا حکیمانه نیست. حکیم یعنی وجود مقدسی که کارش روی اصول، استحکام و علم و منطق است. تمام موجودات در تسبیح هستند.

۱. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُ...» اسراء: ۴۴.



حدیث پیامبر ﷺ در تسبیح جمادات

پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: لباسی که به تن تان است، تسبیح می گوید؛ غذای سر سفره تان، تسبیح می گوید.^۱ کمی درک این مطالب سخت است که من لباس هایم تسبیح گو باشند و تمام مواد غذایی تسبیح گو را به بدن وارد کنم و با کمک انرژی که می دهند با پروردگار عالم بجنگم و مخالفت کنم. تک تک سلول های بدن، پوست، گوشت، عصب، استخوان و مو تسبیح می گویند. آن وقت من نماز نخوانم؟ خیلی سنگین وسخت است و بیشتر مردم نیز واقعاً نمی دانند.

آیات تسبیح

آیه اول

﴿...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾^۲ بدون استثناء، کلمه شیء بر هر چیزی صدق می کند؛ این "ان" اسمش "ان" نافیه است؛ یعنی چیزی در این عالم وجود نیست مگر اینکه پروردگار را با ستایش تسبیح می کند.

همراهی تسبیح و حمد در قرآن

در بیشتر آیه های قرآن کلمه تسبیح همراه حمد آمده است. این نکته به چه معناست؟ دانشمندان در مورد حمد می گویند که ثنا گفتن بر زیبایی های اختیاری است، یعنی تمام موجودات، زیبایی پروردگار را در ذات و صفات و افعالش درک می کنند و پاکی او را از عیب و نقص می بینند؛ وقتی از هر عیب و نقصی پاک است، یعنی زیبای بینهایت است؛ پس شایسته است او را مدح و ثنا کنند.

۱. کنز العمال، ج ۲۶۰۰۹.

۲. اسراء: ۴۴.

در ادامه آیه می‌گوید ﴿وَلَكِنْ لَا تَقْفَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾ اینکه کل موجودات، خدا را از هر عیب و نقصی پاک می‌کنند؛ انسان متوجه این تسبیح موجودات نمی‌شود. قرآن مجید می‌گوید: ما پرندگان و کوه‌ها را در تسبیح گفتن با داوود عليه السلام همراه کردیم^۱ و داوود عليه السلام تسبیح کوه‌ها را می‌شنید و می‌فهمید و تسبیح تمام پرندگان را می‌شنید و می‌فهمید؛ در حالی که پیغمبر اولوالعزم هم نبود.

وجود مبارک رسول خدا صلى الله عليه وآله که دارای مقام جمع الجمعی است و او گوش و هوشش برای شنیدن و درک تسبیح کل موجودات عالم، باز بود. در این شصت و سه سال عمرش، به قول لات‌های تهران، در زندگی عجب عشقی کرده و لذت عشق حقیقی را چشیده است.

آیه دوم

﴿يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲ آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را تسبیح می‌گویند و او را از هر عیب و نقصی منزّه می‌دارند؛ یعنی کل موجودات آسمانی و زمینی می‌فهمند که پروردگارشان عیب و نقص ندارد. ﴿...الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۳

آیا صفات خداوند را درست متوجه شدیم؟

بنده حدود شصت سالم است، تا به امروز همین چهار کلمه درباره خدا را فهمیدم؟ "الملك، القدوس، العزيز، الحكيم" اگر لغت عزیز را می‌فهمیدم، بسیار سر و سامان می‌گرفتم؛ عزیز یعنی توانای غیرقابل شکست؛ پس فرعون نشو چون شکست می‌خوری، در پول قارون نشو چون بینات را به خاک می‌مالد، در فرعون و قارون شدن نمی‌توانی او را زمین بزنی، در استاد شدن با یک دنیا غرور، مثل بلعم باعورا نمی‌توانی او را شکست بدهی؛ تو دائم

۱. ﴿سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالَ يُسَبِّحُونَ وَالطُّيُورَ كَمَا قَالُوا عَلَيْهِ...﴾ انبیاء: ۷۹.

۲. حشر: ۲۴.

۳. جمعه: ۱.



شکست خورده‌ای و او هم دائم پیروز بر توست. چرا انسان در میدانی وارد شود که شکست بخورد؟ خدا، انسان را آفریده‌است تا سرش را به عرش برساند.

کمال انسان در صورت فهم صحیح صفات و عظمت الهی

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُيْوَاَ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱

انسان را برتری داد تا جایی که مافوق شود و همه نسبت به او مادون بشوند.

صفت عزت

اگر عزیز بودن خدا را درک کند که یعنی توانای شکست ناپذیر است، چرا فرعون و ... شود؟ اگر هم بنا شد حاکم مملکت شود، با توجه به معنای عزیز، سلیمان شود. انسان را از روی تخت سلیمانی به مقام سلیمانی ملکوتی برسانند پس من برای چه فرعون شوم؟ این دیوانگی، جهل و بی‌خردی است. صد و بیست و چهار هزار پیغمبر زحمت کشیدند که انسان فرعون نشود.

امروزه امثال فرعون بسیار داریم که تخت و کاخ ندارند ولی اخلاق صددرصد فرعون‌ی است؛ یعنی همه جا در تجارت، معاشرت در زن و بچه داری، عروس داری و داماد داری می‌گویند هر چه من بگویم؛ اینی که من می‌گویم: ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۲ تا دلتان بخواهد نیز، در همهٔ کوچه‌های شهرهای ایران، قارون داریم؛ فقط می‌گویند پول به هیچ کجا نمی‌دهم، فقط باید دسته شود؛ کسی یافت نمی‌شود که بگوید در آخر این پول‌ها روی خودت هوار می‌شود و مثل قارون دچار خسف می‌شوی و زمین دهان باز کرده و تو را می‌بلعد، آن وقت خدا به هر چه موش و عقرب و مار است می‌گوید سفرهٔ چرب و نرمی برایتان آوردند. پولها چه؟ پول‌ها برای خدا ماند و ورثه هم اگر مثل پدرشان باشند پول‌های آنها هم برای خدا می‌ماند.

۱. اسراء: ۷۰.

۲. نازعات: ۲۴.

صفت غنی

خدایی که خودش در سوره آل عمران می‌گوید: ﴿...وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱ هر چه در دست‌تان است، اگر در طول عمر، تبدیل به ارز قیامت نکنید، به خدا برمی‌گردد. چه چیزی گیر شما می‌آید؟ عذاب فقط، به خاطر چه چیزی؟ بخل. در قرآن به بخیل صریحاً وعده آتش داده شده‌است. منظم و حکیم است و انسان اگر صفات او را بشناسد خودش را شناخته‌است و اگر فعل او را بشناسد بی‌عیب و نقص بودنش را شناخته‌است؛ آن وقت چراغدانی برای توحید می‌شود.

موحد چو در پای ریزی زرش وگر تیغ هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس

آیه سوم

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَبَاقَاتٍ كُلِّ قَدٍّ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلَيْهِ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾

عجب سوره‌ای است سوره نور؛ خود مسأله نور مسأله‌ای است. نور که نام این سوره است از خود آیه نور گرفته شده‌است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲ از زمان نزول قرآن تا به الآن، به جز پیغمبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام، عقل تمام عاقلان و خردمندان کفاف فهم این آیه را نداده‌است. «اللَّهُ نور السماوات و الارض» یعنی چه؟ چگونه خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؟ وقتی وجود مبارک امام دوازدهم ﷫ آمد، باید بگوییم: آقا «اللَّهُ نور السماوات و الارض» چیست؟ درک کیفیت آیه، کار سنگینی است؛ در حالی که درک لفظ، کار بسیار آسانی است. «اللَّهُ» یعنی ذاتی که جمیع کمالات را دارد و «نور» یعنی روشنایی و «سماوات و ارض» یعنی عالم بالا و پایین. این مفهوم قرآن نیست بلکه معنی لغت است.

۱. آل عمران: ۱۸۰.

۲. نور: ۳۵.

آیه سوم در سوره نور است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدَعَةٍ صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۱

آیه بسیار عجیبی است. فکر می‌کنم حدود پنج سال باشد که عاشق این آیه شدم و اصلاً دلم را رها نمی‌کند. اینجا «یسبح» دلالت بر دوام دارد؛ یعنی جهان آفرینش یک لحظه از تسبیح ساکت نیست. «من فی السماوات و الارض» در مورد چیزهایی که در آسمان‌ها است، اطلاعی نداریم. «من فی السماوات» فقط فرشتگان نیستند.

در مورد آیه اول سوره حدید^۲، که زین العابدین علیه السلام به سوال کننده گفت: این آیه بگذار، آیندگان می‌آیند و می‌فهمند...^۳. همین آیه اول سوره حدید^۴ که در مورد تراکم موجودات چه خبر است.

نظر علم روز در رابطه با تعداد موجودات

کتاب بارزشی که قبل از چهل سال پیش چاپ شده‌است و در مورد دانستنی‌های علمی است. بسیار کتاب پرمطلبی است. نوشته بود: موجودات زنده یک تپه خاکی چه تعداد هستند. همه تپه‌های خاکی دنیا موجود زنده دارد. دانشمندان موجودات زنده یک سانتی‌متر

۱. نور: ۴۱.

۲. ﴿سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

۳. ﴿سَيَلَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قَوْلَهُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمِنْ زَمَانٍ وَزَمَانٍ ذَلِكَ فَقَدْ هَاكَ...﴾

امام سجاده علیه السلام - از امام سجاده علیه السلام درباره توحید، پرسش شد، فرمود: خدای عزوجل می‌دانست که در آخرالزمان مردمی محقق و موشکاف به دنیا می‌آیند، از این رو سوره: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و آیات سوره حدید را که آخرش ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ است نازل فرمود، پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید، هلاک است.

الکافی، ج ۱، ص ۹۱.

۴. ﴿سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

مکعب خاک را به وسیله میکروسکوب می‌شمارند. سپس سطح تپه را به دست می‌آورند و ضرب در تعداد موجودات یک سانتی‌متر مکعب می‌کنند و خدا می‌داند چه عددی به دست می‌آید. نوشته‌اند: اگر این هفت میلیارد جمعیت زمین، همه با هم وارد آن تپه شوند و سپس خارج شوند، تعداد موجودات زنده آن تپه به اندازه‌ای است که متوجه جمعیتی که آمد و خارج شد نمی‌شوند. هفت میلیارد به چشم‌شان نمی‌آید. همه این‌ها هم روزی می‌خورند و هم تسبیح می‌گویند.

چرا مال حرام؟

بنده نمی‌دانم چرا وضع ما اینطور شده است که خدا روزی موجوداتی که با چشم دیده نمی‌شوند را صبح و ظهر و شب می‌دهد و من برای چه دنبال حرام می‌روم؟ مگر پروردگار وقتی می‌خواهد روزی من را بدهد، کم می‌آورد؟ گرگ و سگ و میش و شتر و الاغ و طیور و ماهیان دریا و مار و عقرب سوسک و سوسمار و خرچنگ را روزی می‌دهد. من چرا می‌ترسم از کمبود روزی، که با حرام می‌خواهم جبران کنم؟ مگر از آنها کمترم؟ به یقین انسان‌های حرام خور، فهم‌شان از آن‌ها کمتر است، اگر کمتر نبود که ﴿...أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾^۱ نمی‌گفت؛ مشخص است خیلی عقب مانده‌اند، حتی از خر و گاو هم عقب‌تر مانده‌اند.

تسبیح آسمانیان

و اما موجودات آسمان: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روزی که بدن ابی‌عبدالله علیه السلام را دفن کردند، از شبش هفتاد هزار فرشته مأمور شدند که به زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام بیایند. آنان به تناسب وجود خودشان، حضرت حسین علیه السلام را زیارت می‌کنند. این داستان برای هزار و پانصد سال پیش است. ابی‌عبدالله علیه السلام را که زیارت کردند، برمی‌گردند و دیگر تا قیامت نوبت‌شان نمی‌شود؛ چون فرشته پشت سر فرشته برای زیارت صف کشیدند.

۱. اعراف: ۱۷۹.

۲. کامل‌الزیارات، ص ۱۵۹؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۰.



لذت حقیقی فهم قرآن

توجه کنید قرآن چه می گوید؛ اگر تمام مشروبات سالم امریکا و اروپا را، یک جا در کامان می ریختند، لذتش از فهم یک کلمه قرآن کمتر بود. آنهایی که اهل مستی هستند، گاهی با شنیدن و خواندن قرآن مرده اند. قرآن که جای خود دارد. بنده در دعاهای کمیلی که شب های جمعه می خواندم، در بعضی از قسمت های کمیل، پشت سرم ناله کشیدند و مردند. بنده متوجه نمی شدم و فقط می فهمیدم پشت سرم انگار یک مقدار شلوغ است. بعد از روشن شدن چراغ ها می پرسیدم: چه خبر بود؟ می گفتند: آقا در «الهی و ربی من لی غیرک...»^۱ جوانی مرد. چه لذتی می بردند که روح بدن را رها می کرد و می رفت؟! «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ...» تمام «من فی السماوات و من فی الارض» و تمام پرندگان پر گشوده پیوسته خدا را تسبیح می گویند.

تسبیح کائنات جاهلانه نیست

این قسمت آیه خیلی مهم است: «كُلُّ قَدٍّ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» یک چیز دیگر هم خدا اضافه کرده است و می گوید: کل موجودات نماز و تسبیح دارند و همه آنها هم تسبیح و نمازشان را می فهمند و جاهلانه نماز نمی خوانند. یعنی شتر و گاو جاهلانه نماز نمی خوانند؛ «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»^۲ من همواره به نماز و تسبیح کل موجوداتی که از ابتدای خلقت آفریدم آگاهم. حالا من اگر بخواهم این پنجاه بار "سبحان الله" در نماز واجبم را بفهمم که خدا از هر عیب و نقصی منزّه است، به فرموده حضرت رضا علیه السلام: «...انما العبادة كثرة التفكير في امر الله»^۳ اول کارهای خدا را دریاب تا وقتی در سجود می گویی "سبحان الله" از فهم تسبیح و درک بی عیبی و بی نقصی پروردگار مهربان عالم لذت بسیار ببری.

۱. فرازی از دعای پر فیض کمیل.

۲. نور، ۴۱.

۳. تحف العقول: ۴۴۲.

خوشا آنان که الله یارشان بی به حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

روضه حضرت رقیه رضی الله عنها

اگر خدا پرده را بردارد و گوش ما صدای ناله دختر سه ساله را بشنود، طاقتی برای ما از شنیدن گریه‌اش نمی‌ماند. یک مرد میانسالی را چند روز قبل داشتند دفن می‌کردند، من آنجا بودم، یک دختر بیشتر نداشت. تا کنار جمعیت چشمش به من افتاد، دوید و آمد، جوری گریه می‌کرد که من دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم. دختر گریه می‌کرد و تمام زنان و دختران و خواهران هم ناله می‌کردند.

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می‌نشستم
اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی
به بالینم طبیعی یا حبیبی از این هر دو یکی بودی چه بودی

بابا! سه تا سوال من را جواب بده. اول به من بگو «من الذی ایتمنی علی صغر سنی...» من که در این سن جای یتیم شدن نداشتیم. چه کسی من را یتیم کرد؟ بابا سوال دوم: محاسنت را چه کسی مثل خون سرت رنگین کرد؟ سوال سوم: «من الذی قطع وریدک...»^۱ بابا به من بگو گلوی تو را چه کسی برید؟

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا اللهم اهلک داعش و آل صعود الیهود اللهم لا تسلط علينا من لا یرحمنا اللهم اید وانصر امام زماننا و اجعل عاقبت امرنا سیدا».



جلسه چهارم
ارزش عقل

لیس العبادہ کثرہ الصلاہ...

نظر مبارک امام هشتم علیه السلام این است که نیازی نیست نماز و روزه‌هایتان را زیاد کنید؛ عبادت این نیست. اگر کسی واجباتش را انجام بدهد، در هر عبادتی بیشتر از او نمی‌خواهند؛ اگر بیشتر انجام داد پاداش اضافه را هم به او می‌دهند. امام علیه السلام می‌فرماید: عبادت بسیار، اندیشه کردن در کار خداست، چرا این نظر را دارند؟ برای اینکه امام علیه السلام مانند همه انبیاء و امامان علیهم السلام قبل، خواستار عبادتی توأم با معرفت الله است. ارزش عبادات انبیاء و ائمه علیهم السلام و اولیاء فقط به خاطر شناخت و معرفت‌شان از پروردگار مهربان عالم بوده‌است.

کتاب گران سنگ کافی و زحمات مؤلف آن

مرحوم کلینی^۲ در عصر غیبت صغری، کتاب بسیار منظم و با ارزش "کافی" را نوشت. در مقدمه کتاب می‌فرماید: من این کار را انجام دادم که زندگی دینی مردم سر و سامان بگیرد و دین آسان در اختیارشان باشد؛ به عبارتی دیگر، واکسینه بشوند و دچار عقاید، آراء و فتاوی شیاطین و علمای درباری و همچنین فرهنگ‌های ضد فرهنگ خدا نشوند. به

۱. تحف العقول، ص ۴۴۲.

۲. شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق رازی معروف به کلینی، شیخ کلینی و ثقة الاسلام کلینی (۲۵۸ ق. / ۲۴۹ ش. / ۸۶۴-۳۲۹ ق. / ۹۴۱) صاحب کتاب کافی - یکی از کتب اربعه - و مشهورترین فقیه و محدث شیعه است.

وسیله این کتاب یک عبد واقعی خدا در اعتقاد، اخلاق، عمل، علم و اندیشه تربیت شود. در کلام بزرگان قدیم دین مشاهده کردم که فرمودند: کتاب کافی معتبرتر از کتاب‌های دیگر است؛ به این دلیل که فاصله مولف با عصر ائمه کم بوده است؛ یعنی ایشان هر چه را گرفته از سر چشمه گرفته است و بسیار نیز زحمت کشید. حداقل دو جلد اصول این کتاب، باید در خانه هر شیعه‌ای باشد. این دو جلد، حدود چهار هزار روایت، در همه شئون زندگی و نیازهای باطن و ظاهر دارد.

بزرگترین معجزه اهل بیت علیهم‌السلام

بنده وقتی که این کتاب را به پیشنهاد حوزه قم، ترجمه می‌کردم؛ هم زحمت مرحوم کلینی برایم روشن شد که چقدر مشقت کشید تا مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را به این زیبایی نظام داد و از پراکندگی درآورد؛ و هم به این نتیجه رسیدم که بالاترین معجزه ائمه ما، محصولات فکری‌شان بود، به این دلیل که انسان، وقتی این روایات را نگاه می‌کند، متوجه ارتباط این بزرگواران به عالم غیب می‌شود که به کیفیتی بوده که مغز و فکر آنها، افق طلوع خورشید علم الله بوده است.

در این چهار هزار روایت، فقط یک روایت را دیدم که با قرآن و با روایات دیگر هماهنگی ندارد، و زیر ترجمه‌اش نوشتم این روایت مردود است و قابل قبول نیست. در تردید هم افتادم که آیا خود مرحوم کلینی این روایت را نوشته، یا آن زمان‌هایی که چاپ نبوده یک نفر در نسخه‌ای که از خود کافی اصلی نسخه برداری کرده، این را به آن اضافه کرده است. (احتمال دوم قوی‌تر است.)

هفت جلد از کتاب کافی، فقه اهل بیت علیهم‌السلام است که مانند دریایی است. به همراه دو جلد اصول نه تا می‌شود و جلد آخرش که جلد دهم است، اسمش روضه است یعنی باغ و گلستان. دو جلد معارف الهی است و هفت جلد فقه اهل بیت علیهم‌السلام است که برای اصلاح زندگی مردم به کار می‌رود. یک جلدش هم به گونه‌ای تنظیم شده که هر کسی به آن مراجعه کند و خواستار هر متن با ارزشی باشد، می‌یابد.

دلیل فضیلت ابوذر در کلام امام صادق علیه السلام

در جلد دهم کافی، این روایت پر قیمت نقل شده است که در محضر مبارک امام صادق علیه السلام جلسه‌ای بود؛ سخن از ابوذر در این جلسه به میان آمد. میان روزگار امام صادق علیه السلام و ابوذر، بالای یک قرن فاصله بود و در آن جلسه، هر کسی درباره ابوذر یک حرف مثبتی زد؛ و می‌دانیم در جلساتی که توسط ائمه علیهم السلام ما تشکیل می‌شد، کسی جرأت سخن منفی و زشت راندن در حق مردم مومن نداشت. امام صادق علیه السلام مستمع مردم بودند؛ وقتی حرف‌های مردم درباره ابوذر تمام شد به حضرت علیه السلام عرض کردند: شما نظری ندارید؟ فرمودند: چرا. گفتند: نظر مبارکتان را راجع به ابوذر اعلام کنید. توجه بفرمایید که این نظر چقدر با ارزش است! چون این روایات همانند قرآن بسیار دقیق است و چینش الفاظش بسیار مهم است: «کان اکثر عبادة ابیذر التفکر و الاعتبار»^۱

حضرت علیه السلام قصد داشتند به مهمان‌ها بگویند: آیا فکر می‌کردید که ابوذر کثیر الصلاة، کثیر الصیام بود؟ از سیصد و شصت و پنج شبانه روز سال، دو سومش را روزه بود؟ خواب شبش را به ضرر بدن کم می‌کرد و نماز می‌خواند؟ خیر. حضرت علیه السلام می‌فرماید: در صد بالای عبادت ابوذر، اندیشه کردن و پند گرفتن بود. ابوذر در چه چیزی اندیشه می‌کرده است؟ ابوذر با آیات قرآن آشنا بود و می‌دانست بیش از هزار آیه در قرآن، یا مردم را دعوت به اندیشه کرده است و یا در آیات موضوعاتی برای اندیشه کردن آمده است؛ مانند اینها از چه کسی صادر شده، چه کسی ناظم و به وجود آورنده‌اش بوده و اینقدر دقیق محاسبه کرده است؟

فایده تفکر، رسیدن به توحید حقیقی

پس از غیر خدا که ضد خداست، خودت را جدا کن. برای اینکه از آلودگی‌های فکری و آلودگی‌های اخلاقی و عملی خارج شوی و وجودت دفع‌کننده تمام پستی‌های فکری،

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۳.

اخلاقی، عملی، اقتصادی و پولی شود و حوزه جاذبه‌ای برای جلوه ارزش‌ها در وجودت ایجاد شود فکر قرار داده شده است؛ تا از تاریکی‌هایی که در آن تاریکی‌ها جز بت‌ها دیده نمی‌شوند، اعم از بت‌های بی‌جان، جاندار، بت پول یا بت شکل، بت زن یا بت مرد... فکر برای این است که از تاریکی‌هایی که در آن، جز گرفتار بودن به خیالات هیچ ثمری ندارد، خارج شوی و از رشته‌های تنیده شرک بیرون بیایی و وارد منطقه نور شوی؛ یعنی حریم توحید.

در آنجا همه کاره، کلیددار، آفریننده، زنده‌کننده میراننده یک نفر است. ساختمان جهان و وجود، ساخت همان یک نفر است و فردای قیامت جز اعتقاد به خودش و عمل به دینش را از تو قبول نخواهد کرد. در هزار آیه برای بیرون آمدن از ظلمات تاکید کرده است که متفکر شوی. «کان اکثر عبادت ابیذر التفکر و الاعتبار»

تفکر مقدمه اصلاح

باید سعی کنیم با مشاهده کارهای خدا، از ظلمت‌هایی که گرفتارش هستیم، (که اگر کامل هم گرفتارش نباشیم، کم و بیش گرفتارش هستیم) بیرون بیاییم. در این ظلمت‌ها، انسان‌ها دچار منیت، کبر، غرور، حسد، بخل و دچار اخلاق فرعون و قارون و نمرو و ابولهب و معاویه و یزید می‌شوند که امام رضا علیه السلام می‌فرماید: با این حال در این ظلمت بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد.

لازم است انسان از مقام خود و خدا آگاه باشد. گاهی در پیش ائمه علیهم السلام افرادی می‌گفتند: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! همه چیزمان را بگوییم تا به ما بگویید که ما در چه مقامی هستیم؟ باطل یا حق؟ امام علیه السلام می‌فرمود: بگو افکار، نیات، عقاید و رفتارت را بگو... در روایاتی که مشاهده کردم، به بیشتر این افراد فرمودند: آنچه که گفتی «هذا دینی و دین آبائی»^۱ شما در جایگاه ما ائمه علیهم السلام قرار دارید!

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۰.

انسان در جایگاه شیطان

در بصره، شخصی نیز به امیرالمومنین علیه السلام برخورد و سخنانی گفت؛ امام علیه السلام فرمود: تو در جایگاه شیطانی! و خدا نکند اگر انسان در این مجالس، این آیات را نشنود و وارد سفر فکری نشود و بعد از مردن بفهمد در جایگاه شیطان بوده است. ﴿فَلَا مَرَدَّ لَهُ﴾^۱ قرآن می گوید: از این جایگاه، بازگشتی برای او نیست و کل درها بسته است. اندیشه برای رهایی از این جایگاه است.

اگر بخواهیم کارهای خدا را بگوییم، تا صبح قیامت طول می کشد که فقط یک ورق کتاب آفاق یا انفس، یا کتاب تشریحش، قرآن مجید را بگوییم.

عادی نگری انسان

تمام کارهای خدا اعجاب انگیز است. مشکل ما این است که همه چیز را عادی نگاه می کنیم. ما هر روز خورشید را می بینیم و خیلی برایمان معمولی است؛ حتی بعضی ها طلبکار هستند که باید طلوع بدهد و در نورش دویست تن غله بفروشد یا صد تن خرما بفروشد. گاهی این حالات غلط شیطانی در بعضی ها هست. این عادی نگری خطرناک است، زیرا انسان را به هیچ جا نمی رساند.

بنده با هواپیما سفرهای دوازده ساعته داشتم، خشکی های وسیع و نیز درباهای وسیع را دیدم. سفرهایم فقط به این دلیل بوده که با اساتید دانشگاه ها، پرفسورها، کشیش ها، کاردینال ها، علمای بهبود، علمای زردشتی و علمای سنی ملاقات کنم و به آنها با عقل و حکمت ثابت کنم که راه حق در این عالم، فقط راه قرآن و اهل بیت علیهم السلام است و کل راه های دیگر باطل است. ثابت هم کردم و خوشبختانه فیلم ها و نوشته هایش هم هست. تعدادیشان نیز در همان جلسه شیعه شدند. کسی هم بنده را نفرستاده است. خیال نکنید تکیه به دولت دارم و با یک بودجه خیلی سنگین راحت رفتم و آمدم. کل مخارج سفر را از جیب خودم دادم.

حجم خورشید در علم امروز

خورشید حجمی دایره‌وار دارد. با توجه به محاسبه‌ی دانشمندان، یک میلیون و سیصد هزار عدد کره زمین داخلش جا می‌گیرد.

شما چهارده ساعت تا چین و هفده ساعت تا آمریکا حرکت کنید و به قطب جنوب در آمریکا برسید؛ آنجا هم سوار هواپیما شوید و از قطب جنوب به طرف قطب شمال حرکت کنید. از آن طرف وقتی حرکت می‌کنید وارد این طرف کره زمین می‌شود. این کره که مثلاً از تهران تا افریقای جنوبی‌اش سیزده ساعت طول می‌کشد و خیلی هنوز باقی دارد؛ خداوند حجم خورشید را به اندازه‌ای قرار داده که یک میلیون و سیصد هزار عدد کره زمین راحت در شکمش جا می‌گیرد. کار چه کسی است؟ کار خودش است؟ این فاصله بین خورشید و زمین که حدوداً صد و پنجاه و چهار میلیون کیلومتر است، کار چه کسی است؟

شعله‌های خورشید شانزده هزار کیلومتر است و حرارت داخلی‌اش بیست میلیون درجه است که نهایتاً هوا در کره زمین در خرمشهر پنجاه درجه می‌شود. چگونه حسابگری کرده‌است که تا حرارت بیست میلیون درجه را به زمین برساند، چهل و دو سه درجه بشود و با شرحی‌اش پنجاه درجه بشود. باز هم قابل تحمل باشد.

میلیون‌ها سال که این چراغ باید خاموش شده باشد، زیرا هر شبانه روز، چند میلیون تن خرج می‌شود. این استثناء برای چیست؟ چراغ‌های قدیمی‌مان، وقتی نفتش تمام می‌شد، خودش خاموش می‌شد. چه چیزی به خورشید تزریق می‌کند که میلیون‌ها سال است باید خاموش شده باشد و نشده‌است و حجمش کوچک شده ولی نظام جهان بهم نریخته‌است.

خورشید در قرآن

درباره خورشید در قرآن از سوره بقره تا سوره شمس و ضحی، یعنی جزء سی‌ام صحبت شده‌است. خداوند چندین بار نیز به خورشید سوگند خورده‌است؛ بلکه با این قسم خوردن، تلنگری به مردم بخورد، بیدار شوند، فکر کنند و از ظلمات بت‌پرستی‌ها که امروزه تبدیل



به بت پرستی مدرن شده‌است، بیرون بیایند. دلیل اینکه بیشتر مردم از این تاریکی‌ها خارج نمی‌شوند چیست؟

نظر امام صادق علیه السلام در مورد کثرت عمل

امام صادق علیه السلام می‌گوید: پدرم، حضرت باقر علیه السلام فرمود: بلند شو تا به مکه برویم. سفر اول من بود و جوان بودم. به مسجد الحرام که رسیدیم، پدر طواف واجبش را انجام داد و من هم طواف کردم و در مقام نماز طواف را خواندیم. من دوباره بلند شدم و وارد طواف شدم. یک دور طواف یعنی هفت دور به گرد کعبه چرخیدن؛ دوباره هفت تا یک دور دیگر و هفت تا یک دور دیگر... عرق از سر و صورتم می‌ریخت. پدرم به من اشاره کرد که قطعش کن و بیا. من طواف را قطع کردم. امام علیه السلام حرفش واجب است. شنیدنش واجب است.^۱

من - امام صادق علیه السلام - به مقام رفتم. امام باقر علیه السلام فرمودند: عزیزم! به نظرت آمده‌است که پروردگار عالم، کثرت عمل را قبول می‌کند که می‌خواهی ده دفعه، هر دفعه هفت دور، به دور این خانه بگردی؟ لازم نیست. عمل پاک و اندک مورد قبول پروردگار است؛ البته اندک بودن درست نیست، عمل پاک، عظیم است. یک دور طواف کن و بنشین. اما کارهای خیلی مهم‌تری در پیش است که از همه مهم‌تر همین فکر کردن در کار خداست؛ که حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «انما کثرت العبادت التفکر فی امر الله»

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَرَّ بِي أَبِي وَ أَنَا بِالطَّوْافِ وَ أَنَا حَدَّثْتُ وَ قَدْ اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ فَرَأَنِي وَ أَنَا أَتَّصَبُّ عَرَقًا فَقَالَ لِي يَا جَعْفَرُ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَذْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ.» الكافي، ج ۲، ص ۸۶.

روایت دیگر هم ظاهراً همین روایت است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ وَ أَنَا شَابٌّ فَقَالَ لِي أَبِي علیه السلام يَا بُنَيَّ دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ.» الكافي، ج ۲، ص ۸۷.



روایت امام زمان علیه السلام درباره خمس

پنجاه روایت از ائمه علیهم السلام داریم که حدود شش عددش متعلق به امام زمان علیه السلام است؛ در این مضمون که هر کس خمس مالش را ندهد، دشمن ما است و قیامت به عنوان حق الناس اهل بیتی علیهم السلام گریانش را می‌گیریم.^۱ چقدر این حرف شنیده شده‌است؟ قرآن مجید حجاب را واجب دانسته‌است.^۲ چه تعداد از مردم رعایت می‌کنند؟ عده‌ای در ظلمات ماندند و چرا بیرون نمی‌آیند؟ و هزاران چرای دیگر... .

این آیات ما را از عادی نگاه کردن، خارج می‌کند که این عادی نگاه کردن، نگاه بی‌ارزشی است و خیلی از بزرگان دین ما در احوالاتشان نوشته‌اند که شبانه روز، گاهی یک تا دو ساعت سر در حریم تفکر داشتند. این بسیار سفر زیبایی است.

عبرتی برای انسان در نگاه به برخی چهارپایان در قرآن

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لُسْقِيَهُمْ فِي بُطُونِهِمْ مِنْ بَيْنِ قَرْنَيْهِمْ وَأَنْعَامًا خَالِصًا تَأْكُلُ مِنْ عِلْقِ الشَّجَرِ مِنْ أَلْفِ مِيلٍ﴾^۳

یعنی برای همه مردم فعلی دنیا، در شتر، بز، گوسفند و گاو درس بسیاری است. توجه بفرمایید که خدا انسان‌ها را دعوت کرده‌است تا از این چهار نوع حیوان، یاد بگیریم. «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» در این چهار نوع حیوان برای شما آموزش مهمی است. عبرت به معنی پند تنها نیست؛ بلکه به معنی آموزش و درس نیز در لغت آمده‌است. چه درسی است؟ درس خدانشناسی و درس بیرون آمدن از این تاریکی‌ها است.

۱. وسائل، ج ۶، ص ۳۳۷، ح ۷.

۲. آیه حجاب: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْجِيَنَّهُنَّ الْفُرُجَاتِ وَالْبُرُوجَاتِ وَالرِّجَالِ وَمِمَّا كَانَتْ مِنْهُنَّ الْأَنْعَامَ خَالِصَاتٍ لَا يَكْفُرُ بِهِنَ الْمُنَافِقُونَ وَلَا الَّذِينَ عَدُوٌّ لِلَّهِ وَالنَّبِيِّ وَالْآيَاتِ لَا يَكْفُرُ بِهِنَ الْمُتَّقِينَ﴾

۳. ﴿قُلْ لِلَّهِ عِزٌّ مِمَّنْ يَتَّبِعُونَ الْهَوَىَّ وَالنَّهْوَىَّ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ﴾

۳. نحل: ۶۶.



«نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّارِبِينَ» شکمبه شتر، یعنی علف جویده شده هضم شده، "فرث"، که در قصاب خانه یا داخل خانه مان که گوسفند می کشند، آن را در می آورند و باز می کنند و خالیش می کنند؛ بچه ها می گویند که عجب بوی بدی! خود نیز از بوی شکمبه این چهارتا حیوان فراری هستیم. این ها همه سبزترین علف و گل های رنگی، یونجه و دیگر گیاهان را خوردند و جویدند؛ در داخل معده تبدیل به شکمبه زرد و بدبو شده است و از لابه لای این شکمبه و خون غلیظ قرمز این چهارتا حیوان، شیر سفید خالص خوش گوار؛ «لَبْنَا خَالِصًا صَاعِقًا لِّلشَّارِبِينَ» برای نوشیدن شما درمی آورم.

نعمت شیر

خدا من هستم و پول، خدای شما نیست؛ حتی شهوت معبود شما نیست. به طرف اینها رفتن نابودتان می کند. اگر در یک آزمایشگاهی، یک کیلو شکمبه و یک لیتر خون بدهید و بگویند کارخانه دقیق شیمیایی از لای این دوتا جنس بدبو، شیر خالص گوارا که یعنی هماهنگ است با طبع، عرضه کند. این آزمایشگاه شیمیایی در شکم این چهارتا حیوان، چگونه عمل کند که اشتباه نشود. اگر یک سیم قطع شود که نمی شود چه کسی باید وصل کند؟ نگاه می کنیم و می بینیم که شیشه شیر در مغازه لبنیات است. قرآن می گوید: فکر بکن، آن وقت شیر است.

عجبا که وجود مقدس او با این آب سفید رنگ خوش گوار چه کرده که مغز بشر را از قدیم ترین ایام، هدایت کرده است که از این شیر روان آبکی سفید رنگ، کره زرد، پنیر، کشک، سرشیر و بقیه مواد لبنی را دریافت کن. خدا این است. انسان دنبال چه کسی هست؟ چرا درون او تبدیل به بت خانه شده است؟ درحالی که استعداد جایگاهی برای توحید را دارا بود.

جنگ با خدا

این منبرها بسیار خوب است اما همه آنها همراه با غصه است و انسان را اذیت می کند؛ چون در کنار اینها، انسان هزار جور چرا دارد. چرا می خورند بعد بد مستی، زنا می کنند؟

و اینطور با خدا می‌جنگند؟ چرا از سفره خدا تولید اسلحه قدرت در بدنت می‌کنی و با خدا می‌جنگی؟

چقدر آیه نور دارد! ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّئَلَّا تُكْفِرُوا بِاللَّهِ إِنَّكُمْ لَعِندَهُ لَمَبْسُؤُونَ﴾ یعنی من به شما شیر می‌خورانم؛ کار فقط کار من است. این انعام، چهارتایشان پا و سم دارند. شتر با عظمت را رام کردم که بنشیند یک سطل شیرش را بدوشی. نه گاز می‌گیرد و نه لگد می‌زند و نه فرار می‌کند. بز راحت می‌ایستد و می‌گوید هر چه می‌خواهی بدوش. همچنین گوسفند و گاو. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: همه اینها را رام قرار دادم. اگر اینها وحشی بودند که یک قطره شیر هم نداشتید و در نتیجه پنیر و کره و ماست و دوغ و روغن و سرشیر و خامه هم نداشتید. چرا می‌خورید و با من می‌جنگید؟ گلوگیر آدم می‌شود....

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

پس بیامد شاه معشوق الست	بر سر نعل علی اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز	گفت که ای بالیده سرو سرفراز
ای نگارین آهوی مشکین من	با تو روشن چشم عالم بین من
ای درخشان اختر برج شرف	چون شدی سهم حوادث را هدف
ای بطرف دیده خالی جای تو	خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	ایمن از صیاد تیرانداز نیست
خیز بابا تا از این صحرا رویم	تک به سوی خیمه لیلا رویم
اینقدر بابا دلم را خون مکن	زاده لیلا مرا محزون مکن

بابا به دو علت نمی‌توانم بدنت را از وسط میدان کنار ببرم؛ یک علتش این است که اینقدر بدنت را قطعه قطعه کردند که نمی‌شود حرکت بدهم، یک علتش هم این است بابا دیگر در

۱ ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفَلَاحِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ * لِيَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ تَدْكُرُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِمْ وَتُلُّوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ زخرف: ۱۳-۱۲.



جلسه چهارم / ارزش عقل

من طاقت و قدرت برداشتن جنازه تو نیست. روی دوتا سر زانویش بلند شد و رو کرد به خیمه‌ها: «یا فتیان بنی هاشم احملاوا اخاهم الی الفسطاط» جوانان من! جوانان اهل بیتم! بیایید بدن عزیز من را از اینجا بردارید.

«اللهم احینا حیات محمد و ال محمد و امتنا ممات محمد و ال محمد و لا تفرق بیننا و بین محمد و ال محمد واجعلنا من انصار محمد و ال محمد واجعلنا من شیعة محمد و ال محمد به رحمتک یا ارحم الراحمین»

جلسه پنجم

ارزش معرفت

در جلسات قبل گفته شد که وجود مبارک امام هشتم علیه السلام فراوان روزه گرفتن و نماز خواندن را عبادت نمی‌دانند: «لیس العبادت کثرت السیام و الصلاة انما العبادت کثرت التفکر فی امر الله»^۱ عبادت این است که عقل و اندیشه‌ات را در کار خدا هزینه کنی. برای اینکه وجود مقدس او را در حد ظرفیت و گنجایش بشناسی.

مقایسه تفکر و عبادت در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله

از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «تفکر الساعة خیر من عبادت سنة»^۲ اندیشه کردن در یک ساعت، حداقل از عبادت یک سال بهتر است. چگونه اندیشه کنیم؟

جان عبادت، معرفت است

قرآن مجید سه کتاب به ما معرفی می‌کند که با مطالعه این کتاب‌ها، چرخ اندیشه به حرکت درمی‌آید و نتیجه اندیشه را معرفت خدا می‌داند. من انسان وقتی خدا را خوب بشناسم، تمام عباداتم نسبت به او با کیفیت می‌شود؛ یعنی جان عبادت، معرفت است. تمام خدماتم هم به مردم با کیفیت می‌شود. کیفیت در این مورد یعنی ارزشش بسیار بالا می‌رود. اگر من یک

۱. تحف العقول، ص ۴۴۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۷.

«یاالله» با معرفت بگویم، از همه پرده‌های ملکوت رد می‌شود و به جواب خدا می‌خورد: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾^۱ چهار یا پنج آیه است که این «فاستجاب لهم ربهم» این لهم، که جوابشان داده‌شد، این‌ها چه کسانی هستند؟ یکی از ویژگی‌های مهمی که در آن چهار یا پنج آیه بیان شده‌است، اندیشه همواره آنهاست؛ بدون هیچ قیدی برای اندیشه زمان گذاشتند که آیات این سه کتاب را بخوانند و فکر کنند و خدا را می‌یابند؛ در نتیجه دل از ظلمت بیرون می‌آید.

کتاب آفاق

یک کتاب، بنا به نام گذاری خود پروردگار، کتاب آفاق است؛ یعنی مجموعه خلقت. در حدی که در دیدگاهم قرار می‌گیرد، باید این مجموعه خلقت را بینم و فکر کنم؛ پرده‌ها کنار می‌رود و در نتیجه به معرفت حق می‌رسم. وقتی به معرفت حق رسیدم، اثرش این است که به همه چیز من سر و سامان می‌دهد؛ زیرا وقتی به معرفت او رسیدم، به طور خودکار، تمام بت‌های درون و برون نابود می‌شود و در زندگی من، فقط او می‌ماند.

عشق، محصول معرفت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: محصول این معرفت عشق است.^۲ عاشق فقط متمرکز می‌شود که رضایت معشوق را جلب کند. کمترین حد این نوع عشق را در عشق‌های مجازی، یا از دیگران دیدیم، یا خودمان گاهی گرفتارش شدیم، الان که خیلی‌هایمان دیگر حال آن عشق‌ها را نداریم. اما در نظر بگیری کسی را که دچار عشق مجازی است و مصلحتش هم نیست که به آن معشوق برسد؛ پدر، مادر، برادر، خواهر، عمه، خاله و عقل می‌گوید که مصلحت نیست؛ اما عاشق می‌گوید: اگر این شد شد؛ نشد، هیچ چیز دیگر را در این دنیا نمی‌خواهم و اگر نگذارید من به معشوقم برسم خودکشی می‌کنم. این طبع عشق است. عشق مجازی به حقیقت، قوی است و کوشش عاشق کشش معنوی است.

۱. آل عمران: ۱۹۵.

۲. مشابه این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله یافت شد: «المُحِبُّ اسَاسُ المَعْرِفَةِ».



گفت به مجنون صنی در دمشق کای شده مستغرق دریای عشق
عشق چه و مرتبه عشق چیست عاشق و معشوق در این پرده کیست
عاشق یکرنگ حقیقت شناس گفت که ای محو امید و هراس!
نیست در این پرده به جز عشق کس اول و آخر همه عشق است و بس

جایگاه تجلی کامل عشق الهی

تجلی کامل این عشق فقط در وجود مبارک رسول خدا ﷺ، امیرالمومنین علیؑ، ائمه طاهرين ﷺ و در صف بعد در انبیاء الهی قابل رویت است. عشق با اینها چه کرده است که در تمام احوالات، زبان، گوش، فکر، عبادت و خدمتشان الهی بود. کارشان کیفی بود و ارزشش را او می داند.

نتیجه خلوص و معرفت در اعمال

این مطلب را دقت بفرمایید: یک دستی با اسلحه هزار و پانصد سال پیش که شمشیر است یک هیكلی را روی زمین می اندازد؛ این حرکت چقدر طول می کشد؟ در جنگ که دیگر آدم با حوصله کار نمی کند و از دشمن اجازه نمی گیرد. جنگ حمله برق آسا است؛ یعنی گاهی بالا رفتن دست و پایین آمدنش، یک چشم بهم زدن است. آن هم در سن بیست و سه سالگی؛ از زمان شروع جنگ حق با باطل که من تاریخش را نمی دانم که زمان کدام پیغمبر جنگ شروع شده و مایه اش را هم دشمن ریخته است، تا الان اینقدر شمشیر به دست مردم مومن بالا رفته و پایین آمده، ماشه چپانده، تفنگ را روشن کرده، توپ انداخته است.

حدیث پیغمبر ﷺ در مورد امیرالمومنین علیؑ

ولی این بالا رفتن و پایین آمدن یک دست، وزنش این شد که هم سنی ها و هم شیعیان نوشته اند: پیغمبر ﷺ فرمود: در بیست و سه سالگیش «ضربة علیؑ يوم الخندق افضل من عبادت الثقلین»^۱ این بالا و پایین آمدن را در یک کفه بگذارید، عبادت کل جن و انس را نیز

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۵۷۹.

معرفت به خدا؛ راهها و آثار

در کفه مقابل بگذارید؛ کفه علی علیه السلام سنگین تر می شود. این برای چیست؟ بخاطر دست است یا برای آن شمشیر یا برای کیفیت خلوصش است؟

اگر میلیون ها نفر را به جنگ عمر بن عبدود^۱ می فرستادند، اولین نیت شان این بود که با کشتنش در دنیا مشهور شوم. اگر ده میلیون نفر نیز می فرستادند همینطور بود؛ اما وقتی امیرالمومنین علیه السلام را رفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برز الایمان»^۲ نه دست و بدن و نه حرکت و شجاعت؛ بلکه کسی که در حال رفتن به میدان برای جنگ با عمر بن عبدود است، خود ایمان است. البته بنده واقعیت حرف پیغمبر صلی الله علیه و آله را متوجه نمی شوم و مزاح هم نمی کنم. هیچ نمی فهمم.

معرفت در همه اعمال

یک رفیقی در تهران داشتم که هر وقت می خواست حرف بزند، می گفت: فلانی! هنوز شروع به گفتن نکردم، اما هر چه می خواهم بگویم، می دانم و درک می کنم که فرشته مسئول زبانم در حال نوشتن اعمالم است. قرآن را یقین داشت ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۳

برز الایمان

من روی منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله می گویم این «برز الایمان» را نمی فهمم. او نمی گوید که علی علیه السلام، یک جوان بیست و سه ساله، شوهر زهرا علیها السلام و داماد که انسان شجاعی است دارد می رود؛ می گوید "برز الایمان" بلکه خود ایمان به میدان می رود. این نتیجه معرفت است.

۱. عمرو بن عبدود یا عمرو بن عبدود (کشته شده در سال ۵ق) از برترین جنگجویان قریش که در جنگ خندق به دست امام علی علیه السلام کشته شد. بنابر برخی روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله ضربه علی بن ابی طالب علیه السلام بر عمرو بن عبدود را در این جنگ، برتر از عبادت همه جنیان و انسان ها دانسته است.
۲. «برز الاسلام کله الی الکفر کله». شیخ صدوق، الخصال، ص ۵۷۹.
۳. ق: ۱۸.



بعثت انبیاء برای علاج جهل

تمام انبیاء الهی در مرحله اول، برای علاج جهل آمدند. هیچ پیغمبری در هنگام مبعوث شدن به رسالت، مردم را به نماز، روزه یا زکات دعوت نکرد. تمام انبیاء در ابتدا برای باز کردن این بافته‌های غلط تنیده شده در فکر مردم، آمدند. اول با معرفت دادن به مردم درون را از بت‌ها خالی کنند و سپس بیرون را نیز از بت‌ها پاکسازی کنند تا بتوان خدا را با چشم دل دید. به خودش قسم از پشت بت‌ها نمی‌توان او را دید. بت‌ها که شیشه‌ای نازک نیستند که مثلاً انسان پشت بت پول بنشیند و بگوید: خدا را می‌بینم و یا از طریق این زن یا این مرد، خدا را می‌بینم. تا زمانی که پاکسازی نشود، خدا دیده نمی‌شود. این کار اول انبیاء بود.

نیاز به معرفت

امیرالمومنین علیه السلام سخنی دارند که بسیار زیباست: «یا کمیل! ما من حرکت الا و انت فیها محتاج الی المعرفة»^۱ هیچ قدمی بر نمی‌داری مگر اینکه در آن قدم نیازمند به معرفت هستی. یعنی درک کنی. بفهمی چه می‌گویی، می‌بینی، می‌خوری؟ یا دستت در دست چه کسی است، روزی‌ات چگونه است و چگونه خرج می‌کنی؟ بفهمی با شهوت چه می‌کنی و با قیافه زیبا چه کار داری؟ بفهمی تمام این فهم‌ها زیر مجموعه این است که خدا را بفهمی؛ وقتی خدا را بفهمی، و در ظاهر و باطن، تخلیه از بت‌ها شوی.

وقتی خدا را درک کردم، می‌گویم محبوب من! کلیددار هستی، تویی و این قیافه زیبایی که به من دادی را خرج خودت می‌کنم. بنابراین ارتباط نامشروع، زنا و روابط غلط تعطیل می‌شود.

محبوب من! این عمری که به من دادی را هزینه خودت می‌کنم در دو کار: عبادت الله و خدمت به خلق الله.

۱. تحف العقول، ص ۱۷۱.



محبوب من! این پولی که به من دادی من عملۀ تو هستم و مالک نیستم ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ کجا باید خرج کنم؟ چنان آزادی به انسان دست می‌دهد که حیران
می‌ماند. در آن زمان، آن چیزی که حافظ می‌گوید می‌شود:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

انسان متعلق به خدا می‌شود، تخلق به اخلاق او و تدین به دین او پیدا می‌کند.

معرفت، کلید رهایی از بدی‌ها

وقتی در آیات قرآن دقت می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که دست و پای جان ما، پر از غل
و طناب و زنجیر است؛ ولی وقتی معرفت پیدا می‌کنیم، زنجیرها، غل‌ها و طناب‌ها باز
می‌شود؛ در آن زمان به جای موسی علیه السلام، فرعون را انتخاب نخواهم کرد. اگر در ملت مصر،
معرفت وجود داشت، فرعون به وجود نمی‌آمد. به وجود آمدن فرعون در صحنۀ زندگی
مردم، نتیجهٔ جهل مردم بود. دلیل جنگ فرعون با موسی علیه السلام نیز معالجه کردن جهل توسط
موسی علیه السلام بود که نتیجه‌اش نابود شدن مقام ربوبیت فرعون در چشم مردم بود.

اگر انسان معرفت داشته باشد، به جای ابراهیم علیه السلام، به نمرود اقتدا نمی‌کند، به جای پیغمبر
اکرم صلی الله علیه و آله در آغوش ابولهب نمی‌رود. به جای امیرالمومنین علیه السلام به سمت معاویه نمی‌رود.
به جای ابی عبدالله علیه السلام، دست به دست یزید نمی‌دهد و به جای خدا، به خرما گره
نمی‌خورم. تمام فسادهای تاریخ بشر، نتیجهٔ جهل انسان به خدا بوده است.

کتاب انفس

کتاب دوم: الله اکبر از این کتاب! بنده آیه‌هایی از این کتاب را اگر زنده بمانم و خدا لطف کند
در جلسات بعد برایتان می‌خوانم. کتاب انفس است؛ یعنی کتاب وجود خودمان، که چه
کرده است؛ نطفه‌ای که بیرون از صلب و رحم، از بویش انسان به رنجش می‌افتد و نطفه‌ای که
وقتی از بدن خارج می‌شود، باید کل بدن را به عنوان غسل شست، نطفه‌ای که به ما گفتند
جزو نجاسات است، چه کرده که این نطفه تبدیل به جنین شده و جنین به دنیا آمده تبدیل به



﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۱ شده است. سپس به این نطفه در رحم مادر، چه شعوری دادند که کدام اجزاء، تبدیل به استخوان شود و کدام اجزاء تبدیل به ناخن، مو، گوش و... شود؟ این‌ها در آن تاریکی رحم چطور اشتباه نمی‌کنند؟ این اجزاء میکروسکوپی که با چشم دیده نمی‌شوند، چطور اشتباه نمی‌کنند؟

خداوند اصرار دارد مطالعه کنید که از این غفلت، جهل و فراموشی دربیایید: ﴿وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۲ تمام نشانه‌های قدرت، ربوبیت، حکمت و رحمت خدا در انسان است. افلا تبصرون؟ یعنی خودت را هم نمی‌بینی و اینقدر غافل؟

کتاب قرآن

کتاب سوم هم قرآن مجید است. حدود هفتصد آیه در قرآن، راجع به طبیعت و خلقت است. حیوانات، جمادات، گیاهان، کرات، زمین، بهار، آب‌ها، بادهای ابرها، باران‌ها، برف‌ها و تمام اجزاء خلقت در هفتصد آیه آمده است. به شما یقین می‌دهم که هنوز علم، در آنچه قرآن راجع به خلقت گفته، با این طول و عرض دانشگاه‌ها و کتابخانه‌هایش، از آیات قرآن عقب است و تا آمدن امام عصر^{علیه السلام} نیز عقب خواهد ماند.

اسراری در این کتاب است و ما قرآن را مطالعه می‌کنیم و می‌شنویم. واقعا از قرآن چقدر اطلاع داریم؟ با این همه ترجمه‌ها و تفسیرهای خوب چرا مردم اهل مطالعه نیستند؟

تفسیر آیه ابتدایی سوره حمد از زبان اهل تسنن

چقدر متأسفم که از قول یک سنی می‌گوییم: فخر رازی^۳ در قرن هفتم، در جلد اول تفسیرش می‌گوید: «الحمد لله رب العالمین» در ابتدای سوره حمد، چون رب به عالمین اضافه شده است، سه کلمه می‌شود که با یک میلیون معنا در ارتباط است.

۱. تین: ۴.

۲. ذاریات: ۲۱.

۳. ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی طبرستانی رازی، فقیه، شافعی، فیلسوف، پزشک، ریاضیدان و منجم، دانشمند علوم معقول و منقول، معروف به امام فخر، ابن الخطیب و فخر رازی، می‌باشد. شهرت بیشترش بواسطه تفسیر مفاتیح الغیب در ۱۲ جلد است بر قرآن مجید است.

مجالس روضه: مجالس علم و معرفت

من شیعه اهل بیت علیهم‌السلام هستیم؛ چرا عالم و با معرفت نیستیم؟ چرا از قرآن سر در نمی‌آورم؟ چرا در مجالسی که مسائل قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام گفته می‌شود، شرکت نمی‌کنم؟ و شما کارگردانان مجالس محرم و صفر، چرا مجالس را محدود به سینه زنی و زنجیرزنی و مداحی کردید که البته سر جای خودش امروز به نظر بنده واجب است باشد؛ یعنی سینه برای ابی عبدالله علیه‌السلام دیگر مستحب نیست و بیرون ریختن مستحب نیست، بلکه واجب است؛ اما این مجالس را اول تبدیل به مجالس علم و معرفت کنید.

داستانی در مورد آخوند خراسانی

علمای بزرگواری که در مجلس هستند، می‌دانند که در این صد و پنجاه ساله اخیر، مدرس، دقیق‌تر و محقق‌تر از آخوند خراسانی نیامده‌است. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی^۱ که از پای درسش، چه مراجعی بیرون آمده‌است. تعدادی را اسم ببرم: طلبه آخوند خراسانی، شده آیت‌الله‌العظمی بروجردی، آیت‌الله‌العظمی آقا سید جمال الدین گلپایگانی، آیت‌الله‌العظمی حکیم، آیت‌الله‌العظمی آقا سید محمود شاهرودی و آیت‌الله‌العظمی آقا سید احمد خوانساری. البته همه در خاطر من نیست.

ایشان هر وقت روی منبر می‌نشست، کنار حرم امیرالمومنین علیه‌السلام هفتصد مجتهد، و نه طلبه، پای درسش بودند. یکی از بزرگ‌ترین مراجع امروز، برای بنده نقل کرد و می‌دانست آخوند را می‌شناسم؛ می‌دانست دو سال در حوزه، کفایه آخوند را خواندم. به من گفت: شبی که آخوند از دنیا رفت، او را نزدیک قبر امیرالمومنین علیه‌السلام دفن کردند. ده قدم با قبر حضرت علیه‌السلام فاصله داشت. یکی از علمای بزرگ زمان خود آخوند، عجیب علاقه داشت آخوند را طوری ببیند، در روحش متمرکز شده بود و این تمرکز باعث شد که در عالم رویا، آخوند را ببیند. گفتم: آخوند

۱. محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۳۹ق) معروف به آخوند خراسانی از مراجع تقلید و عالمان اصول فقه در قرن چهاردهم قمری. وی، مؤلف کتاب کفایه الاصول و از حامیان اصلی نهضت مشروطه ایران بود.

می‌دانم که از دنیا رفتی. توجه کنید که قلب صاف و نورانی در خواب نیز مثل بیداری کار می‌کند. گفت می‌دانم از دنیا رفتی. گفت: بله از دنیا رفتم. گفتم: وقتی وارد برزخ شدی، (برزخ به معنای قبر نیست. قبر که برای بدن است.) چه گذشت؟ گفت: از برزخ من نمی‌خواهد چیزی بپرسی. من هم به گوش نیستم. اما یک چیزی که بعد از مردنم به من رسید، این بود که بعد از هشتاد سال زندگی و غلتیدن در علم و هزار مجتهد و مرجع تقلید ساختن، اینجا که آدم تازه ابی عبدالله الحسین علیه السلام را شناختم. این هشتاد سال در دنیا نفهمیدم چه کسی است. غصه می‌خورم. او غصه می‌خورد که ابی عبدالله علیه السلام را شناخته است. اگر من خدا را شناسم به چه غصه‌ای دچار می‌شوم؟ سه کتاب هم برای شناخت در مقابلم است: آفاق، انفس، قرآن.

درک خداوند به وسیله تفکر

چند مورد مثال میزنم که از طریق اندیشه چگونه انسان خدا را پیدا می‌کند؟! نمی‌گویم نماز شب بخوانید؛ خودم نیز اهل مستحبات نیستم و توفیقش را هم ندارم. اما گاهی ده دقیقه به اذان، بیرون بیایید؛ قرآن می‌گوید: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ نگاهی به عالم بالا کنید، نگاه به این ستارگان کنید، فکر کنید این فضا، این میلیاردها ستاره، این چراغ‌های چشمک زن خدا، که بعضی از آنها صد میلیون برابر کره زمین هستند، چه کسی اینها را ساخته است؟ چه کسی میلیاردها سال است آنها را ثابت نگه داشته است؟ فقط ده دقیقه بروید تا پرده از چشم‌تان کنار برود و با دیده دل او را ببینید.

استثنا در آب

توجه کنید در مطالعه کتاب‌هایی که راجع به عالم و مسائل استثنایی آن است؛ که در قرآن هم ذکر شده است. انسان حیران می‌شود. برای مثال همه دانشمندان می‌گویند هر ماده سیال و روان، وقتی منجمد می‌شود، سنگین‌تر از اصل ماده می‌شود و این یک قانون کلی است،

۱. آل عمران: ۱۹۱.



ولی خداوند از این قانون کلی، آب را استثناء کرده است و آب وقتی یخ می‌زند، سبک‌تر از خود آب می‌شود؛ حالا اگر آب یخ می‌زد و سنگین‌تر می‌شد، یخ، در روی آن قرار نمی‌گرفت و در دریاها و دریاچه‌ها یخ سنگین، پایین می‌رفت و هر چه ماهی بود از بین می‌برد تا برسد به منطقه‌ای که آفتاب رد نمی‌شود. آنجا هم با آب‌های دیگر یخ می‌زد و کل جهان، تمام دریاها یخ می‌زد و دیگر موجود زنده‌ای در عالم نبود. چه کسی در پشت پرده است که قانون را استثناء کرده است؟

برنامه اول خدا

با توجه به کلام حضرت رضا علیه السلام، انسان، کار خدا را می‌بیند و می‌فهمد که تنها کلیددار، اوست. به او روی می‌آورد. و دیگر برای قانع کردن خودش به ربا، زنا، ظلم، آدم خوری، آدم کشی، دزدی، غیبت و تهمت و... روی نمی‌آورد. انسان چنین زیبا می‌تواند با خدا زندگی کند؛ این یک برنامه خداست: «فی امر الله».

برنامه دوم خدا

یک برنامه دیگر خدا: کلمه محرق عربی است. محرق چیست؟ یعنی سوزاننده؛ کبریت، بنزین، آتش و... محرق است، یعنی می‌سوزاند. محترق چیست؟ یعنی ماده‌ای که می‌سوزاند؛ بین محرق و محترق تفاوت وجود دارد. اکسیژن محرق است، یعنی می‌سوزاند اما هیدروژن محترق است، یعنی می‌سوزد. خدا آب، این ماده خنک گوارا را، از این دو آتش سوزنده قابل سوختن، ساخته است. یعنی دو آتش پر قدرت را با چه حسابگری آمیخته و تبدیل به آب شده است. آب ترکیبی از محرق و محترق است. در یک لیوان آب هم خدا را می‌توانیم ببینیم؛ یعنی: همه جا عکس رخ یار توان دید.

معه انسان، آزمایشگاهی بزرگ

در مورد انسان، کتابی را می‌خوانم راجع به معده که در پاریس نوشته شده بود؛ کتاب قدیمی هم نیست و معده را بررسی کرده و نوشته است معده هر انسانی، مانند آزمایشگاهی شیمیایی



است که می‌تواند یک میلیون کار انجام بدهد. معده‌ای که هشتاد سال است پر از اسید است و مثل پرده‌ای نازک است. این اسید که داخل معده است، گردو می‌خوریم، رقیقش می‌کند این اسید، بادام، چلوکباب و همه مواد غذایی را نود سال است رقیق می‌کند، اما خودش را سوراخ نمی‌کند.

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَقْسَمُ صَادِقًا لِّئِن تَرَكْتَنِي نَاطِقًا لِأَضِحَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الْأَمْلِينَ وَ لِأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمَسْتَصْرِخِينَ وَ لِأَنْكِبَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَ لِأَنَادِيَنَّكَ أَيَّن كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ أَمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.»^۱

روضه شام عاشورا

با چشم دل به هزار و پانصد سال پیش برگردید. با یک دنیا ادب کنار گودال بیابید. نگاه کنید خواهر علیها السلام می‌آید، وارد گودال شد، با یک دنیا ادب نشست، شمشیر شکسته‌ها را کنار زد، نیزه شکسته‌ها را کنار زد، ببینید دارد دست می‌برد زیر بغل، یک بدن قطعه قطعه، بدن را بیرون آورد و خم شد لب‌هایش را روی گلوی بریده گذاشت.

کسی گل را ز من بهتر نبوسید	کسی چون من گل پر پر نبوسید
کسی گل را به چشم تر نبوسید	کسی چون من گلش نشکفت در خون
به تنهایی تن بی سر نبوسید	کسی غیر از من و دل اندر این دشت
به آنجایی که پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> نبوسید ^۲	به عزم بوسه لعل لب نهادم

۱. فرازی از دعای کمیل.

۲. اصل شعر:

کسی گل را ز من بهتر نبوسید	کسی گل را به چشم تر نبوسید
کسی چون من گل پر پر نبوسید	کسی چون من گلش نشکفت در خون
به تنهایی تن بی سر نبوسید	کسی غیر از من و زینب در آن دشت
به آنجایی که پیغمبر نبوسید	به عزم بوسه لعل لب نهادیم

معرفت به خدا؛ راهها و آثار

«صَلَّى عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَلِكَ السَّمَاوَاتِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدَّمَاءِ مُنْقَطَعُ الْأَعْضَاءِ
مَصْلُوبُ الْأَمَامَةِ وَالرِّدَاءِ.»

«اللهم احينا حيات محمد و ال محمد و امتنا ممات محمد و ال محمد على تفرق بيننا و
بين محمد و ال محمد اهلك اعداء محمد و ال محمد و ارزقنا في الدنيا زيارت محمد و
ال محمد واجعلنا من شيعة محمد و ال محمد واجل في فرجه محمد و ال محمد.»



جلسہ ششم

ویژگی اہل خرد و اندیشہ

(سبک بالان)

نگاهی که خداوند مهربان به اهل خرد و اندیشه دارد، به دیگر انسان‌ها ندارد. آیاتی در رابطه با نگاه حضرت حق ذکر شده است که پروردگار عالم چه خبرهای با ارزشی را از وضع اهل فکر و اندیشه می‌دهد. در مقدمه بیان وضع آنها، می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱ اولی الالباب را اهل تحقیق اینطور معنا کردند: آنهایی که فکر خالص و مغز نابی دارند که روشنایی و نورانیت مغزشان با همه فرق می‌کند؛ علت تفاوتش هم این است که با اینکه در دنیا زندگی می‌کنند و عادی نیز زندگی می‌کنند، با نعمت‌ها سر و کار دارند و در جامعه هستند، اما دائم سفر فکری دارند و برای اینکه خود را از طریق دل به لقاء حضرت حق در همین دنیا برسانند، بسیار سبک بال هستند، با اینکه مثل همه مردم خانه، زن، بچه و کاسبی دارند.

جلب رضایت محبوب، هدف سبک بالان

بنده اینگونه سبک بالان را در دوره طلبگی که با مردم سر و کار داشتم دیدم، همیشه یک حالت خوشی داشتند که انگار خداوند متعال اینها را شاد و خندان آفریده و غمی ندارند. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: یک دانه دغدغه بیشتر در وجود این‌ها نیست و آن هم فقط درباره پروردگار است؛ می‌کوشند و می‌دوند و زحمت می‌کشند، فقط برای اینکه رضایت محبوب را

۱. آل عمران: ۱۹۰.

۲. نزدیک‌ترین مضمون به این حدیث از امیرالمومنین علیه السلام: «عَلَامَةُ رِضَا اللَّهِ رِضَا سُبْحَانَهُ عَنِ الْعَبْدِ رِضَاهُ بِمَا قَضَى بِهِ سُبْحَانَهُ لَهُ وَعَلَيْهِ.» «نشانه رضایت خدای سبحان از بنده، رضایت بنده از آن چیزی است که

جلب کنند. دلشان یک جفت بال دارد و پیوسته در پرواز به سوی او هستند تا رضایت او را جلب کنند.

نفس مطمئنه

لذا در وقت مرگ به آنها می‌گویند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۱ بسیار حرف ناگفته در این است که به طرف پروردگارت برگردی، تویی که هیچ دغدغه‌ای جز خدا نداشتی! خیلی جالب است که اینها با یک چنین دلی، حتی کم محلی به زن و بچه نیز نداشتند و تمام وجودشان برای زن و بچه، برای پدر و مادر، برای اقوام و برای مردم، محبت هزینه می‌کرد. این اولی‌الالباب است. این سبک‌بالی‌شان هم برای این بود که هیچ حق مالی و حقوقی به کسی بدهکار نبودند.

عرض کردم که من این‌ها را دیده بودم که چه کسانی بودند. این‌ها وقتی که آخرین نفرشان مرد، دیگر نمونه‌شان را پیدا نکردم، نشستم در فراق آن‌ها، بیست و پنج خط شعر سرودم. دیوان بنده هزار و چهل صفحه است؛ ولی این شعری که در فراق این‌ها سرودم اگر کسی نداند چیست، فکر می‌کند که غمناک‌ترین شعر مصیبتی را سرودم.

سبک‌بالان، همیشه راضی

نسبت به مردم هیچ بدهی مالی و حقوقی نداشتند و این حرف، معنی‌اش این است که در آشنایان و در مردم یک دل ناراضی از خودشان نداشتند؛ نه اینکه اذیت نمی‌شدند. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: مومن تا زنده است مورد حسد و آزار مردم و اقوامش هست^۲، اما اگر دل

→

خداوند برای او مقدر کرده است، چه خوشایند او و چه ناخوشایند او باشد». غررالْحکْم و دررالکَلْم، ص ۴۶۷.

۱. فجر: ۲۷ و ۲۸.

۲. «... فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ...» میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۰۵.

به این آیه نیز اشاره دارد: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَمَا رَآكُمْ كُفْرًا أَحْسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾؛ «بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد [که در وجود آنها ریشه دوانده] آرزو می‌کردند که شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است.» بقره: ۱۰۹.



همان آزار کنندگان را می‌شکافتی، می‌دیدى که از این سبک بال‌ها اصلاً نارضايتى ندارند، چون بعد از مدتی می‌گفتند: ما مقصریم و ما بد کردیم. این سبک بالان نیز می‌گفتند: ما بدى از شما ندیدیم و چون قلباً دلشان با آن نمازهایی که می‌خواندند در ارتباط بود، یک دل بسیار رحیمی داشتند و در حد خودشان، خود را در عبادت پروردگار، اهل کوتاهی حساب می‌کردند؛ اما بدهکار به خدا نبودند. بنده از تنگی قافیه اینگونه حرف می‌زنم و گرنه حرف، یک حرف دیگر است.

آزادی از مال دنیا

انسانی که احساس سبکی می‌کند، غم چه چیزی را بخورد؟ به دلیل این که نسبت به مال دنیا هم آدم‌های آزادی بودند و هیچ غمی نداشتند. یک نفر از آن‌ها را مثال می‌زنم: عطاری داشت و معمولاً عطارها حدود چهارصد قلم جنس دارند. سه روز مانده به اول فروردین، دیگر با احدی معامله نمی‌کرد؛ اما در مغازه باز بود.

بنده عاشق این‌ها بودم، گاهی بعضی از آن‌ها پنجاه سال، از من بزرگ‌تر بودند. بدون شک در وجود ما نیز یک رگ جنون بود که عاشق دختر و پسر جوان زیبایی نمی‌شدیم و به دنبال عشق نود ساله می‌رفتیم و گفت چه شده است؟ گفت: رگی از جنون در من هست و هیچ چیز دیگر نیست.

بیماری پول

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: وقتی افراد نادان جامعه، به این‌ها نگاه می‌کنند، «فِيحَسِبُهُمْ مَرَضَى...»^۱ می‌گویند بیچاره‌ها بیمارند. جاذبه پول برای جامعه جهانی از جاذبه بهشت و خدا خیلی بیشتر است. بخشی از گناهان در ایران بخاطر پول انجام می‌گیرد، گناهان خیلی عظیم؛

۱. «أَمَّا النَّهَارُ فَخَلَمَاءُ عُلَمَاءَ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءَ. قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ

مَرَضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا!

وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْتَرُونَ الْكَثِيرَ...»

نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

مانند رشوه، دزدی، اختلاس، تقلب، حق بردن، ظلم به ارث برادر و خواهر، بخل و... . وقتی پول نباشد، به چه بخل ورزم؟ اگر پول نباشد، بسیاری از این قبیل گناهان، انجام نمی‌گیرد. ولی این سبک‌بالان از پول آزاد بودند. به پول به چشم یک نعمت نگاه می‌کردند. در سوره حدید آمده‌است که خودشان را وکیل خدا در پول می‌دانستند. هر وقت احکام مالی الهی سراغشان می‌آمد، مثل چشمه، پول از دستشان روان می‌شد.

نمونه‌ای از افراد سبک‌بال

خمس

سه شب مانده به عید مشتری می‌آید و می‌گوید: دو میلیون جنس می‌خواهم. می‌گوید: نمی‌فروشم. دیگری می‌آید می‌گوید: عمده می‌خواهم برای فلان جا؛ (چون شهرهای اطراف بسیار از او خرید می‌کردند) ده میلیون جنس عمده می‌خواهم. می‌گفت: یک قران هم نمی‌فروشم. بعد از روز سوم عید بیا الان نه.

این چهارصد یا پانصد قلم جنس را در سه شبانه روز، این پیرمرد هشتاد ساله، خود می‌شمرد و می‌نوشت. مثلاً داخل مغازه دو هزارتا صابون دارند و ... اجناس عددی که تمام می‌شد، اجناس کیلویی را وزن می‌کرد و سعی می‌کرد به نفع آن کسی که می‌خرد، اضافه وزن کند. پول همه‌اش را حساب می‌کرد؛ سپس دفتر بیست و هفتم اسفندماه سال قبل را نگاه می‌کرد و می‌دید پانزده میلیون تومان باید خمس بدهد. کیسه متقالی داشت و اسکناس آماده کرده بود و پانزده میلیون داخل آن کیسه می‌ریخت. نزدیک صد سالش بود که مرد.

مراجع آن زمان نجف و قم به این عالم به طور فوق‌العاده‌ای اطمینان داشتند. زیرا اولاً زاهدانه زندگی می‌کرد؛ ثانیاً آن زمان که ده یا دوازده سال قبل بود، هر سال صد تا دویست میلیون پول برایش می‌آمد. مراجع هر چه می‌گفتند: یک تومانش را برای خودت بردار، می‌گفت: من دل و جرأت جواب دادن به خدا ندارم، زیرا من نان بخور و نمیری دارم، پول به چه کار من می‌آید؟ آزاد بودند یا پول را مثل بعضی از علمای بزرگ شیعه، خرج مردم یتیم، درمانگاه، بیمارستان، کتاب و طلبه می‌کردند و خودشان معمولی زندگی می‌کردند.



با کیسه متقالی پیش آن عالم می‌رفت و می‌گفت: آقا! این خمس مال من است. به من اجازه فروش جنس می‌دهی؟ روز دوم می‌خواهم مغازه‌ام را باز کنم، امام زمان علیه السلام به من اجازه می‌دهد؟ چشمش هم پر از اشک می‌شد؛ پانزده میلیون داده بود و اجازه هم می‌خواست. این اندیشه است. فکر مستقیمی دارد که چگونه زندگی کند. این سخنان خدا در قرآن است.

دیدار با خدا

بنده به ملاقات شخصی از آن‌ها رفتم و از گفتن نیز پشیمان شدم؛ سه سال بود که بدنش به صورت جمع شدن، خشک شده بود. نمی‌توانست دراز بکشد و شب‌ها دو یا سه بالش پشت سرش می‌گذاشتند تا بتواند تکیه دهد و بخوابد. الله اکبر از فکر اینها...!

به او گفتم: حاج محمد حسن! حالت چطور است؟ گفت: عالی است. گفتم: چیزی هم دلت می‌خواهد؟ گفت: بله! گفتم: چه؟ گفت: این در اتاق را می‌بینی؟ من گفتم رختخوابم را روبه‌روی در بیاندازند؛ سه سال است نشسته در این رختخواب، چشمم به در است تا آن رفیق شفیقم از در بیاید داخل و یک سلام و علیک و برویم... . گفتم: رفیق کیست؟ گفت: ملک الموت که از اسمش لذت می‌برم! این سبک بالی است.

امام حسین علیه السلام و سبک بالی

بهتر است در مورد وجود مبارک ابی عبدالله الحسین علیه السلام سخن بگوییم، که وقتی از مکه می‌خواست بیاید به طرف کوفه، قوم و خویش‌های خودش دور اسب را گرفتند و گفتند: عراق بوی خون و شمشیر می‌دهد. اینها به پدر و برادرت وفا نکردند و تو را می‌کشند. امام حسین علیه السلام آرام فرمود: «و الله اشتیاقم به در آغوش گرفتن مرگ از اشتیاق یعقوب سی سال فراق کشیده، به دیدن یوسف بیشتر است.»^۱ من ندیدم ابی عبدالله علیه السلام قسم بخورد و در

۱. «الإمام الحسین علیه السلام . من خُطِبَتْ لِمَا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ . . . الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفِتَاةِ، وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ، وَخَيْرَ لِي مَصْرَعًا أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالٍ يَنْقَطِعُهَا».

كشف الغمة، ج ۲، ص ۲۴۱.

دوره عمرش نیازی به قسم نداشتند و حرفشان را می‌زدند؛ ما نیز باور می‌کردیم یا نمی‌کردیم. قسم نمی‌خواست. این از جمله جملاتی است که بنده درک نمی‌کنم؛ یعنی انسان تا به لب مرز بعضی از حرف‌های خدا و ائمه علیهم‌السلام نرسد، نمی‌فهمد به چه معناست.

مسیر آدم شدن

دقت بفرمایید که تهرانی‌ها یک اصطلاحاتی داشتند که این افراد نیز زیاد از این اصطلاحات استفاده می‌کردند و رودربایستی هم نداشتند. روزی به شخصی از آنان گفتم: من آدم شدم؟ اشکش به پهنای صورت ریخت. سالی یک بار پای منبر من می‌آمد. گفتم: یک ذره. تا آدم شدن، هنوز راه داری. تو با همه وجود باید آدم شوی. این یک ذره فایده‌ای ندارد. یک سال گذشت و روز هفتم محرم، شش صبح، دیدم که عبایش را دور خودش کشیده‌است و به حالت چمباتمه در فکر بود. سلام کردم. سرش را بلند کرد. گفتم: این وقت صبح برای چه آمدی؟ گفتم: می‌خواهم سفری بروم و خانه‌ام نزدیک مسجد بود؛ گفتم بیایم از تو خداحافظی کنم. گفتم: به سلامت! پای منبر می‌نشینی؟ گفتم: نه! باید بروم و تدارک سفر کنم. شب، دامادش آمد و گفتم: رفیقت صبح آمد و خداحافظی کرد؛ نمازش را خواند و مرد. من تازه فهمیدم صبح چه چیزی به من گفت.

شیعه درست

الان در همین اصفهان، چندان از این سبک بال‌ها داریم؟ این‌هایی که من می‌گویم هیچ کدام نه خانقاهی بودند، نه ازلت گیر. نه در خانه را به روی خودشان بسته بودند و نه شب‌های جمعه گوشه خانقاه پرسه می‌زدند. این‌ها تربیت شدگان علمای بزرگ دو یا سه دوره قبل تهران و بعضی از شهرهای دیگر بودند. این‌ها شیعه درست بودند.

اولی الالباب

خدا در مورد این‌ها می‌گوید: «اولی الالباب» بسیار عجیب است. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» این آفرینش آسمان‌ها و زمین، «وَ إِيْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و اینکه نه شب را



سر جای خودش نگه داشتیم، چون اگر نگه می‌داشتیم کل کره زمین یخبندان بود؛ نه روز را سر جای خودش نگه داشتیم، چون اگر نگه می‌داشتیم کل کره زمین گلوله آتشین بود. یعنی چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است از عمر زمین گذشته‌است. اگر چهار میلیارد و پانصد میلیون سال، شب بود، کره ما یک یخبندان غیر آب شدن بود و اگر روز بود، یک گلوله آتشین بود. اما در قرآن می‌گوید: برای شب و روز، رفت و آمدی قرار دادم.

حکمت آفرینش شب و روز

خدا می‌گوید: از زمانی که کره زمین را خلق کردم، به زمین وحی کردم، با این وزنت تا زمانی که می‌خواهم قیامت را برپا کنم به سود این جنس دوپا دور خودت بچرخ^۱ که شب و روز رفت و آمد کند و فقط دور خورشید نزن؛ زیرا اگر تنها دور خورشید بگردی، همیشه یک طرف شب و طرف دیگر روز است. پس دور خودت نیز بچرخ که یک بخش روز و یک بخش شب باشد.

در قرآن می‌گوید: در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی است: برای «اولی الالباب» در قدرت، توحید، رحمت، احسان، لطف و کرامت پروردگار، برای صاحبان مغزی که مغزشان نورانی است. برای امروز مطالبی را آماده کردم که به خدا برایم بهت انگیز بود و نمی‌دانستم کدام یک از کارهای وجود مبارک حضرت رب العزه را نظام بدهم و بگویم.

عجایی در مورد یک نوع پرنده

یک پرنده‌ای در انگلیس است که من آن را دیدم، چون چند بار انگلستان رفتم. زندگی این پرنده از گنجشک کوچکتر است. این پرنده، عاشق لانه‌اش است، کیف می‌کند از لانه‌اش و جای اصلی زندگی این پرنده در استان گال انگلستان است. سال ۱۹۵۲ میلادی این پرنده را در هواپیما گذاشتند و به امریکای شمالی در استان هوستون بردند. وقتی این پرنده را وارد

۱. اشاره به: «فُرِاسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائِمَّتًا طَوْعًا وَوَكْرَهَا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» فصلت: ۱۱.

استان هوستون کردند و از هواپیما بیرون آوردند، رویش نشانه گذاری کردند؛ یعنی یک پلاک برایش درست کردند و به پرش وصل کردند و در چهارم ژوئن رهاش کردند. از هوستون آمریکای شمالی تا لندن فقط آب است. ده روز بعد یا یازده روز بعد، در شانزده ژوئن، چند نفری که در استان گال بودند و لانه‌های این پرندگان را بلد بودند، اعلام کردند که این پرنده کوچتر از گنجشک، تمام طول دریا را ده شبانه روز به داخل لانه‌اش آمد.

اگر از اصفهان بخواهیم به قم برویم، دویست تا تابلو زدند تا بتوانی به قم برسی. هیچ نشانه‌ای در هوا برای این پرنده کوچک نبود که از هوستون امریکا حرکت می‌کند و فقط بالای اقیانوس پرواز می‌کند. سوال این است که در این ده شبانه روز این پرنده چه می‌خورده و در دریا غذا برایش نبوده‌است؟ آیا روی آب استراحت کرده‌است؟ اگر روی آب آمده بود که یک پرنده بزرگ‌تر از خودش او را می‌برد. در این ده شبانه روز، خدا چقدر قدرت به او داده بوده، که یک نفس شش هزار و پانصد کیلومتر راه را آمده و گم هم نکرده است.

تفکر برای شناخت خدا

حداقل پانصد کتاب درباره مسائل عالم، قرآن، احکام، حلال، حرام، حیات ائمه علیهم‌السلام، حیات انبیاء و حیات اولیاء بخیرید، داخل خانه‌تان بگذارید، برای خودتان ساعت مطالعه قرار بدهید؛ و الله در عالم برزخ از شما جوان‌ها نمی‌پرسند که قوی‌ترین تیم استرالیا در فوتبال و والیبال و مشت زنی و کشتی کدام تیم بوده‌است. بلکه از معرفت می‌پرسند و می‌گویند: "من ربک؟" چقدر خدایت را می‌شناسی و پیغمبرت چه کسی است؟ کتابت چیست و قبله‌ات کدام است؟ حق‌های مردم را ادا کردی و با خانواده‌ات درست رفتار کردی؟ با مردم درست رفتار کردی؟ با چند میلیارد اختلاص و رشوه و دزدی آمدی، چه کسی می‌خواهد حسابت را صاف کند؟ معرفت.

ویژگی‌های زمین و موجودات

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» هنوز به کلمه زمین نرسیدیم؛ آسمان را برایتان گفتیم. در زمین چه خبر است؟ آیا درباره حیوانات زهدار یک دقیقه فکر کردید؟ مثل رتیل، عقرب و



مار که خدا خلقت‌شان را ضعیف قرار داده‌است. اگر به عقرب خورطومی برای زهرریزی مثل فیل داده بودند و اگر عقرب بالی به قدرت شاهین داشت؛ اگر به مار چهار دست و پا می‌داد و قدرت رخس رستم را به او برای حرکت می‌داد و بال عقاب را رویش می‌گذاشت و اگر رتیل را نیز این‌چنین می‌آفرید، چه کسی در این عالم آسایش داشت؟ آیا بیرون از خانه می‌توانستیم برویم؟

چه کسی این محاسبه را کرده‌است؟ به رتیل، عقرب و مار زهر بدهم ولی قدرت ندهم؟ تنها پرندۀ زهردار جهان که می‌پرد زنبور است که آن نیز پروازش ضعیف‌تر از مگس است. برای این جنس دوپا که می‌خواهد با من بجنگد، عسل بساز که قوی باشد و به جنگ من بیاید.

این نفس بد اندیش به فرمان شدنی نیست

این کافر بدکیش مسلمان شدنی نیست

جز با قدم خضر حقیقت که دلیل است

این وادی پرسهم به پایان شدنی نیست

جز با نفس پیر طریقت که خلیل است

این آتش نمرود گلستان شدنی نیست

ایمن مشو از خاتم جم کرد در انگشت

ز اهریمن جادو که سلیمان شدنی نیست

آبادتر از کوی خرابات ندیدم

کآن خانه داد است که ویران شدنی نیست

روضه حضرت زینب علیها السلام

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک

از دل کشید ناله به صد درد سوزناک

که ای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن

احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن

معرفت به خدا؛ راه‌ها و آثار

خدایا! ما برای دو چیز گریه می‌کنیم: یکی برای حسین علیه السلام، یکی هم برای اینکه بنده خوبی برایت نبودیم، برای اینکه حقت را تا حالا ادا نکردیم. خدایا عمر ما دارد تمام می‌شود؛ یک رحمی به ما بکن و بیداری به ما بده. طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر/ دستی به دستگیری ایشان دراز کن
حسین علیه السلام من...

سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا
لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز
بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس
بار دگر روانه به سوی حجاز کن
این چه سفر عجیبی است که من دارم از کربلا می‌روم؟! همسفرهایم را نگاه کن،
حسین علیه السلام من! من با چه کسانی از مدینه آمدم و با چه کسانی دارم می‌روم، حسین علیه السلام
من! همسفر من شمر، خولی و ثنان است. عمر سعد است.
«اللهم اغفر لنا و لوالدینا اللهم اهلک اعدائنا اللهم اهلک الداعش و آل صعود اللهم انصر
الاسلام و اهله اللهم اید قاعدنا و انصر امام زماننا اللهم اجعل عاقبت امورنا خیرا اللهم
اجل فی فرجه مولانا اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا»



جلسه، مقوم

همل و پالایش از همل به وسيله

شناخت خدا

اولین و مهمترین رسالت انبیاء

اصولی‌ترین مبارزه انبیاء الهی و ائمه طاهرین علیهم‌السلام مبارزه با جهل بود. وجود مقدس آنها جهل را مادر همه تیره بختی‌ها، بدبختی‌ها و عامل سقوط می‌دانستند. البته این جهلی که این بزرگواران با آن مبارزه می‌کردند جهل به قوانین مادی و مسائل دنیایی نبود، مبارزه‌شان با جهل نسبت به پروردگار بود، جهلی که سبب بت‌سازی و بت‌پرستی در تاریخ شده بود.

جهل، بزرگترین خطر

چقدر جهل خطرناک است، که ملت‌ها پروردگار عالم را که منبع هر خیری است حذف کردند و در عوض بت را جایگزین کردند؛ بت بی‌جان مثل مجسمه‌هایی که خودشان می‌ساختند و بت‌جاندار یعنی پذیرفتن اینکه فرعون و نمرود و صاحبان زر و زور و اربابان ستمکار و ظالم همه کاره‌شان باشند.

حذف پروردگار، نتیجه جهل

این خسارت جهل به پروردگار بود که ظالمانه‌ترین جابه‌جایی را جهل بشر انجام داد. خدا حذف شد و بت جایگزین آن شد، در نتیجه عبادت پروردگار هم حذف و بت معبود شد، یعنی باورش‌شان شد که آن کسی که شایسته عبادت است، این بت‌ها و فرعون‌ها و نمرودها هستند.

فراگیری جهل

همان جهل الان در میلیاردها نفر حاکم است، در یک میلیارد نفر جمعیت هند خدا حذف و گاو جایگزین شده‌است.

در بین میلیون‌ها زرتشتی خدا حذف شده و آتش به عنوان نماینده یزدان جانشین شده‌است. جالب اینجاست که یزدان را اینگونه تعریف کردند: یزدان یعنی عامل خیر، و در کنار او، خدای دیگری قرار دادند: ابلیس (اهریمن) عامل شر.

سیر شرک در آیین مسیحیت

میلیون‌ها نفر در شوروی سابق، قبل از آمدن لنین^۱، خدا را حذف کرده بودند و در عوض معبودی تثلیثی قرار دادند، می‌گفتند: خدا یک مجموعه است از آب، این و روح القدس، این سه به محض ترکیب شدن، خدا شدند. بنده در یکی از کلیساهای اکراین به کشیش گفتم: اگر این سه مابه‌الامتیاز (تفاوت) داشته باشند، که دارند، خدا نمی‌شوند و اگر ما به الاشتراک داشته باشیم که دارند، یکی از این سه برای خدایی کافی است. پرسیدم: جواب من را چه می‌دهی؟ گفت: اعتقاد به تثلیث، تعبدی است و ما حق بحث نداریم. به او گفتم: شما می‌گویید یک دقیقاً مساوی سه است؛ یعنی خدا یکی است اما مساوی با سه عنصر است؛ سه مساوی با یک است. این اشتباه ساده ریاضی را چگونه جواب می‌دهید؟ گفت: بحث نکن! این مسائل تعبدی است.

حذف کامل خدا و جایگزین شدن ماده

بعد از آمدن لنین این تثلیث حذف شد و در عوض ماده قرار گرفت که به تعبیر ساده "مکتب ماتریالیستی" شکل گرفت. یعنی لنین گفت همین خدای مرکب از سه تا را هم نمی‌خواهم، خدا باید به طور کامل از زندگی حذف شود، در نتیجه حتی کلیسا را هم کنار گذاشتند.

۱. ولادیمیر ایلچ اولیانوف معروف به لنین نظریه‌پرداز مارکسیست و انقلابی کمونیست روسی، رهبر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بنیانگذار دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.



اروپا و امریکا هم در قرن اخیر برای حذف پروردگار از زندگی کمر همت بسته؛ می‌گویند: ما دو بال داریم و با همان می‌پریم و خدا نمی‌خواهیم، یک بال علم است و بال دیگر هم دلار است دارد، و این دو بال زندگی ما را اداره می‌کند، ما چه نیازی به خدا داریم؟ وقتی می‌گویند نیازی به خدا نداریم، یعنی هم حلال و حرام حذف می‌شود و هم عبادات باطل است. این است نتیجه جهل...

حکمت دوم بعثت انبیاء: خود شناسی

بنابراین مبارزه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام با جهل به خود و خدا بود. نیازی نیست آیات قرآن کریم را در بحث دوم (جهل از خود) بخوانم و کم نیست آیات جهل انسان نسبت به خودش؛ مثلاً قرآن نقل می‌کند که ملت‌ها به انبیاء می‌گفتند: ﴿مَآ يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ ما یک موجود زنده خاکی هستیم و مرگ ما پایان کار است.

﴿وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾^۱

جاهلیت مدرن

امروزه نیز اروپا، حرف مدرن‌تری می‌زند؛ می‌گویند: ما ترکیبی از مواد شیمیایی و فعل و انفعالات فیزیکی هستیم و حیات ما در آبادی دو چیز است، برای حفظ این دو، بایستی دنبال هر چیزی برویم؛ اول شکم و دوم غریزه جنسی؛ و در زندگی ما هیچ چیز غیر این دو معنی ندارد. بنده با خودشان هم صحبت کردم. با دانشگاهی‌ها و اساتیدشان؛ و به آنها گفتم: زندگی را برای من معنی کنید. می‌گفتند: زندگی یعنی لذت و بس. کدام لذت؟ پرسیدم: روزی که انسان به علت بیماری یا پیری از چیزی لذت نمی‌برد چه؟ می‌گفتند: یا گوشه خلوت یا خودکشی یا پوچی....

۱. جائیه: ۲۴.

حکمت سوم بعثت: مبارزه با جهل نسبت به آفرینش (جهان بینی الهی)

مبارزه سوم انبیاء هم با جهل مردم به جهان آفرینش بود. به آیات قرآن مجید دقت کنید تا این سه مبارزه را در آیات کتاب خدا ببینید: نتیجه زحمات عمر صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم السلام حذف جهل بود و خواستار روشن کردن چراغ معرفت به الله، به النفس و به الافاق بودند. این مطلب به این معنی است که می‌خواستند از انسان یک موجود حکیم، عالم، با کرامت و بزرگوار بسازند: «وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۱ که در نتیجه، مردم در رفتار درون و برون خداگونه شوند. "خداگونه" را پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی کرده اند؛ خداگونه یعنی خدای شما از هر عیب و نقصی پاک است. شما هم از هر عیب و نقصی در حد گنجایش خودتان پاک شوید. این امر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است: «تخلقوا باخلاق الله»^۲ اگر توان تخلق به اخلاق الله را نداشتیم، خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه امر نمی‌داد که به چه علت بندگان من را به کاری که نمی‌توانند امر می‌کنی؟!

چگونه خدایی شویم؟

یافتن اخلاق خدا کار مشکلی نیست. آیاتی که صفات خدا را بیان می‌کند، اخلاق الله است. خدا رزاق است یعنی نان رسان است، تو هم نان رسان باش، خدا نان بر نیست و نان بر نباش؛ خداوند مهربان است، مهربان باش، خداوند اهل گذشت است، اهل گذشت باش؛ خداوند درهای رحمتش را باز گذاشته است، تو هم آغوش رحمت را باز بگذار؛ خداوند با احسان و لطف با بندگان رفتار می‌کند، تو هم رفتار کن؛ خداوند بدون در نظر گرفتن دین مردم و گناه مردم به مردم روزی می‌دهد و مشکل‌شان را حل می‌کند و به آنها محبت می‌کند، تو هم اینها را لحاظ نکن. این اخلاق خداست.

۱. اسراء: ۷۰.

۲. بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۸، ۱۲۹.

ارزش انسان هدایت یافته

خواست انبیاء این بود که نتیجه معرفت به خداوند را، تخلق به اخلاق الله قرار بدهند و به انسان بفهمانند که با ارزشترین موجود بعد از خدا و مافوق همه موجودات عالم است و کجا قرار دارد.
تو، اولاً از نظر مقام، مادون خدا و مافوق تمام موجوداتی؛

شناخت جایگاه

و ثانياً جایگاهت را بشناس. جهان برای تو به منزله یک کشتزار است و بس؛ برای این در دیوارها و برای طلا و نقره و پول یقه‌ات را پاره نکن، خودکشی نکن، محلی که به تو دادند کشتزاری برای کاشتن است. درو کردنش هم در عالم آخرت است و می‌توانی چیزی بکاری که محصولش برایت ابدی باشد؛ ﴿جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۱ فراموش نکن: اینجا کویر غیرقابل کشت نیست که فقط به شکم و غریزه جنسی‌ات برسی.

استفاده از دنیا در مسیر آخرت

البته با حلال خوری می‌توانی با شکمت و با پدید آوردن اولاد صالح با غریزه جنسی‌ات در این دنیا بکاری: ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً﴾^۲

زن و خانواده

﴿سَأَوْكُمْ كَحَرْثٍ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾^۳ خداوند می‌فرماید: زنانی که برایتان آفریدم، بخشی از این کشتزار جهان هستند؛ نطفه پاک به او بده تا دارای اولاد صالح بشوی؛ به

۱. بقره: ۲۵.

۲. کهف: ۴۶.

۳. بقره: ۲۲۳.

معرفت به خدا؛ راهها و آثار

شرطی که وقتی خواستی دختر انتخاب کنی، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «المرأة الحسناء فی منبت السوء»^۱ نکند دختر خوشگلی که در یک خانواده بی دین، بی کرامت و پست پیدا کردی و عاشقش شدی را انتخاب کنی! پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: این کارهای غلط چیست؟ زن در قرآن به عنوان کشتزار الهی در اختیار قرار گرفته است. این کار انبیاء و ائمه علیهم السلام است.

چگونه معرفت پیدا کنیم؟

این معرفت را چگونه پیدا کنیم؟ این مهم است که از شب اول مطرح شد، امام هشتم علیه السلام می فرماید: «لیس العبادت کثرت السیام الصلاة، انما العبادت کثرت التفکر فی امر الله» برای به دست آوردن معرفت، فقط به سراغ کارهای خدا در عالم خلقت برو. راه شناخت او، فهم کارش است.

روایت امام صادق علیه السلام در مورد دیدار مومنان با خدا

یک روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کنم که از روایات نخبه شیعه است. خطاب حضرت علیه السلام در این روایت، به یکی از یاران فوق العاده شان است. یک انسان عاقل، با تربیت، با شخصیت، با کرامت، فهمیده و دانشمندی به نام معاویه بن وهب. «ما أقبَحَ بِالرَّجُلِ یَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً ، أو ثمانونَ سَنَةً یَعِيشُ فِي مَلِكِ اللَّهِ وَ یَأْكُلُ مِنْ نَعْمِهِ ثُمَّ لَا یَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ!»^۲ این

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۶.

۲. «الإمام الصادق علیه السلام . لَمَّا سَأَلَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأَى رَبَّهُ عَلَى أَيِّ صُورَةٍ رَأَاهُ ؟ وَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى أَيِّ صُورَةٍ يَرَوْنَهُ ؟ فَتَسَمَّ وَ أَجَابَ: يَا مُعَاوِيَةُ، مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً، أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي مَلِكِ اللَّهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ نَعْمِهِ ثُمَّ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ!»

معاویه بن وهب روایت «رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را دید و مؤمنان نیز در بهشت پروردگار خویش را می بینند» را بر امام صادق علیه السلام عرضه کرد و پرسید: خدا را به چه شکل می بینند؟ امام تبسمی



روایت نهیب سنگینی به مردم است. چقدر زشت و بد است برای یک انسانی که حدود هشتاد سال دارد و در این هشتاد سال، در سرزمین و مملکت خدا زندگی کرده و از همه نعمت‌های خدا نیز بهره‌مند بوده؛ اما بعد از هشتاد سال خدا را آنگونه که باید نشناخته‌است. گاهی سراغ گاو، آتش، تثلیث، دلار و گاهی سراغ علم مادی بوده‌است.

حدیث توحید مفضل

خود امام صادق علیه السلام برای شناساندن خدا چه کردند؟ لزومی به جمع کل روایات در این مورد نیست. جداگانه این روایت را چاپ کردند و خیلی کم حجم است: حدیث توحید مفضل! این حدیث از معجزات مغزی امام صادق علیه السلام در شناساندن خداوند است. مفضل^۲ آمد و گفت: یابن رسول الله! یک انسان بی‌دین و لائیک آمده. محکم ایستاده و می‌گوید: من خدا را قبول ندارم. چه کنم؟ فرمودند: از فردا، آفتاب که طلوع می‌کند به خانه من بیا تا برایت در مورد خدا بگویم.

به مدت چهار روز، از صبح تا ظهر، امام صادق علیه السلام راجع به انواع موجودات عالم از موجودات آفاقی و انفسی، دریایی و زمینی، جنگلی و هوایی صحبت کردند و بعد به مفضل می‌گفتند: خب اینها ساخت چه کسی است؟ خود اینها خودشان را ساختند؟ اینکه معقول نیست. کبوتری که نبوده در نبود، خودش را بود کرده‌است؟ چگونه؟

→

کرد و پاسخ داد: ای معاویه! چه زشت است برای مرد که هفتاد یا هشتاد سال در ملک خدا زندگی کند و از نعمتهای او بخورد، اما خدا را چنان که سزد نشناسد. [سپس حضرت منظور از دیدن را، دیدن با قلب و نه چشم دانسته است].

بحار الأنوار، ج ۴، ص ۵۴.

۱. توحید مفضل یا کتاب فکیر؛ کتابی است مشتمل بر حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام با موضوع

حکمت و خدانشناسی و اسرار آفرینش که طی چهار جلسه بر مفضل بن عمر جعفری املا شده است.

۲. مفضل بن عمر جعفری کوفی، یکی از یاران و کتاب فی بدء الخلق و الحث علی الاعتبار شاگردان

خاص امام صادق علیه السلام بود و در نزد دیگر امامان نیز جایگاه والا و منزلت سترگی داشت. او نماینده امام

صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام در میان مردم کوفه بود.



شناخت خدا به وسیله قرآن

چشم

تعدادی از کارهای خدا را در قرآن مثال می‌زنم. خیلی لذت‌بخش است. شرابی مست کننده‌تر از شراب شناخت خدا در این عالم نیست و مدهوشی ابدی ایجاد می‌کند: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾ آیا این من نبودم که برای انسان دو چشم قرار دادم؟ هر رنگی، نوری، شکلی، باغی، گلستانی، پرندهای و مرغزاری را می‌بیند؛ یعنی درباره این دو چشم عجیب فکر نمی‌کند که چه کسی ساخته و چگونه ساخته‌است؟ چشم پزشک‌ها می‌گویند که فوق تخصص چشم بودن، وقتی برای تحصیل دانش دیگر باقی نمی‌گذارد. کره چشم، حدقه چشم، سپیدی چشم، رنگ چشم، مردمک چشم، عدسی چشم، شبکیه چشم، دیافراگم چشم، زلالیه چشم، صلبیه چشم، زجاجیه چشم، آب شور چشم در کنار آب گوش که فوق العاده تلخ است و کنار دهان که سه جفت چشمه آب شیرین دائم می‌جوشد؛ چون بیست و چهار ساعت آب نجوشد زبان و عصب‌ها خشک می‌شود، می‌ترکد و می‌شکند. بشر فکر نمی‌کند که خود این چشم چه جهانی است! «الم نجعل له عینین» من که می‌توانستم خلقتان کنم و چشم به شما ندهم، مثل کرم کور خاکی باشید و هیچ نبینید.

زبان

﴿وَلِسَانًا وَسَفْتَيْنِ﴾^۲

آیا برای بشر زبان قرار ندادم؟ آیا کل زبان حرف می‌زند؟ نه فقط یک مقدار اندک نوک زبان حرف می‌زند و همه لغات را نیز سخن می‌گوید. عربی، فارسی، ترکی، کردی، بلوچی صحبت می‌کنند. انگلیس‌ها انگلیسی، فرانسوی‌ها فرانسوی، هلندی‌ها هلندی و اسپانیایی‌ها اسپانیولی حرف می‌زنند. بنده نمی‌دانم چند هزار لغت در این عالم است که این بشر می‌آموزد

۱. بلد: ۸.

۲. بلد: ۹.



این لغات را حرف بزند. اگر این نوک زبان را به تو نداده بودم، می‌خواستی چه کنی؟ کدام کارخانه می‌خواست برایت زبان بسازد؟

و جالب این است که مردم با این نوک زبان، گناهای از قبیل غیبت، تهمت و آبرو ریختن را انجام می‌دهند. از این همه گناه زبان که خسته شدند، صبح که بلند می‌شوند، با همین زبانی که دیروز دوپست تا گناه کرد، پنیر را می‌خورد، عسل را می‌چشد و شیر را می‌نوشد. خداوند برای همین زبان‌دار در کنار خانه‌اش، در لبنیاتی، شیر، پنیر، کره و عسل گذاشته‌است و جلویش را هم نمی‌گیرد. چیزی نیز به او نمی‌گوید. عجب خدای صابر و حلیمی است.

حافظه

طلبه‌ای داشتم که هم درسم بود و انسان خیلی خوبی بود. روزی به من گفت: پدرم بیمار است؛ اگر گاهی برای مباحثه دیر یا زود می‌آیم، شما کمی صبر کن تا من برسم. گفتم: پدرت چه شده است؟ گفت: پدرم از لحاظ جسمی سالم است. بیماری فراموشی دارد. او را سر سفره می‌نشانیم، یادش نمی‌آید غذا بخورد. غذا را داخل دهانش می‌ریزیم، یادش نمی‌آید بچود که وادارش می‌کنیم. یادش می‌رود دستشویی برود؛ به همین دلیل دکتر برای ما ساعت تعیین کرده‌است که او را به دستشویی ببریم.

کم است این نعمت؟ اگر از ما حافظه‌مان را بگیرد، دیگر خانه‌مان را پیدا نمی‌کنیم و همینجا می‌مانیم. چطوری خدا را باید شناخت چطور؟

لب‌ها

﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾^۱

«و شفَتین» من به این انسان دوتا لب ندادم؟ لب شکرها را دیده‌اید؟ آن کسی که برای رضای خدا به جبهه رفته، تیر آمده از کنار دهانش رد شده و لب پایینش را برده‌است؛ دیگر نمی‌تواند درست صحبت کند. چطور باید او را شناخت؟ اگر افراد از طریق مخلوقات و موجوداتش هم او را نشناسند که هیچ!



تعبیر پیغمبر ﷺ از قلب

بنده خیلی از خدا خجالت می‌کشم. در این قفسهٔ سینه، به اندازهٔ مشت بسته، یک پاره گوشتی است. پیغمبر ﷺ تعبیر می‌کند به پاره گوشت؛ قرآن کریم، اسم این پاره گوشت را قلب قرار داده‌است. وارد باطن قلب نمی‌شوم و خیلی چیزها از باطن قلب، از قرآن و روایات می‌دانم؛ اما بحثی طولانی است و پروندهٔ ضخیمی دارد. ده موضوع عظیم الهی برای قلب هست که در سی شب ماه مبارک رمضان گذشته، یک عدد از ده مسأله را برای مردم توضیح دادم که آن هم پرونده‌اش تمام نشد. اگر زنده بمانم برای سال دیگر خواهم‌گفت. قلب باطنش دنیای عجیب و عظیمی است.

ظاهر قلب

از لحاظ ظاهر، قلب همهٔ ما شبیه قلب گوسفند و قلب گاو است؛ یعنی به همان قیافه است. یک گوشت صنوبری شکل است که تمام اعضاء و جوارح ما در شب و در موقع خواب، خوابند و خدا فقط به قلب اجازهٔ خوابیدن نداده‌است. هشتاد سال بیدار است، چون اگر یک لحظه بخوابد، در صبح ما در باغ رضوانیم. اصلاً اجازهٔ خواب به آن نداده‌است. وضع قلب سالم یک پیرمرد هفتاد ساله را شرح می‌دهم. این توضیحات هم از کتاب‌های خارجی‌ها است که البته کلیاتش را امام صادق علیه السلام به مفضل و ابوشاکر دیصانی^۲ فرمودند و در کتاب‌هایمان هست ولی تحقیقات اینها هم واقعاً تحقیقات جالبی است.

۱. «عنه صلى الله عليه و آله: في الإنسان مُضغَةً، إذا هي سَلِمَتْ و صَحَّتْ سَلِمَ بها سائرُ الجَسَدِ، فإذا سَقِمَتْ سَقِمَ بها سائرُ الجَسَدِ و فَسَدَ، و هي القلبُ.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: در انسان پاره گوشتی است که اگر آن سالم و درست باشد، دیگر [اعضای] بدن به وسیله آن سالم می‌شود و هر گاه آن بیمار شود سایر [اعضای] بدن بیمار و تباه می‌گردد. آن پاره گوشت، دل است. الخصال، ج ۱، ص ۳۱.

۲. ابوشاکر دیصانی از دانشمندان معروف عصر امام صادق علیه السلام بود، و در صف منکران توحید قرار داشت و معتقد به خدای نور و خدای ظلمت بود و همواره می‌کوشید تا با بحث‌های کلامی عقیدهٔ خود را ثابت کند، و اسلام را نقض نماید. اما در نهایت در مناظره با امام صادق علیه السلام اسلام آورد.



قلب از نظر دانشمندان خارجی

دو پاره آهن را بردارید و سه ساعت بهم بسایید. براده می‌ریزد و ساییده می‌شود. هفتاد سال این قلب باز و بسته می‌شود اما ساییده نمی‌شود. این گوشت را چگونه ساخته‌است؟ در هر ساعت، هفت هزار و دویست بار در شبانه روز صد هزار و هشتصد بار این تلمبه خودکار الهی باز و بسته می‌شود. در یک سال سی و شش میلیون و هفتصد و نود و دو هزار بار باز و بسته می‌شود. سی و شش میلیون و هفتصد و نود و دو هزار را ضربدر هفتاد سال بکنید ببینید چند بار باز و بسته می‌شود.

در دوازده ساعت انرژی که برای باز و بسته شدن و پخش خون تمیز به کل بدن هزینه می‌کند، معادل یک بالابری است که شصت و پنج تن را می‌تواند بالا بکشد. مقدار انرژی که مصرف می‌کند، مقدار انرژی دو میلیون و ششصد هزار لیتر در طول سال خون مصرف می‌کند. همان خون خودش را ولی معادل دو میلیون ششصد هزار لیتر است که اگر این دو میلیون ششصد هزار لیتر در داخل انبار باشد، هشتاد و یک تریلی این خون را باید جابه‌جا کند. خدا را چطوری باید شناخت؟ دیگر چه باید گفت؟

قلب در قرآن

جوان‌ها شما را نمی‌گوییم، رفیق‌های بیرون‌تان را می‌گوییم؛ این قلب را به چه کسی می‌دهند؟ به کدام دختر؟ به کدام زن شوهردار؟ به کدام محبت ابلیسی؟ خدا قلب را برای همین کارها داده بود؟ جای چه کسی است این قلب؟ خدا را غضبناک نکنیم.

نسبت به قلب‌مان در قرآن می‌گوید: آتشی را اشراف می‌دهم بر این قلب، ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^۱ که عمق قلب‌تان را بسوزاند و دیگر کاری هم نتوانید بکنید.

پستانداران

معاویة بن وهب! چقدر زشت است که هشتاد سال آدم در ملک خدا زندگی کند، نعمت‌های خدا را بخورد؛ اما آنگونه که باید او را نشناسد. راجع به پستاندارانی که خدا خلق کرده چه



می‌دانید؟ چند نوع پستاندار داریم؟ تمام ماده‌های شیرده، دو پستان یا یک دانه پستان‌شان، به اندازه نوزادشان شیر تولید می‌کند. اگر ماده‌ای است که دوتا می‌زاید، برای دو نوزاد شیر تولید می‌کند.

اما خدا سه‌تا حیوان را استثناء کرده‌است. گاو، میش، بز؛ اینها پستان‌شان به اندازه سیر شدن بیست و چهار ساعت نوزادشان شیر تولید می‌کند و بقیه‌اش هم برای هفت میلیارد مردم شیر اضافه تولید می‌کند. چه کسی بوده بلد بوده استثناء کند گاو و میش و بز را که شیر بیشتر از نوزاد تولید کند که بندگان دوپا و گناهکارش بدون شیر نمانند و کسانی که نوزادهایشان که شیر کم دارند بی‌شیر نمانند. این چه کسی است که اینقدر حسابگریش دقیق است که می‌دانسته‌است باید گاو، میش و بز را وادار کند شیر بیشتری تولید کنند. چرا حیوانات دیگر بیشتر تولید نمی‌کنند؟ چرا گاو وحشی بیشتر تولید نمی‌کند؟ چرا این تولید بیشتر را به اهلی داده‌است؟ چگونه باید خدا را شناخت چگونه؟

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

گل از باغ لاهوت چیدن خوش است
در آنجا رخ یار دیدن خوش است
از آن باده جان پروریدن خوش است
چو نی ناله از دل کشیدن خوش است
چو آهوی وحشی دویدن خوش است
همی کنج عزلت گزیدن خوش است
زهره شیران بدرد ابلقم
عیب نبود شاهم ار گیرد به دست
کو به قیمت بیش و در وزن اندک است
دست آن دارم که گیرم دامن
تیر عشقت را سپر سازم گلو

ز دام طبیعت پریدن خوش است
به کاخ تجرد نشستن نکوست
می عشق نوشیدن از دست یار
همه شب به امید صبح وصال
از این شهر و این خانه تا کوی دوست
از این دیو و دد مردم پر غرور
شیرخوارم گرچه من شیر حقم
شاهباز وحدتم من در نشست
قابل شه ارمغان کوچک است
نیست دست از بهر دفع دشمن
گر ندارم گردن شمشیر جو



همه‌مان دیدیم که بچه شش ماهه را با استکان و لیوان آب نمی‌دهند. دهانش راحت استکان و لیوان را نمی‌گیرد. گلویش هم راحت آب استکان و لیوان را پایین نمی‌دهد. یادتان است مادران ما چه کار می‌کردند؟ پنبه تمیزی را در نعلبکی که یک مقدار آب داشت می‌گذاشتند و به لب‌های بچه می‌کشیدند.

ابی عبدالله علیه السلام بیشتر از این آب نمی‌خواست. آب ندادند. ارتش یزید! شما با یک تیر معمولی هم می‌توانستید این بچه را بکشید. گلوی شش ماهه چه نیازی به تیر سه شعبه زهرآلود داشت؟ برادران و خواهران! بیشتر حرف‌های ابی عبدالله علیه السلام را بالای سر شهدا حفظ هستیم. حرفی که بعد از شهادت علی اصغر علیه السلام زده‌است، بالای سر هیچ شهیدی نزد. این بچه خون آلود بی سر را زیر عبا گرفت و آمد کنار خیمه. مادر بچه را صدا نزد. خواهرش زینب علیه السلام را صدا زد. بچه را داد به زینب علیه السلام و خودش روی زمین نشست و سه کلمه گفت. کلمه اولش این بود: خدایا! این شهید شش ماهه را ذخیره قیامت من قرار بده. کلمه دومش هم این بود، گفت: خدایا! من از داغ این بچه جانم آتش گرفت. کلمه سومش هم این بود، گفت: خدایا! هر مادر شیردهنده‌ای وقتی می‌خواهد بعد از دو سال بچه‌اش را از شیر بگیرد، اینقدر برای بچه‌اش بهانه تراشی می‌کند، دو سه روز طول می‌کشد که دیگر بچه شیر نخورد؛ اما بچه من بهانه سازی نمی‌خواهد، یک لحظه تیر حرمله بچه‌ام را از شیر مادر گرفت.

«اللهم احینا حیات محمد و ال محمد و امتنا ممات محمد و ال محمد علی تفرق بیننا و بین محمد و ال محمد فرزقنا فی الدنیا زیارت محمد و ال محمد و فی الآخرة شفاعت محمد و ال محمد واجعلنا من انصار محمد و ال محمد و عجل فی فرج محمد و ال محمد.»



جلسه هشتم

معرفت خدا، همان، خود و قیامت

چهار دانشمند

زمانی که در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام دقت می‌کنید، متوجه می‌شوید پروردگار مهربان عالم، بالاترین ارزش را به معرفت و دانایی عطا کرده‌است. دقیق در خاطر ندارم چند جزء قرآن و چه تعداد آیه در طول سیزده سال، در مکه نازل شده‌است، ولی در آیات این سوره‌ها را خداوند متعال از مردم دعوت به واجبات نکرده و در مورد حلال و حرام و مسائل فقهی آنقدر سخنی نگفته‌است. این سوره‌ها و آیات فقط و فقط متوجه علاج جهل مردم است و حرکت دادن عقل و توجه مردم به زمینه‌هایی است که برای آنها علم و معرفت ایجاد می‌کند. حدوداً پنجاه سال می‌شود که با قرآن سر و کار دارم و این سوره‌ها و آیات مکی، مردم را به معرفت خدا، جهان، خودشان و به معرفت قیامت هدایت می‌کند؛ یعنی با این سوره‌ها، درهای چهار دانش را به روی مردم باز می‌کند: شناخت خدا، شناخت جهان، شناخت خود و شناخت پایان کار و معاد.

مضامین آیات مکی

بعضی از این سوره‌ها یکپارچه درباره‌ی خداست و هیچ چیز دیگر ندارد. اما در سوره‌هایی که در مدینه نازل شده، مطالب گوناگون و مختلفی را مطرح کرده‌است؛ مثل: خدا، داد و ستد حرام، ازدواج، اولاد، زن و شوهر، قیامت، معاشرت، خورد و خوراک، پوشاک و مرکب را مطرح کرده‌است. ولی گاهی قرآن مجید در سوره‌های نازل شده در مکه، فقط خدا را مطرح



کرده‌است و هیچ مطلب دیگری ندارد. گاهی سوره‌ها یکپارچه قیامت و گاهی بیشترین آیات یک سوره جهان را مطرح کرده‌است و گاهی سوره‌ها بار سنگین‌شان روی خودشناسی یا انسان‌شناسی است؛ که مرد و زن بفهمند چه کسی هستند؛ زیرا اگر نفهمند چه کسی هستند صددرصد باخته‌اند.

اهمیت شخصیت انسان

وقتی انسان نفهمد جایگاهش کجاست و نفهمد چه کسی است، یک ارزان فروش می‌شود. به نظر شما یوسف علیه السلام چقدر می‌ارزید؟ نه بدن یوسف؛ اگر کسی یوسف را می‌کشت بدنش دیه داشت و نه شخصیتش. در قرآن مجید است که اگر کسی یک مومنی را می‌کشد، دیه بدهکار می‌شود. الان نیز دیه را برابر با قیمت روز می‌گویند. اما دیه شخصیتش: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾^۱ یعنی شخصیتش دیه ندارد که پردازی و باید آماده باشی تا بروی جهنم برای ابد.

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۲ کشتن یک نفر مساوی با کشتن کل انسان‌های آفریده شده است. یزید به زینب کبری علیها السلام گفت: دیه این هفتاد و دو نفری که در کربلا کشته شدند را نقد می‌دهم. فرمود: اینها دیه ندارند؛ نمی‌خواهد بدهی. اصرار کرد که می‌خواهم دیه بدهم. ام کلثوم علیها السلام فرمود: هستی را به ما بدهی، جبران دیه علی اکبر علیه السلام را نمی‌کند.^۳

امام حسین علیه السلام که حدش یک حد دیگر بوده‌است.

شخصیت ما دیه ندارد ولی بدن ما دیه دارد. به همین دلیل است که قرآن و روایات معین کرده‌اند که من اگر خودم را نشناسم خیلی ارزان فروش می‌شوم اگر خودم بخوام خودم را

۱. نساء: ۹۳.

۲. مائده: ۳۲.

۳. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال، ج ۱۷، ص ۴۲۰.



بفروشم، یا می‌فروشم به هوای نفس خودم: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الصَّلَاةَ بِالْهَدَىٰ﴾^۱ یا خودم را به یک بی‌دین می‌فروشم که من هم با فروخته شدن بی‌دین شوم؛ یا خودم را به یک فیلم صهیونیستی ماهواره‌ای می‌فروشم؛ یا خودم را به درآوردن پول در هفتاد سال عمرم می‌فروشم، چقدر می‌فروشم مگر؟ یوسف علیه السلام را چقدر فروختند؟ چه کسانی فروختند او را؟

داستان فروش حضرت یوسف علیه السلام

اینکه معروف است برادرانش فروختند، یک داستان صددرصد دروغی است که نه قرآن قبول دارد، نه روایات قوی اهل بیت علیهم السلام. فروش برادران، یک روایت یهودی ساز برای تورات است که در بعضی از کتاب‌ها راه پیدا کرده‌است. شما اگر به متن قرآن دقت کنید پروردگار می‌گوید: یک کاروانی وارد شدند و آب آورشان را فرستادند، آب آور سطل را انداخت داخل چاه و بیرون کشید و فریاد زد: بدوید که یک نوجوان به جای آب داخل سطل است. دنباله همین کلمه یعنی هیچ فاصله‌ای بین درآوردن یوسف علیه السلام از چاه و آیات بعدی نیست که مسأله برادران مطرح شود. اصلاً برادران اینجا جا نداشتند. آیه می‌گوید: وقتی که از چاه درآوردند او را ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ هَذَا عُلْمٌ مِّنْ لَّدُنِّي وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾^۲ پنهانش کردند و گفتند می‌فروشیمش تا یک چیزی گیرمان بیاید ولی دلهره داشتند از نگه داشتن این نوجوان که نکند خانواده‌اش پیدا شود و باعث زحمت کاروان شود. او را پنهان نگه داشتند تا به مصر رسیدند. ضمناً آیه همه به کاروان برمی‌گردد: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ»^۳ به یک پول اندکی که از ده درهم کمتر بود. "دراهم معدوده" پول را گرفتند و فرار کردند که کسی نفهمد و دنبال‌شان نکند. خب کاروان بی‌معرفت به یوسف علیه السلام، او را می‌فروشد به "ثمن بخرس و دراهم معدوده". من هم در حد خودم یک یوسف علیه السلام خلق

۱. بقره: ۱۶.

۲. یوسف: ۱۹.

۳. یوسف: ۲۰.

شدم؛ یعنی همه انسان‌ها با فطرت پاک به عنوان عبدالله و امانت خدا و خلیفه خدا آفریده شدند. اگر خودم را نشناسم، ارزان فروش می‌شوم. پدر و مادرم هم اگر خودشان را به مکتب‌های پست و به ماهواره‌ها فروختند، من را هم به همان‌ها می‌فروشند که بدتر از کاروان مصر است.

اصرار قرآن به شناخت

به همین دلیل قرآن اصرارش این است که انسان خودش، خدا و جهان را بشناسد که کجاست و برای چه او خلق شده‌است. به کجا خواهد رفت و قیامت را هم بشناسد. با این چهار شناختی که در حدود چهار یا پنج جزء قرآن و سوره‌های نازل شده در مکه به آدم می‌دهد، کاملاً درون و برون آدم سر و سامان می‌گیرد و دیگر در این بازار آشفته، نه انسان خدا را به بت می‌فروشد، نه خودش را به ثمن بخش می‌فروشد، نه قیامتش را به چهار قران درآمد دنیا می‌فروشد و نه جایگاهش را در خیالش با آشپزخانه عوض می‌کند. و صد البته که انسان در این به دست آوردن چهار معرفت عوض می‌شود و شخص دیگری می‌شود.

خداشناسی

بنابراین بعضی سوره‌ها یکپارچه درباره پروردگار است. جالب این است که خداوند خواندن نماز را به ما واجب کرده‌است و روایات به ما می‌گویند: در رکعات تان سوره توحید را بخوانید، مستحب است؛ با اینکه خداشناسی در سوره حمد موج می‌زند. «بسم الله الرحمن الرحیم» این خداشناسی است. اگر انسان خود بسم الله را بشناسد از بسیاری از فکرها، دغدغه‌ها، اضطراب‌ها، حرص‌ها، حسدها و کینه‌ها پاک می‌ماند. الله یعنی مستجمع جمیع صفات کمال. اگر این مسئله را لمس کنم، می‌بینم که به هیچ بتی نیاز ندارم؛ زیرا همه آنچه را که می‌خواهم، او، با احسانش به من می‌پردازد.



کلمه الله

الله به معنی خدا نیست. کلمه الله در زبان فارسی ما معادل ندارد. این هم که در ترجمه‌ها می‌بینید می‌گویند خدا از تنگی قافیه است و کلمه خدا اصلاً ترجمه الله نیست. الله یعنی وجود مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمال، جلال و جمال است و هیچ چیز کم ندارد؛ لذا بندگان نیاز به اینکه نوکر بت بی‌جان و جاندار شوند، ندارند. اما بندگان یک مقدار از قناعت دور هستند و خدایی و خرمایی شدند؛ یعنی اهل توحید نیستند. چلوکباب معاویه را می‌خورند و نمازشان را هم در کوفه به علی علیه السلام اقتدا می‌کنند. اگر معنی الله را لمس کنند، تمام است و سر و سامان می‌گیرند.

کلمه الرحمن

الرحمن یعنی وجود مقدسی که رحمتش فراگیر است. انسان چه نیازی به محبت‌های غلط و گمراه کننده دارد؟ چه نیازی دارد، وقتی کنار دریای بی‌نهایت محبت است و او هم دریغ ندارد؟ زنی به جوانی گفت: با ما پیوند برقرار کن. گفت: نمی‌کنم. گفت: پول حسابی می‌دهم. گفت: نمی‌خواهم. گفت: خانه دارم. گفت: آن را هم نمی‌خواهم. گفت: چرا پیوند برقرار نمی‌کنی؟ گفت: چون کنار خدا نه کمبود رزق و روزی دارم و نه کمبود محبت و هیچ نیازی هم به تو احساس نمی‌کنم. خالایی ندارم.

محبت الهی

هر کس فکر می‌کند خلاً دارد، دروغ فکر می‌کند و هر کس فکر می‌کند از محبت کم دارد، اشتباه می‌کند. ما از محبت هیچ چیز کم نداریم. خداوند روزی چقدر هوا هزینه تک تک ما می‌کند؟ در بیست و چهار ساعت هفتصد لیتر هوا و اکسیژن و ازت مرکب داخل ریه می‌شود. ریه پخش می‌کند به همه جا و ما اینگونه زندگی می‌کنیم. این یک محبت الهی است. پروردگار عالم کل زمان را شب قرار نداده و کل زمان را روز قرار نداده است. یک فصل برای

ما قرار نداده‌است. اگر همیشه بهار بود، یک عدد سیب برای خوردن یافت نمی‌شد، یک گلابی نداشتیم چون به وجود نمی‌آمد. اگر همیشه تابستان بود، کره زمین گلوله آتش بود. اگر همیشه پاییز بود، یک قطره باران نمی‌بارید و یک گندم از زمین در نمی‌آمد. اگر همیشه زمستان بود، کل کره زمین یخبندان بود. این‌ها محبت نیست؟ اگر نیست، اسمش چیست؟ محبت یعنی از تو خوشم می‌آید و به تو دارم می‌رسم.

نیاز به گناه، معلول معرفت نداشتن به خدا

انسان چه نیازی به دل‌های ناپاک آلوده گرگ صفت دارد؟ چه نیازی داری دخترخانم، در راه مدرسه یا دانشگاه یک لات کنار خیابان به تو بگوید قربان قیافهات بروم و تو تمام وجودت را به او ببخشی؟ مگر کمبودی داری؟ اگر معرفت باشد، همه دخترها سالم می‌مانند و همه جوان‌ها سالم می‌مانند. همه بازارها از حرام خالی می‌شود، همه چشم‌ها پاک نگاه می‌کنند، همه زبان‌ها پاک گو می‌گویند، اما اگر بفهمند. به دروغ گفتن چه نیازی داریم؟ چطور انبیاء در کل عمرشان، دروغ نگفتند؟ نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال بین مردم بود و یک دروغ نگفت، چون نیازی به دروغ نداریم و چه نیازی به غیبت و دوز و کلک سوار کردن علیه همدیگر داریم؟ اصلاً نیاز به گناه نداریم و اینها همه معلول نادانی است.

معرفت به خدا

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۱ رحمانش را بررسی کردیم. رحیمش یعنی نگران قیامت نباش و در آغوش محبت همیشگی منی.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ در مورد حمد همه دانشمندان می‌گویند که برای زیبایی اختیاری به کار گرفته می‌شود. "الحمد لله رب العالمین" یعنی ستایش می‌کنم زیبای بینهایتی را که کل

۱. حمد: ۱.

۲. حمد: ۲.



کارش که "عالمین" است زیباست. خب آن زیبایی بی‌نهایت من و حضرتعالی، چه نیازی دارد که همهٔ دین و ایمان و دل‌مان را به قیافهٔ یک زن یا یک دختر بدهیم؟ همین زن و دختر اگر کچل شوند، چه قیافه‌ای پیدا می‌کنند.

زیبای بی‌نهایت

زلیخا به یوسف علیه السلام گفت: من دوستت دارم. گفت: غلط کردی من را دوست داری. چه چیز من را دوست داری؟ گفت: خوشگلی. گفت: کجایم خوشگل است؟ گفت: ابرویت، چشمت، لب‌ت و شکل دماغت. گفت: همهٔ اینها را که در قبر، خاک فرو می‌ریزد و چشم‌ها هم همین کرم‌ها و مارهای قبر می‌آیند در دو دقیقه می‌خورند و می‌روند. تو آن آخر کار من را نگاه کن. الان را چرا داری نگاه می‌کنی؟ تو باید دل به زیبای بی‌نهایت ثابت، بدهی. اگر هم بنا شود به زیبا دل بدهی، خب به آسمان‌ها دل بده: ﴿إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرَبِّنَا الْكَوَاكِبِ﴾^۱ به همسر حلال خودت دل بده و به زیبایی بچه‌های خودت دل بده. به گلستان و باغ دل بده و زیبایی حلال که خیلی زیاد است. ما در محاصرهٔ زیبایی‌های حلال هستیم و از شمارش هم خارج است.

مالک روز قیامت

دوباره ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^۲ یعنی بندهٔ من یک ثانیه پیش به تو رساندم که من رحیم و رحمانم. دوباره هم به تو می‌گویم.

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^۳ من دو بار گفتم رحمان و دو بار گفتم رحیم؛ یک بار گفتم زیبای مطلق و بعد از اینها می‌گویم: مالک یوم الدین یعنی از قیامت نترس. آنجا هم زیبایی مطلق است؛ چون دست من است. "مالک یوم الدین" یعنی مالک، رحیم است. یعنی مالک،

۱. صافات: ۶ «همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم.»

۲. حمد: ۳.

۳. حمد: ۴.

رحمان است و یعنی مالک، زیباست؛ تو فقط نازیبا وارد قیامت نشو. هم شکل انبیاء و هم شکل اولیاء وارد قیامت شو؛ یعنی زیبایی اخلاق و عمل و باطن داشته باش.

داستان موسی بن عمران

موسی بن عمران حرف‌های جالبی با خدا دارد. گاهی بسیار خودمانی با خدا حرف زده‌است. در خانه گفت‌وگو با خدا تا ابد باز است. «سمیع بصیر» همیشه شنوای حرف بندگانش است و زیباترین حرف‌ها را با خودش می‌شود گفت و وقتش را هم معلوم کرده‌است: سحر.

گفت: خدایا کل این بندگان را مگر تو خلق نکردی؟ خطاب رسید: بله. گفت: خدایا! مگر با انواع نعمت‌ها پرورش‌شان ندادی و چیزی کم نگذاشتی؟ کل این نعمت‌ها را به کار گرفتی که اینها رشد پیدا کنند. پس چرا روز قیامت آن‌ها را به داخل جهنم می‌بری؟ خب از اول خلقشان نمی‌کردی. خطاب رسید: موسی! یک زمین پیدا کن و یک کشت و کاری بکن ببینیم چه می‌شود. گفت: چشم! اصلاً جوابش را نداد و فقط فرمود که یک زمین پیدا کن کشت و کار کن. موسی بن عمران هم چند هکتار زمین خوب پیدا کرد و مصر هم که آب زیاد داشت. کاشت و وقت درو شد. داس را برداشت و بیل و گلنگ و تبر و کل محصولات را درو کرد. پروردگار عالم به او فرمود: موسی چه کار کردی؟ گفت این چند هکتاری که کاشته بودیم درو کردیم. خطاب رسید: همه چیز زمین را درو کردی؟ یعنی هیچ چیز در این زمین باقی نماند؟ گفت: خدایا ریشه‌های هرز و علف‌های هرز و هر چه که هیچ خیری در آن نبود را ول کردم و رفتم. خطاب رسید: کار من هم قیامت همین است. خوبان را می‌چینم و به بهشت می‌فرستم و خراب‌هایی که هیچ خیر توحیدی، اخلاقی، عدالتی و درستی در آنها نیست، ول می‌کنم. خودشان ریخته می‌شوند داخل جهنم. کار من با تو چه فرقی می‌کند موسی؟ سوالت چیست؟^۱

۱. حلیة الاولیاء ج ۴، ص ۳۶۰.



دعوت به تحدی

قرآن حق است دیگر، نیست؟ در سوره‌های مکی دائم به مردم مکه می‌گفت: اگر ناحق است دلیل بیاورید، اگر باطل است، دلیل بیاورید. اگر از جانب غیر خداست، دلیل بیاورید. یاوه گویی نکنید و آدم وار حرف بزنید. اگر قرآن باطل است، یک دانه دلیل بیاور. دو دلیل هم نمی‌خواهد. بی فکر و بی معرفت حرف نزن. از امریکا هنوز نرسیدی نگو این دین دیگر به درد نمی‌خورد و برو تمدن را ببین. با دلیل حرف بزن. کجای این دین به درد نمی‌خورد؟ این دینی که به مردم می‌گوید ربا نخورید، که پدر تو امریکا رفته گیر رباخورها نیفتد؛ این به درد نمی‌خورد؟ این دینی که می‌گوید زنا نکنید تا خواهر تو سالم بماند و پرده حرمتش پاره نشود؛ این دین به درد نمی‌خورد؟ این دینی که می‌گوید تقلب نکنید تا سر پدرت را کلاه نگذارند و یک روزه سه میلیاردش را بالا بکشند و فرار کنند؛ این دین به درد نمی‌خورد؟ با دلیل بگو این دین به درد نمی‌خورد.

زبان عاقل

پیغمبر اسلام ﷺ علم محض بود. حرف را می‌سنجید و درجا جواب کسی را نمی‌داد. امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید: «عاقل زبانش پشت عقلش است.»^۱ حرف را که می‌خواهد بزند می‌سنجد بعد حرف را می‌زند بعد می‌گوید.

قیامت در قرآن

قرآنی که حق است در مکه، برای اینکه مردم را به عاقبت آشنا کند، بعضی از سوره‌هایش فقط درباره قیامت است. هیچ چیز دیگر داخلش نیست و فقط قیامت است. ایام ولادت حضرت رضا علیه السلام است. تا روز بیست و نه صفر که حضرت علیه السلام شهید شد، یا در نماز یا بعد از

۱. «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ».

نهج البلاغه، حکمت ۴۰.

نماز صبح یا داخل کوچه بود و هر وقت اینطور آیات را می‌خواند، مثل مادر داغ دیده گریه می‌کرد. من روی منبر نمی‌توانم گریه کنم اما واقعا این آیات گریه دارد.

سوره زلزال

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۱ زمین برای شما بندگانم خبرگزاری بوده و تمام اخبار زندگی‌تان را نگه داشته‌است. در قیامت، زمین کل اخبار زندگی‌تان را بیرون می‌ریزد. می‌گوید: ﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا﴾^۲ این عاقبت همه است. ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾^۳ یک وقت می‌گوید برای پاداش؛ اینجا می‌گوید که مردم کل اعمال دوره عمرشان را در قیامت جلوی چشم‌شان می‌بینند. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۴

جهان‌شناسی سوره‌ها

گاهی یک سوره کلش قیامت است، گاهی هم جهان‌شناسی است. جهان‌شناسی خیلی لذت بخش است؛ مثل توحید است. قیامت‌شناسی کمی انسان را تکان می‌دهد و می‌ترساند ولی معرفت اللهش آدم را مست می‌کند. معرفت جهانیش آدم را مست می‌کند. چقدر هم با عاطفه این سوره‌ها درباره جهان‌شناسی حرف زدند. هر یک آیه‌اش، گاهی در اروپا یک کتاب درباره‌اش نوشته شده است و البته یک کتاب که نه، کتاب‌ها نوشته شده است.

کتاب‌هایی در مورد جهان

مثلاً کره زمین. یکی از زیباترین کتاب‌هایی که درباره‌اش نوشته شده، اسمش سرگذشت زمین است. حدود سیصد صفحه است. در بعضی کتاب‌ها یک بخش زمین است، مثل

۱. زلزال: ۱-۴.

۲. زلزال: ۵.

۳. زلزال: ۶.

۴. زلزال: ۷، ۸.



کتاب علم و زندگی و مثل کتاب‌های از جهان‌های دور، مثل کتاب یک دو بینهایت، مثل کتاب افق دانش.

کتاب‌های عجیبی نوشتند. تا به الآن بیست هزار جلد کتاب مختلف درباره مورچه نوشته شده‌است. کتاب‌های زنبور که در کتابخانه‌ها غوغا است. چه کردی خدایا؟ خدایا آنکه را عقل دادی، چه ندادی و آنکه را عقل ندادی چه دادی؟

اعجازهای الهی در آفرینش انسان

می‌دانستی ما وقتی بزرگ می‌شویم، وزنمان بالا می‌رود. استخوان‌هایمان را صاف ساختی ولی استخوان‌های کف پایمان را منحنی درست کردی، که بار را بشکند و اگر منحنی نبود و صاف بود دائم ما می‌چرد و زانو درد و کمردرد داشتیم؛ به صورت دائم از وقتی راه می‌افتادیم. اما می‌دانستی که باید استخوان‌های کف پا را منحنی بسازی. تو چه عالمی هستی که می‌دانستی در تابستان یا در زیر کرسی و کنار شوفاژ پیشانی عرق می‌کند، دوتا سد بالای چشم‌مان درست کردی تا عرق‌ها بیاید و به صورت منحنی برود و داخل چشم‌مان نرود. چه کار کردی؟ برای گوش ما در نساختی که شب خوابیم صدا، صدای زلزله یا صدای گریه نوزادمان، ما را از خواب بپراند اما برای چشم‌مان دو جفت در گذاشتی که بسته باشد؛ حشرات در چشم‌مان نروند. چه کردی و تو کیستی و چپستی؟ چرا ما هشتاد سال است با تو آشنا نشدیم؟ ناآشنایی ظاهری چه کرده برای ما؟

جهان شناسی در سوره نباء

اینها را من ترجمه نمی‌کنم، بماند، این جهان شناسی است: ﴿الَّذِي جَعَلَ الْأَرْضَ مَهَادًا* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا* وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا* وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا* وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا* لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا* وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا﴾^۱ بندگان من، اینها که جلوی چشم‌تان است. چطور در آیینۀ وجود اینها من را نمی‌بینید؟

۱. نباء: ۱۶، ۱۵، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۸، ۷، ۶.



معرفت به خدا؛ راهها و آثار

گیتی و خوبان آن در نظر آینه‌ایست
دیده ندید اندر آن جز رخ زیبای دوست.
شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
نیست یک مرغ دلی کش نفکندی به قفس
تیر بی داد تو تا پر به پری نیست که نیست
نه همین از غم او سینه ما صد چاک است
داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست
موسی ای نیست که دعوی انا الحق شنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را
پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست
گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار
برش از عالم معنا خبری نیست که نیست

روضه حضرت ابی عبدالله علیه السلام

دو شب باقیمانده را به خاطر ولادت امام هشتم علیه السلام دیگر ذکر مصیبتی نمی‌خوانم. امشب را بخوانم که جلسه بدون ابی عبدالله علیه السلام نمک ندارد، حال ندارد، نور ندارد. کنار بدن قطعه قطعه، چه حرفهایی زده‌است. درست است اینها زبان حال است، ولی واقع همین است: حسین علیه السلام من!

من کرب و بلا را چو خزان دیدم و رفتم
چون مرغ شب از داغ تو نالیدم و رفتم
ای کرب و بلا زینت آغوش نبی را
آوردم و غلتیده به خون دیدم و رفتم



حسین علیه السلام جان کفنت کو؟ به تن پیراهنت کو؟

زینب علیها السلام می داند شهید کفن ندارد، ولی می داند کفن شهید لباسش است. می بیند لباس

ابی عبدالله علیه السلام را هم غارت کردند. حسین علیه السلام من!

ممکن چو نشد صورت پاک تو ببوسم /

می خواستم صورتت را ببوسم و بروم اما سرت را بالای نیزه زدند.

آن حنجر پر خون تو بوسیدم و رفتم /

یاد آیدم آن دم که بگفتی جگرم سوخت

من یاد لب تشنه تو بودم و رفتم

حسین علیه السلام جان کفنت کو؟ به تن پیراهنت کو؟

افتاد اگر دست علمدار تو از تن

پرچم به سر خاک تو کوبیدم و رفتم.

«اللهم اهلك اعدائنا اللهم به حق الحسين اهلك الداعش و آل صعود اليهود اللهم

اشفع مرزانا و انصر قاعدنا اید واحفظ امام زماننا بحق زهراء علیها السلام واجعل عاقبت امرنا خیرا و

اجعل فی فرجه.»



جلسہ نم

حاصل معرفت

چهار بخش معرفت

درباره مسأله اساسی و ریشه‌ای معرفت که فهرستش در چهار بخش در جلسه گذشته بیان شد: شناخت خدا، شناخت خود، شناخت جهان و شناخت قیامت؛ آنقدر به این مسأله ارزش داده شده که هیچ مسأله‌ای در آیین خداوند به این اندازه مورد ارزش قرار نگرفته‌است.

تهی دست ترین انسان

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: انسان جاهل به این چهار واقعیت، تهی‌دست‌ترین انسان است.^۱ یعنی هیچ ندارد. اگر دارایی مادی مسأله‌ای بود، یقین بدانید خداوند قارون را مورد عتاب قرار نمی‌داد و اگر علوم مادی، علوم تام و تمام و کاملی بود، خداوند متعال در قرآن مجید این حرفی را که درباره عالمان علوم مادی زده‌است، نمی‌زد: ﴿يَعْمَلُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۲ این‌ها یک سلسله قوانین مادی را بلدند؛ قوانین مربوط به شیمی، فیزیک، ریاضی، طب و معماری و امور دیگر؛ اما با داشتن این همه علوم، چرا سر و سامان، امنیت، درون با آرامش و اعمال مفیدی به معنای واقعی ندارند؟ علتش این است:

۱. نزدیک ترین حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله: «قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ». بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲. روم: ۷.



«وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» از این معرفت اصلی بی‌خبرند. اینها عرفان به حق، خود، هستی و معاد ندارند.

نتیجه اعمال انسان بی‌معرفت

غرب پر از دانشمند است؛ اما دانشمند عرق خور، دانشمندی که بی‌عقد و ازدواج، تشکیل زندگی داده‌است. دانشمند است اما چهارحرامزاده در دامن خودش و همسر حرامش است. دانشمند است ولی بمب و موشک می‌سازد. برای قلدران بمب شیمیایی می‌سازد و می‌داند که آن‌ها چه می‌کنند اما برایش اهمیت ندارد. می‌گوید: ما می‌سازیم برای دلار. این معرفت را هر کس ندارد، حیوان شاکدار، وحشی دم‌دار و سم‌دار است؛ اما این معرفت به خدا، قیامت، خود و جهان را هر کس دارد، یا انسان است، یا انسان جامع است، یا انسان کامل است، یا پیغمبر است، یا امام است، یا ولی‌الله و منبع خیر است.

سخن پیغمبر ﷺ در مورد انسان‌های بامعرفت

خیلی جالب است که در "خصال" در جلد دوم، مرحوم شیخ صدوق از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: اینان هر خیری از وجودشان آرزو می‌رود و هر کس با آنها زندگی می‌کند، از هر شری از طرف اینان در امان است^۱.

دانشمندان صهیونیستی

دانشمندان علوم طبیعی اینطور نیستند. شما حوصله مطالعه ندارید؛ اگر نه بنده بیست کتاب معرفی می‌کردم، بخوانید. صهیونیست‌ها از صد سال پیش، دانشمندان علوم مختلف را برای خاموش کردن چراغ توحید، قیامت، اخلاق و نابود کردن دین و جدا کردن زمین از خدا به کار گرفتند. کتاب‌هایشان را به دانشگاه‌ها انتقال دادند و کتاب درسی ساختند و در

۱. الخصال، ج ۲، «لا یكون المؤمن عاقلاً حتی یکون فیه عشر خصال...» ص ۴۳۳.



این صد سال نتیجه‌ای که باید بگیرند را گرفتند. یعنی بدنه عظیمی از جهانیان را بی‌دین، لائیک، ضد انسانیت و ضد اخلاق بار آوردند. امروز هم در کشورهای غربی کتاب‌هایشان کتاب‌های درسی است. چهره‌هایی که دانش‌شان چشمه زایش انواع خطرهای فکری و اخلاقی برای انسان بوده‌است؛ البته این کتاب‌ها را به مشرق هم رساندند، پول دادند و ترجمه کردند. استاد تربیت کردند و بر دانشگاه‌ها حاکم کردند.

نتیجه دانش غلط

شما یک کارل مارکس یهودی^۱ را که آلمانی بود، دانشش را تعقیب کنید. همین دانش کارل مارکس باعث به وجود آمدن لنین شد و لنین بدنه عظیمی از جمعیت آسیا و بخشی از اروپا را کمونیست کرد. یک عالم یهودی اینقدر دانشش را بزرگ جلوه دادند. صهیونیست‌ها، مردم را اینطور فریب دادند که اگر دین را کنار بگذارید و دانش اینان را به کار بگیرید، جامعه جهانی به سعادت، امنیت و خیر می‌رسد. دروغ گفتند و دروغ را قبول‌اندند و برعکس آن اتفاق افتاده است.

نتیجه بی‌دینی در جوامع

الان می‌بینید که افکار مردم به شدت آشوب است و درون‌ها به شدت مضطرب است. زندگی‌ها بی‌سر و سامان است و اعتماد دیوارش خراب شده و خیمه امنیت از جهان برچیده شده‌است. ما نیز اگر کمی امنیت در مملکت‌مان داریم، کار نیروی انتظامی و ارتش و سپاه نیست؛ برای این است که هنوز یک بدنه قابل توجهی از مرد و زن دین دارند و یک مقدار معرفت دارند. آن بدنه‌ای هم که دین ندارد، ایجاد ناامنی می‌کند، می‌کشد، دخترها را می‌دزدد، رشوه می‌گیرد و اختلاس می‌کند، جنایت می‌کند. این امنیت محصول کار دولت و اسلحه نیست؛ محصول باقی ماندن دین در بدنه جامعه است و امروز و فردا نسل ما هم که

۱. کارل هاینریش مارکس فیلسوف، اقتصاددان، تاریخ‌نگار، جامعه‌شناس، نظریه‌پرداز سیاسی، روزنامه‌نگار و سوسیالیست انقلابی آلمانی بود.

بی‌دین شوند، زندگی ما هم کاملاً مثل اروپا و امریکا می‌شود. وقتی بی‌دین شوند دیگر مثل آنها دنبال عقد کردن نمی‌روند.

آمار برخی از مشکلاتی که نتیجه بی‌دینی هستند

الان در انگلستان از هر سه بچه‌ای که به دنیا می‌آید، دو نفرشان حرامزاده اند. این آمار را روزنامه‌های خودشان نوشتند و من هم آنجا دیدم. در حال حاضر، در امریکا و اروپا بدنه‌ای از دختران، با سگ نر ازدواج می‌کنند و بدنه‌ای از مردان با سگ ماده. الان سگ بازی در کشور ما راه افتاده‌است. یعنی ما هر چه که از دین فاصله بگیریم، ناامنی، بی‌اعتمادی، قتل، زنا و ربا گسترده تر می‌شود. هیچ کس نیست که بدون بانک زندگی کند و ربا سر سفره همه هست.

ترس پیغمبر ﷺ برای امت

پیغمبر ﷺ می‌فرمود: «من از دو چیز بر امتم در آینده می‌ترسم. اول اینکه بین آنها و بین پروردگار سد ایجاد شود و خدا از زندگی حذف شود و دوم هم گرفتار شدنشان به آرزوهای دست نیافتنی است.»^۱

جوان، بیست سالش است، دلش می‌خواهد کشتی جنس از آلمان برایش بیاید. می‌خواهد دو هفته دیگر ساختمان چهل طبقه داشته باشد. آرزوهای دست نیافتنی! مردم وقتی وارد آرزوهای دست نیافتنی می‌شوند، نمی‌شود و بدهکار می‌شوند و نتیجه اش فرار، خودکشی، اعتیاد و زندان است. اگر دین باشد، به حلال خدا قناعت می‌کنم و نه زندان، نه خودکشی، نه افسردگی و نه فرار گریبان گیر من می‌شود و با این کار مردم دیگر را گرفتار نمی‌کنم.

آرامش؛ نتیجه معرفت

وقتی معرفت باشد، انسان با آرامش و راحت زندگی می‌کند. با امنیت زندگی می‌کند، می‌میرد و وارد محشر می‌شود. «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ...» سلام یعنی امنیت. «وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ

۱. الخصال، ج ۱، «أخوف ما يخاف على الناس خصلتان...» ص ۵۱.



يُبْعَثُ حَيًّا^۱ این معرفت است. تمام انبیاء لبه تیز زحماتشان، برای زدودن جهل مردم و پر کردن ظرف وجود مردم از معرفت بود. چقدر به معرفت و اهل معرفت ارزش می‌دادند.

انسان، نایب خدا در زمین

چند نکته بسیار مهم در این زمینه برایتان عرض کنم. خیلی با ارزش است. در آیات سی به بعد سوره مبارکه بقره به ملائکه خبر می‌دهد: فرشتگان! قصد دارم و می‌خواهم برای خودم نایب منابی در کره زمین بیافرینم^۲. در کرات دیگر نه، مثل اینکه زمین یک سیاره خاصی است و مورد توجه پروردگار عالم بوده و خود کره زمین خاکش، هوایش و موجوداتش در پیش پروردگار دارای ارزش بوده‌است؛ الان هم هست.

دانش عظیم امیرالمومنین علیه السلام

بنده زیباترین تعبیری که درباره کره زمین دیدم در نهج البلاغه و در باب حکمت‌هاست. بسیار تمایل دارم آن دورنمای دانش امیرالمومنین علیه السلام را برایتان بگویم؛ هم از قرآن هم از روایات. در سی روز ماه رمضان گذشته، از طریق فقط کتاب‌های اهل سنت، ارزش‌های امیرالمومنین علیه السلام را بیان کردم و پخش هم شد. ارزش‌های امیرالمومنین علیه السلام را خدا می‌داند، خدا می‌داند این انسان چه علمی دارا بوده‌است.

اینقدر بدانید که علی علیه السلام کسی بود که در برابر پاسخ هیچ پرسشی، نمی‌دانم نگفت. این علم امیرالمومنین علیه السلام است. شما همین امشب ده مسأله از من بپرس، با اینکه بیست سال درس

۱. مریم: ۱۵.

۲. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَتْ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» «و آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم. گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که در آن به فساد و تباهی برخیزد و به ناحق خون ریزی کند و حال آن که ما تو را همواره با ستایشت تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم. [پروردگار] فرمود: من [از این جانشین و قرار گرفتنش در زمین اسراری] می‌دانم که شما نمی‌دانید.» بقره: ۳۰.

می خواندم؛ هم دروس جدید را خواندم و هم دروس حوزه را خواندم و پنجاه سال است با کتاب سر و کار دارم، (ملاحظه می کنید وقتی یک ساعت سخنرانی می کنم چه رشته های مختلفی را در سخنرانی به کار می گیرم.) اما شما ده مسأله از من بپرس. هشت تایش را می گویم نمی دانم. واقعاً نمی دانم. اما شصت و سه سال، هر کس از علی علیه السلام حرف پرسید، نگفت نمی دانم. راجع به گذشته، آینده، آسمان ها، انسان و هر چه پرسیدند، جواب داد.

تعبیر امیرالمومنین علیه السلام از زمین

امیرالمومنین علیه السلام دنیا و همین کره ای که ما در آن زندگی می کنیم را اینگونه تعریف می کند: «مَسْجِدُ أَجْبَاءِ اللَّهِ» اینجا مسجد عاشقان خداست. یعنی مردم بر این دنیا، حکم مسجد را بار کنید. کار نجس و خلاف نکنید. مسجد که جای دزدی، رشوه، زنا و روابط نامشروع نیست. هفت میلیارد جمعیت هر چه نجاست خواستند به سر این کره زمین زدند و یک جای پاک در این مسجد نگذاشتند. شما می گوئید حسینیه ها و مسجدها پاک است؛ همین حسینیه ها و مسجدهای ما پر اختلاف است. کجایش پاک است؟ عبادتگاهها را هم آلوده کردند. مسجد احباء الله.

معرفت بخشیدن خدا به آدم

به ملائکه گفت در این زمین: «فی الارض» الف و لامش یعنی همین کره زمین، من می خواهم نایب مناب بگذارم. بحث هایی بین پروردگار و فرشتگان شد که آنها بماند. خداوند متعال بعد از اینکه آدم را آفرید، هنوز به ملائکه نگفته است سجده کنید. هنوز در آن بهشت موعود را (نه بهشت قیامت) باز نکرده است که به آدم بگوید: «أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»^۲ اصلاً بهشت را پیش نیاورده و سجده را پیش نیاورده است. هنوز آدم یک لیوان آب و یک

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

۲. بقره: ۳۵.



لقمه غذا نخورده‌است. اولین کاری که پروردگار عالم برای آدم کرد این بود: نمی‌دانم تا چه اندازه در قرآن دقت فرمودید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۱ اول او را عالمش کرد و بعد به ملائکه گفت سجده کنید؛ بعد در بهشت را باز کرد. بهشت جای انسان نادان نیست و ملائکه هم دستور احترام به نادان را ندارند. ملائکه با عالم خوش هستند و بهشت با دانا و فهیمیده خوش است.

فرار حضرت عیسی علیه السلام

عیسی بن مریم در بیابان فرار می‌کرد و عرق می‌ریخت و نفس می‌زد تا به یک تخته سنگی رسید. رویش نشست و دوتا نفس کشید. کسی گفت: مسیح! گرگ دنبالت کرده بود؟ گفت: نه! پرسید: ماری، عقربی، رتیلی، خوک یا سگی دنبالت کرده بود که وحش‌ترده فرار می‌کردی؟ چه چیزی دنبالت کرده بود؟ گفت: آدم نادانی را دیدم و از او فرار کردم، از جهل گریختم که بنا ندارد بفهمد. اگر این آدم نادان بنا داشت بفهمد، من آغوشم را باز می‌کردم و او را از جهل نجات می‌دادم، اما الان از جهل فرار کردم.

علم به حقایق الهی

در وهله اول به آدم علم عنایت کرد: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲ و می‌گوید کم نیز برایش نگذاشتم. حالا این علم اسماء، زیباترین حرفی که در کنارش زدند، می‌گویند که اسماء حسنی بوده‌است و ملائکه از این اسماء حسنی بی‌خبر بودند. نه از الفاظش و نه از حقایقش خبر داشتند. این هم یک بحث بسیار پیچیده مشکلی است که حلش برای من که ممکن نیست، این که ضمائری که به اسماء خدا برگردانده، ضمائر جمع مذکر است. معلوم می‌شود علم به الفاظ نبوده و علم به حقایقی بوده‌است که آن حقایق دارای حیات الهی بودند. پس اولین نعمت بعد از وجود که به آدم عنایت شد، علم بود.

۱. بقره: ۳۱.

۲. بقره: ۳۱.



مقام کلیم الهی موسی علیه السلام

موسی بن عمران علیه السلام کلیم الله است و این مقام کمی نیست: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۱ پروردگار جبرئیل را بین خودش و موسی علیه السلام حذف کرد و از اول گفت که من می‌خواهم خودم مستقیم با موسی علیه السلام حرف بزنم. موسی بن عمران، سومین پیغمبر اولوالعزم پروردگار است. خیلی مقامش بالاست.

موسی علیه السلام کسی است که خدا می‌گوید: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ﴾^۲ شب و با اضافه کردن ده شب، او را خودم به مهمانی ویژه معنوی خودم دعوتش کردم. نبردش کوه طور و پرتقال و گلابی بدهد. با پرتقال و گلابی که از ما نیز پذیرایی می‌کند. اینکه مهم نیست. الله اکبر از ارزش معرفت این موسی علیه السلام!

ارزش معرفت موسی علیه السلام

وقتی خبر شد در مجمع البحرین، یعنی مناطق شامات و لبنان آن روزگار، یک مرد عالمی زندگی می‌کند که اسراری را به عنوان علم پنهان، خدا به او داده‌است؛ که موسی بن عمران از آن علم بی‌خبر است؛ تا متوجه شد یک چنین مرد عالمی هست، به پروردگار عالم گفت: آدرسش را بده بروم و زانو بزنم. شاگردی کنم و یاد بگیرم. انبیاء متکبر نبودند. انبیاء خیلی آقا بودند و حسود نبودند. یک پیغمبر اولوالعزم خدا، فهمیده‌است یک عالم‌تر از خودش در علوم پنهان، در مجمع البحرین زندگی می‌کند و با شوق و ذوق آدرس می‌خواهد که برود از علم آن مرد به علم خودش اضافه کند. این ارزش معرفت است.

درخواست پیرمرد نودساله از امام صادق علیه السلام

من دقیقاً نمی‌دانم بصره تا مدینه چند کیلومتر است. فکر می‌کنم قدیمی‌های عراق، اگر از بصره می‌خواستند بروند مدینه، یا باید از عراق وارد اردن می‌شدند و از اردن وارد منطقه

۱. نساء: ۱۶۴.

۲. اعراف: ۱۴۲.



تبوک می‌شدند، هزار کیلومتر از منطقه تبوک می‌آمدند و به مدینه می‌رسیدند. یا راه دوم این بود که از بصره بروند داخل یک سرزمین دیگر که الان اسمش کویت است، از آنجا وارد عربستان بشوند، بعد سمت مدینه بروند. احتمالاً از بصره با مرکب حیوانی تا مدینه، هر هزار کیلومتری بیست و پنج شش روز طول می‌کشیده‌است.

در طول دو ماه پیرمرد نود ساله از بصره آمده‌است به مدینه و در محضر وجود مبارک امام صادق علیه السلام (این در اصول کافی در جلد دوم است.) و به امام ششم علیه السلام می‌گوید: از بصره راه افتادم. در این سن نود سالگی خدا عمرم را نگه داشت و در جاده‌ها نمردم. رسیدم اینجا که به حضرت‌تان بگویم: یک آیه در سوره نساء است و من نصفش را نمی‌فهمم. یادم بدهید. بالای دو هزار کیلومتر برای نصف آیه آمده‌است. حالا بحث آن آیه هم مفصل است و نیاز به دو شب جلسه دارد. حضرت علیه السلام فرمودند: آیه را قرائت کن و بگو کجایش را نمی‌فهمی؟ آیه را قرائت کرد و آن بخشی که نمی‌فهمید را به وجود مبارک امام ششم علیه السلام عرض کرد و امام علیه السلام هم آن یک تکه آیه را با حدود بیست آیه قرآن برایش معنی کرد.^۱ امام این است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: امام مثل کعبه است، مردم باید بروند دنبالش، نه او بلند شود دنبال مردم برود.^۲ عالم ربانی را مردم باید دنبالش بدون.

کمبود کسب معرفت

بیشتر مردم ما کم می‌گذارند. چقدر در شهرها، مسجد، عالم، جلسه، ماه رمضان، محرم، صفر و فاطمیه است ولی منحصر شده به تعداد معینی افراد متدین؛ یک بخش‌شان پیر و یک بخش‌شان هم جوان از خانواده‌های متدین هستند. اگر بنا به انجام این مسأله بود، باید یک جلسه که در یک جای شهر تشکیل می‌شد، یک میلیون نفر بیایند همینطوری به نوبت، که معرفت کسب کنند. پیرمرد نود ساله که باید روی تخت افتاده باشد و هر روز یک قالیچه کنار حوض بیاندازند تا بنشینند و یک میوه‌ای بخورد و یک قلیانی بکشد تا

۱. به علت بیان اجمالی حدیث، یافتن آن میسر نشد.

۲. کافی، ج ۳، ص ۷۹.

نفسش در بیاید؛ اما بلند می‌شود بالای دو هزار کیلومتر به مدینه می‌آید که به امام علیه السلام بگوید یک نصف آیه را نمی‌فهمم، یادم بده.

مقام ابان بن تغلب

ابان بن تغلب^۱ یک بازاری مثل شما بود. به منزل امام ششم علیه السلام آمد. در اتاق جمعیت نشسته بود. ابان، وقتی از در اتاق آمد داخل، جمعیت دیدند که امام صادق علیه السلام تمام قد بلند شد. تمام قد بلند شدن امام صادق علیه السلام یعنی چه؟ اگر **كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامِهِ مُبِينٌ**^۲ را طبق روایات اصول کافی در باب حجت درباره امام بدانیم^۳؛ که همین هم هست، بلند شدن امام علیه السلام جلوی پای یک بقال، یعنی بلند شدن همه مالانکه و همه جن و همه موجودات عاقل. امام یعنی پیش از همه و پیشرو همه.

به ابان فرمودند: بیا کنار دست خودم بنشین. جا باز کردند و ابان آمد. حضرت صادق علیه السلام اولاً به ابان فرمود: ننشین و بایست چند لحظه. بعد به یک فرزندشان فرمودند: برو یک تشک و دوتا متکا بیاور. به ابان فرمود: حالا بنشین روی این تشکچه و به این دوتا متکا تکیه بده. جلسه که تمام شد، ابان هم خداحافظی کرد و رفت. انسان گاهی کارهایی را که می‌بیند، برایش سوال پیش می‌آید. یعنی چه؟ ما هم که آمدیم پیش امام صادق علیه السلام؛ پس چرا اینطوری با ما معامله نکرد؟ این شخص که نه دامادش، نه قوم و خویشش و نه برادرزاده‌اش است. برای چه این همه احترام؟ عرض کردند: یابن رسول الله علیه السلام! چه کسی بود؟ چقدر به او احترام کردید!! فرمود: این شخص در این سینه‌اش سی هزار روایت معرفتی از ما متراکم است. این معرفت بود. این علم بود. این دانایی و دانش و فهم بود، که من اینطور به او احترام کردم.^۴

۱. ابان بن تغلب بن رباح بکری جریبری کندی ربیعی کوفی (درگذشت ۱۴۱ق/ ۷۵۸م) ادیب، قاری، فقیه، مفسر و از محدثان بنام امامیه است. او محضر امام سجاد علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام را درک کرد. نقل شده است؛ ۳۰۶۰۰۰ حدیث از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

۲. پس: ۱۲.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۸۳.

۴. «...اخبرنا محمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا جعفر بن محمد بن هشام قال: حدثنا علي بن محمد الجريري قال: حدثنا أبان بن محمد بن أبان بن تغلب قال: سمعت أبي يقول: دخلت



این آیه از آیات بسیار مهم قرآن است: «یرفع الله...» فاعل فعل یرفع، خود پروردگار است. می‌گوید: من بالا می‌برم و رفعت می‌دهم. ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ مِنْ مَوَاقِنَ﴾^۱ از شما امت همه‌تان را نه، چون داخل شما امت بی‌حجاب، عرق خور، بازیگر، دروغگو و منقلب هست. این آشغال‌ها باید دور ریخته شوند. از شما امت، مومنین‌تان را من در عالم معنویت، رفعت می‌دهم و بالا می‌برم. تا کجا؟ مقام‌تان را تا کجا می‌برم بالا؟ از آیه می‌شود درک کرد تا کجا؟ ابتدا آیه ریاضی نگفته‌است که بگوید ده درجه یا پانزده درجه. آیه مطلق است: از شما امت را رفعت می‌دهم درجه‌اش را بالا می‌برم و تا کجایش را دیگر خودش می‌داند. اما ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲ به آنهایی که علم و معرفت عنایت شده، به صورت جمع درجات‌شان را می‌برم بالا و نه یک درجه.

افراد اهل معرفت

هفت نفر اهل معرفت را امیرالمومنین علیه السلام اسم می‌برد: سلمان، مقداد، عمار، ابوالهثیم بن تیهان و ... اینها از آن با معرفت‌های زیبا بودند. امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید: «... بهم ترزقون...» اگر خدا سفره شما را رنگین پهن می‌کند، به گل جمال اینهاست و الا یک لیوان آب هم به شما نمی‌داد. «...و بهم تمطرون...» اگر به ابرها می‌گوید باران ببارید، به احترام این هفت نفر است «...و بهم تصرون...» اگر یاری داده می‌شوید در مقابل دشمنان به احترام این هفت تا اهل معرفت است و الا خدا با نادانان کاری ندارد.^۳

خدایا به حقیقت حضرت رضا علیه السلام به ما به زن و بچه‌هایمان به نسل‌مان معرفتی که می‌خواهی و ما را به کمال می‌رساند عنایت بفرما. به حقیقت امام هشتم علیه السلام بیماری جهل

→

مع أبي إلى أبي عبد الله عليه السلام، فلما بصر به أمر بوسادة فألقيت له، و صافحه و اعتنقه و ساءله و رحب به...» رجال النجاشي، ص ۱۱.
 ۱. مجادله: ۱۱.
 ۲. مجادله: ۱۱.
 ۳. کافی، ج ۲، ص ۲۴۴.

معرفت به خدا؛ راهها و آثار

ما را معالجه کن. به حقیقت امام هشتم علیه السلام دل ما را به خودت، به قرآن، به انبیاء، به ائمه علیهم السلام و به ویژه به وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام گره بزن، گره غیر قابل باز شدن بزن. داعش و آل سعود و یهود را ذلیل کن. خدایا امام زمان علیه السلام را از ما راضی فرما و فرج مبارکش را نزدیک کن. خدایا از ما هر کس از دنیا رفته مرد و زن هر کس، به حقیقت حضرت رضا علیه السلام همه‌شان را اگر در برزخ گرفتارند، به امام رضا علیه السلام ببخش. همه‌شان را از گرفتاری برزخی اگر گرفتارند نجات بده.

جلسه دہم

بندگان خوب خدا

روایت تربیتی امام رضا علیه السلام

علاقه داشتیم با توفیق پروردگار مهربان عالم، روایتی را که از امام هشتم علیه السلام توضیح می‌دادم، تمام می‌کردم؛ اما گستردگی عمق فرمایشات امام علیه السلام به بنده، فرصت تمام کردن حقایقی که در روایت بود را نداد. برای امشب، یک روایت بسیار مهم تربیتی انتخاب کردم که در کنار آن روایت اعتقادی نه شب قبل، این روایت به روش، منش و اعمال ما برای اصلاح کمک کند.

یک آقای که نامش را ننوشتند، به محضر مبارک امام هشتم علیه السلام می‌رسد و عرض می‌کند: یابن رسول الله! بندگان خوب و قابل قبول خدا چه کسانی هستند؟^۱

بنده خوب

بنده خوب یعنی بنده‌ای که حضرت حق، پیغمبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام، قرآن و فرشتگان از او رضایت دارند. از او نفرتی ندارند، چون علت نفرت در وجودش نیست و خوب و پسندیده است. این گونه روایات کار شاقول را می‌کند.

۱. رُویَ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ خِيَارِ الْعِبَادِ، «الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا وَ إِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَ إِذَا أَعْطُوا شَكَرُوا وَ إِذَا ابْتَلُوا صَبَرُوا وَ إِذَا غَضِبُوا عَفَوْا». حضرت رضا علیه السلام درباره بهترین بندگان پرسیدند. حضرت فرمود: آنان که هرگاه نیکی می‌کنند، خوشحال می‌شوند، هرگاه بدی می‌کنند، استغفار می‌کنند، هرگاه چیزی به آنان داده می‌شود، سپاس می‌گویند، هرگاه مبتلا و گرفتار می‌شوند، شکیبایی می‌کنند، و هرگاه خشمگین می‌شوند، عفو و گذشت می‌کنند.

کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.



جاهل نمیرید

بنا با به کار گرفتن شاقول، چه هدفی دارد؟ می‌خواهد دیوار و ساختمان درست بالا بیاید که خراب و بی ارزش نشود. اهل بیت علیهم‌السلام می‌فرمایند: این گونه روایات ما را معیار قرار بدهید و خودتان را با مطالب این روایات بسنجید تا خود را بشناسید و ببینید در چه وضعی هستید. جاهل مردن حرام است.^۱ این خیلی روایت زیبایی است. جاهل نمیرید.

اهمیت عالم از این دنیا رفتن

عالمی بود که وقتی مریض شد، ابوریحان بیرونی، این چهره معروف علمی و ریاضی و نجوم، به دیدنش آمد. عالم در حال احتزار بود. وقتی به او گفتند که ابوریحان به دیدنت آمده‌است، چشمش را باز کرد و یک مسأله پرسید. ابوریحان به او گفت: در این لحظه، جواب این مسأله به چه درد تو می‌خورد؟ من جوابش را می‌دانم، اما یک دقیقه یا دو دقیقه دیگر می‌میری. به ابوریحان گفت: سریع جوابش را بده و معطل نکن. من عالم به این مسأله بمیرم یا جاهل؟ دلم می‌خواهد عالم بمیرم.

تمام انبیاء، عالم از دنیا رفتند. همه ائمه علیهم‌السلام عالم از دنیا رفتند. این هفتاد و دو نفر کربلا شهید عالم، شهید آگاه و شهید دانا هستند.

حضرت علیه‌السلام می‌فرماید که با این روایات خودتان را بشناسید؛ در چه وضعی هستید؟ خوب یا بد هستید؟ کم دارید یا ندارید؟ آدم به درد بخوری هستید یا آدم مزاحمی هستید؟ آدم اهل نجاتی هستید یا آدم اهل عذابی هستید؟ خودتان را بشناسید.

معبدی در یونان

دوهزار سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام، در یونان یک معبدی ساخته بودند و سردر ورودی معبد، یک تخته سنگ گذاشته بودند. یک مقدار سنگ را به طرف زمین کج کرده بودند

۱. امیرالمومنین علیه‌السلام به نقل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ كَبِيتٍ خَرِبٍ فَتَعَلَّمُوا وَعَلَّمُوا وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهَالًا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِرُ عَلَى الْجَهْلِ»؛

نهج البلاغه، خطبه ۹۱.



که هر کس می‌خواهد وارد این معبد شود، سنگ را ببیند. روی سنگ با خط درشت نوشته بودند: خود را بشناس.

پاسخ امام رضا علیه السلام در مورد بندگان خوب خدا

امام هشتم علیه السلام در پاسخ این سوال عالی، زیبا و عاقلانه که پرسید بندگان خوب خدا چه کسانی هستند؟ پنج خصلت بیان کرده‌است؛ هر کس این پنج خصلت را دارد، بنده خوب، قابل قبول، درست و صحیح خدا و اهل نجات است.

خصلت اول

خصلت اول: «الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا أَسْتَبْشَرُوا...» وقتی کار خوب می‌کنند، خوشحال می‌شوند و نشاط پیدا می‌کنند؛ یعنی مغرور می‌شوند؟ نه! غرور به عمل کار خوبی نیست؛ چون عملی که به توفیق خدا انجام گرفته‌است جای غرور ندارد. اوج پیدا می‌کنند و در دلشان قند آب می‌شود که بله منم طاووس علیین شدم؟ نه!

معنی حرف حضرت رضا علیه السلام این است: خوشحال می‌شوند از اینکه فرمان خدا را در انجام این کار، اجرا کردند. خوشحال می‌شوند که عمرشان را تلف نکردند و خوشحال می‌شوند که کارگر خوبی برای پروردگار هستند. این لذت، کیف و خوشحالی‌شان از عمل خوب، تماشای به طرف پروردگار مهربان عالم جهت دارد. امام علیه السلام مقید هم نکردند که این کار خوب چیست؛ هر کاری که خدا، انبیاء، ائمه علیهم السلام و اولیاء الهی نظر دارند، به سود دنیا و آخرت خود انسان، خانواده‌اش و عباد پروردگار است. این عمل نیک است. گاهی باید بنشینیم دور همدیگر و فکرهایمان را روی هم بگذاریم، ببینیم چه عمل نیکی می‌توانیم انجام بدهیم؟!

چشمه خیر

در حدود بیست سال پیش، بنده سبزه‌وار منبر می‌رفتم. وارد بر عالم اول شهر شدم؛ بازاری‌ها، غیر بازاری‌ها، مغازه‌دارهای خیابانی و چهره‌های معتبرشان به دیدن من آمدند. دور تا دور مهمان‌خانه آن عالم پر شد و همه نشسته بودند. پیرمردی که لباسش معمولی بود و گیوه نیز

به پا داشت، دم در ورودی، گیوه‌اش را گذاشت و وارد شد. عالم رده اول شهر و همه آنهايي که داخل اتاق بودند، تمام قد بلند شدند. جلسه تمام که شد، رفتند. نزدیک نماز مغرب و عشاء بود و باید به مسجد جامع سبزوار می‌رفتم. به آقایی که من را دعوت کرده بود، گفتم: پیرمرد چه کسی بود؟ گفت: چشمه خیر! گفتم: کارش؟ گفت: دوتا از کارهایش را تا به مسجد برسیم، برایت می‌گویم.

رسیدگی به طلاب

اول این که پدر این آقا (این داستان برای پنجاه سال قبل است و آن وقت که من سبزوار بودم، سی سال قبل بود.) وقتی از دنیا رفت، بیست میلیون تومان ارث به او رسید. کسی هست بیست میلیون تومان پنجاه سال پیش را با الان مقایسه کند، ببینیم چند برابر می‌شود؟ پنجاه سال قبل در خود شهر سبزوار، با پنج هزار تومان می‌شد خانه خرید. گفت: این بیست میلیون تومان را نقدش کرد، زمین بود یا چیز دیگر بود. چهار یا پنج برادر و خواهر هم بودند. بیست میلیون که نقد شد، گفت: خدایا! من که یک مغازه و درآمد خوبی دارم. یک خانه هم دارم که ششصد متر است؛ (که بعدا بنده به احترام به دیدنش در آن خانه رفتم.) خب این بیست میلیون تومان اضافه زندگیست، این هم که تو مفت به من دادی و من عرق برایش نریختم. من می‌خواهم این بیست میلیون تومان را به خودت پس بدهم. گفت: از سبزوار شروع کرد و تا مشهد، داخل حجره‌های طلبه‌ها پیش رئیس‌های مدارس طلاب، رفت و گفت: درس خوان‌هایتان چه کسانی هستند؟ مثلاً در سبزوار به او گفتند: صد نفر درس خوان داریم. در مشهد، چهار یا پنج مدرسه گفتند: دویست نفر درس خوان داریم. قدیم‌ها ما خیلی خوب درس می‌خواندیم و واقعاً جان می‌کنیم در درس خواندن. گفت: در طول پنج یا شش سال، طلبه‌های باسواد را پیدا کرد و تک تک صدایشان کرد و گفت: چقدر بدهکاری؟ مثلاً کسی جواب می‌داد: هشت هزار تومان. او نیز می‌گفت: این را ببر بدهکاریت را بده تا خیالت راحت شود. چقدر کتاب می‌خواهی؟ مثلاً پنج دوره تفسیر می‌خواهم یا چهار دوره کتاب روایت می‌خواهم. می‌گفت: قیمت بگیر و من اینجا نشستم؛ بیا پولش را بگیر و برو تا من نشستم بخر.



می‌گفت: خدا می‌داند در این سی سال با این بیست میلیون تومان، چقدر روحانی باسواد الهی مسلک متدین خدمتگزار، بار آورد. پولش را زمین کشت کرد و شجره طیبه ساخت.

اهمیت حمایت از طلاب

شما برادران تاجر ثروتمند، تا به حال سری به مدارس این شهر زده‌اید؟ چند جوانی که روحانی شده و از ماهواره، فساد، دختر بازی، پدر و مادر و خواهر و برادر بریده‌است و در غربت ساکن است و نیز باهوش است؛ یعنی سی سال دیگر، یا بروجردی، خوئی، حکیم، فیلسوف، مفسر یا نویسنده می‌شود؛ که خیلی از امثال اینها را بنده جلیوشان را گرفتیم، زیرا اینها گاه از شدت فقر، رها می‌کنند و کاسب یا اداری یا دولتی می‌شوند. در حالی که اگر به اینان رسیدگی می‌شد، کشور از عالمان ربانی سیراب می‌شد. این یک کار خیر، لذت ندارد؟ آدم هشتاد سالش شود و ببیند با پولش، پنجاه‌تا طلبه به درد بخور دین، مملکت و ملت بار آورده‌است. خب خیلی لذت دارد، که خدایا پولی به من دادی و راه هم به من نشان دادی. پولم را بردم خرج کردم و حالا برای دینت پنجاه‌تا نیروی امام رضایی علوئیه، علوی علوئیه، امام حسینی علوئیه تربیت شد.

عبد خوب خدا

کار دومش: یک دوچرخه دارد و شهر را تقسیم کرده‌است. شنبه نوبت یک خیابان است. یکشنبه نوبت یک خیابان دیگر است، تا پنج شنبه و فقط جمعه تعطیل است. خورجین را می‌اندازد روی دوچرخه‌اش و در دانه دانه مغازه‌ها می‌رود. مردم هم او را می‌شناسند. می‌گویند: در خورجین باز است. پولی به او می‌دهند و داخل خورجین می‌گذارد. نهار که می‌شود، به خانه می‌رود و نهار را می‌خورد. پول‌ها را خالی می‌کند و دوباره می‌آید و خورجین را پر می‌کند. از شنبه تا پنج شنبه پول از مردم می‌گیرد. مردم هم با جان و دل به او می‌دهند. برای بی‌خانه خانه می‌سازد، برای دختر بی‌جهاز جهیزیه کامل می‌خرد، برای جوان بی‌کار شغل ایجاد می‌کند. این است عبد خوب خدا.



مال دنیا

بنده نمی‌دانم غلتیدن در دویست میلیارد و صد میلیارد تومان، آن هم در خیال، آن هم شب که آدم بی‌کار است و در رختخواب افتاده است، که مثلاً امروز چقدر عالی بود که بانک گفت: دویست و چهل میلیارد تومان موجودیت است. خب اینها هی روی همدیگر بماند و بعد نفسم تمام شود. من را به بهشت رضوان ببرند و در دو متر چاله بیاندازند و برگردند، به چه درد من می‌خورد؟

دنیايي که در حلالش حساب و در حرامش کیفر است

اصلاً به چه درد من می‌خورد جز اینکه امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «... فی حلالها حساب...» باید در به دست آوردنش، نگه داشتنش و بخل کردنش جواب بدهی. در قیامت «... و فی حرامها عقاب...» اگر هم پول‌هایت حرام است، دیگر دادگاه نداری و خیلی راحت تو را به جهنم می‌برند و دیگر معطلت نمی‌کنند. این زندگی غلط است.

زندگی خوب و رعایت انصاف

زندگی که دائماً خوبی از آن ظهور می‌کند خوب است. مثلاً در مغازه نشستیم و واقعاً هم باید فضل خدا را به دست بیاورم. باید پول به دست بیاورم و نشستیم. مشتری هنوز نیامده و در دلم

۱. الإمام علی علیه السلام. في وصف الدنيا: ما أصف من دارٍ أولها عناءٌ وآخرها فناءٌ، في حلالها حسابٌ وفي حرامها عقابٌ، من استغنى فيها فُتِنَ، ومن افتقر فيها حزنٌ، ومن ساعاها فاتهت، ومن قعد عنها واتته، ومن أبصر بها بصرتُهُ، ومن أبصر إليها أعمته.

امام علی علیه السلام - در توصیف دنیا - : چه بگویم در وصف دنیایی که آغازش رنج است و انجامش نابودی، و در حلالش حساب است و در حرامش کیفر؟ هر که در دنیا بی‌نیاز شد، گرفتار گردید، هر که فقیر شد، اندوه دامگیرش شد، هر که در پی دنیا دوید، به آن نرسید، هر که از طلب آن باز ایستاد، دنیا خود به سراغش رفت، هر که با دنیا دید، دنیا او را بینا گردانید، و هر که به دنیا نگریست، دنیا نابینایش گردانید.

نهج البلاغة، الخطبة ۸۲



یا رب یا رب! می‌گوییم. یا الله، یا غفار می‌گوییم. گاهی در دلم در مغازه یا در کارخانه، به پروردگار می‌گوییم: خودت می‌دانی من بنده خوبی برایت نبودم. ببخش! یکدفعه یک مشتری می‌آید و می‌گوید: آقا جنس داری؟ بله دارم. ده کیلو یا بیست کیلو، یک خروار یا دو خروار فلان جنس را می‌خواهم. می‌گوییم: خدایا بندهات است، من دلم می‌خواهد در این معامله انصاف را در حق او رعایت کنم، فشار به جیب او نیاورم و با او طبیعی معامله کنم. اسلام می‌گوید: این کار خوبی است، انصاف کار خوبی است و یک مقدار سود را کمتر کردن کار خوبی است.

عمل نیک برای رضایت خدا

داستان یک رفیق دیگرم را هم به تناسب این جمله امام هشتم علیه السلام تعریف کنم. خیلی عجیب است و البته خدا حجتش تمام است: راننده کامیون بود. کامیونش هم ماک بود. من یادم است جوان بودم و علت رفاقتش هم با من این بود که من در هجده، نوزده سالگی یک دعای کمیل داشتم. دوازده نصف شب در تابستان‌ها می‌رفتم و در جاده چالوس در کوه‌ها می‌خواندیم. یک نفر به او گفته بود یک دعای کمیلی هست و او هم آمد و دیگر با ما رفیق شد.

یک شاگرد داشت که آدم خوبی بود. یک روز به شاگردش می‌گوید: بلند شو برویم محضر، تو انسان خوبی هستی. دو دانگ کامیون را به نامش می‌کند و می‌گوید: حالا هر چه بار می‌بری و می‌آوری دو قسمت پولش برای تو، کرایه چهارتایش را هم به من بده. او هم آدم درستی بود و انجام می‌داد.

یک روز هم صدایش کرد و گفت: تو خوبی و من هم یک دختر خیلی خوب دارم. مادر و خواهرت را بفرست، من دخترم را به تو بدهم. چه پیوندهایی داشتند با هم، خوبان چه فکرهای زیبایی داشتند و چقدر خوب بودند.

روزی نیز به بنده گفت: فلانی! من دیگر توان پشت ماشین نشستن، آن هم آن ماشین‌ها که یک پهلوان می‌خواست فقط فرمانش را بچرخاند و کلاش را بگیرد، ندارم. گفت: دیگر نمی‌روم. بنده هم دیگر از او جستجو نکردم که چه کار می‌کند. یک روز به یکی از رفیق‌هایم گفتم: فلانی چه کار می‌کند؟ هشت صبح می‌آید در میدان خراسان می‌ایستد، هر کس می‌آید برود و اخم‌هایش در هم است، می‌رود جلو و سلام می‌کند، بغلش

می‌گیرد و می‌بوسد. بعد به او می‌گوید: فقط به من بگو چرا اخم‌هایت درهم است؟ او هم می‌گفت: طاق خانه‌ام زمستان است و دارد می‌ریزد. پول ندارم درست کنم. می‌گفت مشکلی نیست، با هم برویم خانه‌تان و طاق را نگاه می‌کرد و بنا و دو کارگر و مصالح می‌فرستاد تا طاق درست می‌شد.

آقا شما چرا قیافه‌ات گرفته؟ زخم بیمارستان است و پول ندارم که او را بیرون بیاورم. می‌گفت: برویم بیمارستان پولش را بدهم.

آقا شما چرا ناراحت هستید؟ زمستان است و بخاری ندارم. پولش را هم ندارم. می‌گفت: مشکلی نیست، اینجا یک مغازه است و لوازم خانگی می‌فروشد. یک وانت صدا کن. یک بخاری می‌گذاشت داخل این وانت و می‌برد و یک لوله‌کش هم می‌برد و بخاری را نصب می‌کرد. روشن می‌کرد و می‌گفت: مرحمت عالی زیاد!

تا روزی که از دنیا رفت، کارش فقط این بود که به درد مردم برسد و مشکل مردم را حل کند و گره از کار گره خورده‌ها باز کند.

خصلت دوم

امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: این خصلت آدم خوب است که کار خوب می‌کند و خوشحال هم می‌شود؛ چرا خوشحال می‌شود؟ چون برای خدا کار کرده‌است و لذت می‌برد. اما خصلت دومش: «... و اذا اساعوا...» اگر اینان، یعنی این خوبان یک وقت اگر گرفتار لغزشی، اشتباهی و گناهی شوند؛ حضرت علیه السلام می‌فرماید: «... استغفروا...» این را سریع با خدا هماهنگ می‌کنند و از پرونده‌اش پاک می‌کند. زیرا اینان رفیق‌های خدا هستند و خوب هستند.

سخن امیرالمومنین علیه السلام در مورد بندگان خوب خدا

گاهی دچار اشتباه می‌شوند «... قلیل زلله...» امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: مجرم حرفه‌ای نیست، گناهش اندک است. ولی خدا پاک می‌کند و نمی‌گذارد در پرونده بماند.

۱. «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ تَعَالَى كُلِّ مَسْتَقْرَبٍ أَجَلُهُ مَكْدَبٌ أَمَلَهُ كَثِيرٌ عَمَلُهُ قَلِيلٌ زَلَّاهُ.» غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۳۳.



خصلت سوم

سوم: «... و اذا اعطوا شكروا...» هر چه خدا به اینها عطا کند، عطای خدا را در جاده سپاس می‌گذارند.

جاده سپاس از نظر قرآن

از نظر قرآن جاده سپاس چیست؟ آیا این است که در خانه‌ام اتاق‌ها و سالن مفروش به فرش ابریشمی است، سی میلیون قیمت مبلم است و ده میلیون برای پرده، دو یخچال دارم که هر دو مملو از خوردنی‌جات است؟ بعد بگویم الهی شکر؟ از نظر اسلام شکر واقعی این است؟

ببینیم قرآن چه می‌گوید: ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱ مردم آل داود و جمعیت‌ها! مرا عبادت کنید. این عبادت شکر است. زبانی که به شما دادم، دست، گوش، چشم، شکم و غریزه شهوت؛ اینها را در پاکی‌ها هزینه کنید.

به مردم برسید، خرج عروسی جوان‌ها را بدهید که سه سال است نامزد دارند و خانواده دختر خسته شده‌است و می‌گوید: نمی‌توانی، طلاقش بده. این شکر است. این هم یک

خصلت آدم‌های خوب!

خصلت چهارم

خصلت چهارم: «... اذ ابطلوا صبروا...» اگر تلخی، حادثه، داغ و کمبود درآمد پیش بیاید، فقط و فقط برای پروردگار، کنار پروردگار می‌مانند و در سختی‌ها و رنج‌ها از خدا رو بر نمی‌گردانند.

عظمت صبر

چه عظمتی این صبر داشت، که جلوی چشمش، هفتاد و دو بدن قطعه قطعه روی خاک، از این طرف هم صدای ناله هشتاد و چهار زن و بچه...؛ صورتش را می‌گذارد روی خاک و

۱. سبأ: ۱۳.

می‌گوید: «...صبرا علی بلائک...»^۱ من دست از تو برنمی‌دارم. صبر یعنی چه؟ من دست از تو برنمی‌دارم.

صبر در بلا

یک داستانی برایتان بگویم که بسیار تعجب کنید. شهری دعوت شدم، آن شخصی که من را دعوت کرد، خودش تهران زندگی می‌کرد و با من آمد. یک روز به من گفت: بلند شو برویم بازار این شهر را ببینیم. بازار قدیمی است و خیلی قشنگ است. در بازار داشتیم می‌رفتیم که به یک مغازه رسیدیم. گفت این رفیق من است. برویم یک چای بخوریم. داخل مغازه شدیم، یک مرد با ادب، با وقار و وزین چای را آورد و خوردیم و خداحافظی کرد. آمدیم بیرون. گفت: مخصوصاً تو را آوردم او را ببینی. من با خانواده‌ام گاهی می‌آیم و می‌روم خانه‌اش. این وقار، ادب، حوصله و چهره‌ باز را دیدی؟ گفتم: بله. گفت: خانواده ما به من خبر دادند که این آقا که ثروتمند هم هست، تاجر نمره اول این شهر نیز است، سه دختر دارد که هر سه فوق لیسانس هستند و هر کدام از یکی خوشگل‌تر است. ولی این تاجر که غیر از این سه‌تا دختر، بچه ندارد، هر سه با این زیبایی خیره کننده و علم‌شان، کور از مادر به دنیا آمدند. آدم‌های خوب می‌گویند: محبوب من خواسته‌است سه دختر کور به من بدهد. نوکرش هم هستم و دست هم از او برنمی‌دارم. صبر یعنی پیش خدا ماندن. اما خدا به داد بی صبرها برسد، مثلاً برای یک دندان درد می‌گوید: خدایا بلد نیستی خدایی کنی؟ نمی‌توانی کارگردانی کنی؟

خصلت پنجم

خصلت پنجم: امام هشتم علیه السلام می‌گوید: اینها گاهی از کوره درشان می‌برند، یا زن از کوره درش می‌برد، یا پدر، مادر، پسر، دختر، داماد یا مردم کوچه و بازار؛ وقتی عصبانی می‌شوند، عصبانیت‌شان را ظاهر نمی‌کنند و به راستی و به درستی در قلب‌شان از این آدمی که اینها را از کوره در برده گذشت می‌کنند: «...و اذا غضبوا غفروا.» می‌گویند: چه معنی دارد؟ ما

۱. مقتل الحسین مقرر، ص ۷۵۳.



خودمان آنقدر عیب داریم، حالا که عصبانی شدیم بزنیم در گوش این زن یا مرد برای چه؟
خب می‌بخشیم.

داستانی از سید ابوالحسن اصفهانی

یک همشهری داشتید که هنوز معروف است و اسمش سر زبان‌هاست: آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی^۱. در اتاقش در نجف نشسته بود که لاتی آمد و روبه‌رویش نشست و گفت: بیست دینار عراقی نیازمندم. سید مرجع تقلید جهان شیعه بود و مقابلش دیگر مرجعی نبود. تک افتاده بود. سید راست گفت و گفت: ندارم. به اندازه‌ای که دهانش کف کند، به سید فحش داد. لات بود دیگر. لات یعنی بی قانون، بی قاعده، زبان دراز و گناهکار. سید هم نگاهش کرد و او هم دهانش کف کرد و چانه‌اش خسته شد و بلند شد و رفت. ساعت یک نصف شب لات خواب بود که در زدند. به زنش گفت: برو بین این وقت شب چه کسی است در می‌زند؟ اگر مزاحم است بیایم حسابش را برسم. خانمش برگشت و گفت: مرجع تقلید شیعه سید اصفهانی است. آمد دم در و گفت: بفرماید داخل. سید آمد داخل.

«و اذا غضبوا غفروا» بندگان خوب خدا از هر کس ناراحت می‌شوند، می‌بخشند.

سید بیست دینار عراقی درآورد و گفت: امروز صبح آمدی و پول خواستی. نداشتیم و واقعاً نداشتیم. اما بعدازظهر گیرم آمد. حالا با این پول مشکل حل می‌شود یا بیشتر بدهم؟ چون پولم را آوردم و جیبم پر است. گفت: نمی‌خواهم. گفت: مگر کسی پول به تو داد؟ گفت: نه! هیچ کس پول نداد. مشکلم هم مانده‌است. گفت: چرا نمی‌خواهی؟ گفت: نمی‌خواهم. گفت: من از خانه‌ات نمی‌روم. پس باید پول را بگیری. گفت: به یک شرط می‌گیرم، من می‌خواهم و صورتم را می‌گذارم روی فرش، تو کفش‌هایت را بیوش و با کفشت بیا روی صورت من.

۱. سید ابوالحسن اصفهانی (۱۲۸۴-۱۳۶۵ق)، فقیه، و مرجع تقلید شیعیان و نویسنده آثاری همچون وسیلة النجاة (به عربی) و ذخیره الصالحین (به فارسی). او از شاگردان خاص آخوند خراسانی بود. پس از وفات نائینی و حائری یزدی در ۱۳۵۵ق و آقا ضیاء عراقی در ۱۳۶۱ق، مرجعیت تقلید شیعیان در بخش عمده جهان تشیع در شخص اصفهانی منحصر شد.

سید گفت: من این کار را نمی‌کنم. گفت: نه این کار را بکن. باد من خالی شود. این کار را بکن تا من بیدار شوم. این کار را بکن که من آدم شوم. این کار را بکن که من تربیت شوم. گفت: نمی‌کنم. به سید گفت: نمی‌کنی؟ گفت: نه! گفت: می‌دانی که من لاتم. اگر این کار را نکنی، کارد آشپزخانه را می‌آورم و جلوی چشمت از ناف تا گلو و شکمم را پاره می‌کنم. سید گفت: بابا صورتت را بگذار روی زمین. چشم! کفشش را آرام گذاشت روی صورت لات. گفت: حالا بیست تومان را بده.

لات هم از لاتیش افتاد و از فردا شب در صحن امیرالمومنین علیه السلام جزو نماز خوان‌های صف اول جماعت سید شد. البته این روایت خیلی شرح دارد و من مختصر گفتم. از همه شما که تا این وقت شب، (ده شب) با این سختی پارکینگ آمدید و در جلسه اهل بیت علیهم السلام شرکت کردید، مخصوصاً از برادران روحانی و عالمان ربانی، آیت الله مستجابی که با این سن و وضع حالشان یک ساعت و نیم است اینجا نشستند، تشکر می‌کنم. الهی به حقیقت حضرت رضا علیه السلام ما را به اخلاق خودت آراسته فرما. الهی معرفت ما را کامل کن. الهی داعش و آل سعود را نابود کن. خدایا ما شهرپور را به سرعت می‌گذرانیم، به حق ابی عبدالله علیه السلام به گناهان ما، به جرم‌های ما و به بدی‌های ما نگاه نکن. ما بچه شیرخواره داریم، پیرمرد داریم، پیرزن داریم، مریض داریم، بیمار بیمارستانی داریم، الهی به عزتت این مملکت را از برف و باران سیراب کن. قنات‌ها، چاه‌ها و رودهای ما را به امیرالمومنین علیه السلام پر کن. امام زمان علیه السلام را دعاگوی همه ما قرار بده. گذشتگان ما اگر در برزخ گرفتارند به آبروی امام هشتم علیه السلام همه‌شان را آزاد کن. فرج ولایت علیه السلام را نزدیک فرما. «برحمتک یا ارحم الراحمین».

